



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش ، پاسخ های متفرقه

کتاب شانزدهم



فهرست مطالب

- سوال ۱: حوزه های علمیه ی ما چقدر در تربیت روحانیونی که هم چون پیامبر اکرم (ص)، علیم، امین و مایه خیر و برکت جامعه باشند، موفق بوده اند؟ ۴
- سوال ۲: معمولاً در دعاها از خداوند متعال درخواست می شود که به حق ائمه دعا مستجاب گردد، آیا این بدان معنی نیست که به خاطر ائمه (ع) و به واسطه ی ایشان دعا مستجاب گردد؟ ۶
- سوال ۳: به من می گویند بخت تو را بسته اند که نمی توانی ازدواج کنی، خواستگاری ها هیچ کدام نشد. من را پیش دعانویس بردند و دعا گرفتند، اما من دعا را انداختم و گفتم اگر قرار باشه دعای مادرم و پدرم و خودم در حرم رضوی نگیره، می خواهم که اصلاً نگیره ... به نظرتون دعانویس میتونه این کار را بکنه؟ لطفاً راه کار ندهید که فلان دعا را بخوان، فقط بگویید این طور میتونه باشه؟ ۸
- سوال ۴: تفاوت فطرت و غریزه چیست؟ آیا هر دو به یک معنی هستند یا معنی و کاربرد متفاوتی دارند؟ ۹
- سوال ۵: اگر بخواهیم دین اسلام و علوم اسلامی را خوب بشناسیم، پیشنهاد می کنید که چه کتب و منابعی را مطالعه نمایم؟ ۱۰
- سوال ۶: خانمها در چه مشاغلی می توانند وارد شوند و فعالیت کنند؟ چطور می شود فروشندگی برای خانمها نهی شود در حالی که فروشندگی در بعضی موارد لازم است که خانمها وارد شوند؟ ۱۲
- سوال ۷: چرا در جامعه اهل سنت با وجود تعدد زوجات، طلاق کمتر از جامعه شیعی است؟ چرا زنان شیعه با وجود نقص و نازایی و ... هرگز حاضر به ازدواج مجدد شوهر خود نمی باشند اما در جامعه سنی اینگونه مسائل پذیرفته شده است. ۱۴
- سوال ۸: حجت الاسلام پناهیان فرمودند: بچه حزب اللهی باید پولدار باشد و کسی که پول ندارد عرضه ندارد - لطفاً این جملات را تفسیر بفرمایید؛ چرا که سایتها و ماهواره ها روی آن مانور داده اند و ذهن بسیاری را در گیر خود کرده است. ۱۶
- سوال ۹: رفتار والدین در آینده و رفتار فرزند تاثیر دارد مثلاً اگر والدین اهل نان حلال و قرآن باشند فرزند صالح بوده ولی اگر والدین بدکار باشند عواقب بدی برای فرزند دارد ... نقش خود بچه چه می شود و بچه چه ثواب یا گناهی مرتکب شده که باید با بچه ی دیگر فرق داشته باشد؟ ۱۸
- سوال ۱۰: عالمی که در روایات آمده از هفتاد عابد و شهید بالاتره منظور کیست؟ آیا فقط با علوم دین حوزوی می توان این درجه را کسب کرد؟ ۲۰
- سوال ۱۱: در زمان غیبت صغری و طی چند نسل امام زمان از طریق نواب چهارگانه بامردم ارتباط داشتند، و مردم با ایشان، ولی در زمان غیبت کبری وجود نائب تعریف نشده. پس در این زمان ارتباط برخی افراد مانند آیت الله بحجت و... که با ایشان ارتباط داشتند چگونه توجیه می شود؟ آیا اصولاً وجود ارتباطی در این دوران لازم است؟ پس چرا دیگر ناییبی مشخص نشده؟ ۲۲
- سوال ۱۲: برخی می گویند: اگر امام حسین علیه السلام می فمید که در کربلا شهید می شود، هرگز نمی رفت. پاسخ چیست؟ ۲۴
- سوال ۱۳: تفریح چیست و الگوی تفریح سالم کدام است؟ ۲۶

- سوال ۱۴: گفته‌اند عاشورا اسلام را زنده نگهداشت و الگوی همه مسلمانان شد؛ پس حتماً اتفاق می‌افتاد، یا یزید و شمر یا هر کس دیگری. سؤال این است که آیا آنها مقصرند یا تقدیر الهی این بود. ۲۸.....
- سوال ۱۵: آیت‌الله جوادی آملی در جایی فرمودند که ارسطو و سقراط از شاگردان حضرت ابراهیم(ع) بودند. آیا به واقع چنین هست؟ آیا ارسطو و سقراط و افلاطون موحد بوده‌اند؟ ۳۰.....
- سوال ۱۶: اگر قرار نیست همه‌ی دعاهایی که می‌کنیم به اجابت برسد پس چرا خداوند در قرآن نفرمود ادعونی [بعضی از آنها] استجب لکم؟ لطفاً پاسخ جامعی دهید، چون ۳۲.....
- سوال ۱۷: آیا می‌توان حرمت گناهانی مثل عجب - کبر - شرک و کفر را از طریق عقل اثبات کرد یا فقط از طریق روایات و قرآن می‌توانیم اثبات کنیم؟ اگر عقلانی اثبات می‌شود لطفاً اثبات فرمایید؟ ۳۵.....
- سوال ۱۸: اصول و روش بحث: آیا هرگاه فردی فقط با هدف شبهه افکنی وارد بحث‌های مذهبی علیه اسلام و شیعه می‌شود و هدفی جز این ندارد، بحث کردن با این فرد جایز هست؟ ۳۷.....
- سوال ۱۹: چرا در کشورهای غربی با وجود اینکه پوشش نامناسب و روابط با جنس مخالف آزاد است، ولی از لحاظ علمی اینقدر زیاد پیشرفت کرده‌اند؟ چگونه جوانان آینده سازشان با این آزادی‌ها منحرف نمی‌شوند و با اشتیاق به دنبال علمند؟ ۴۰.....
- سوال ۲۰: بسیاری از جنایتکاران اسم‌های اسلامی دارند ...؛ و آیا شما موافق این هستید که در بسیاری از سریال‌ها شخصیت‌های مثبت دارای اسم اسلامی و حزب الهی و با حجاب باشند و شخصیت‌های منفی برعکس! ۴۲.....
- سوال ۲۱: عدم استاندارد در عذاب‌ها و سختی‌های دنیوی ذهنم را به خود مشغول داشته است؟ ۴۴.....
- سوال ۲۲: آیا کسانی که در سرزمین کفر به دنیا آمدند و از اسلام چیزی نیاموختند، مستضعف فکری نیستند؟ یا مثل کفاری هستند که مطالب بسیاری از اسلام به آنها رسیده است، اما لجاج کرده‌اند؟ اهل کتاب مقیم ایران جزو کدام دسته‌اند؟ ۴۶.....
- سوال ۲۳: اگر انسان از ذکر قلبی و اندیشیدن در مورد نشانه‌های خداوند لذت ببرد ولی ذکر زبانی برایش خسته کننده باشد آیا این حالت برایش فایده بخش می‌باشد؟ ۴۸.....
- سوال ۲۴: از نظر اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله خوشبختی چیست؟ خوشبخت به چه کسی می‌گویند؟ ۵۰.....
- سوال ۲۵: استاد ما گفت: بشر رشد می‌کند و تاریخ نشان می‌دهد که جنگ نسبت به گذشته کمتر شده است و دنیا خودش به سوی صلح می‌رود؛ پس آیا بهتر نبود که امام زمان (ع) هفتصد سال پیش ظهور می‌نمود؟ ۵۲.....
- سوال ۲۶: حجت الاسلام عالی فرمودند: بلای بزرگی که بر حضرت ابا عبدالله علیه السلام وارد شد باعث دفع بلا و شر و نزول خیرات بر دنیا و آخرت بسیاری از انسان‌ها شده است (نقل به مضمون). سوال: آیا اگر مثلاً یزید و شمر لعنت الله علیه چنین جنایت بزرگی را مرتکب نمی‌شدند، آن وقت چنین مسائلی برای بشر پیش نمی‌آمد و بشر از آنها محروم می‌شد؟ ۵۴.....
- سوال ۲۷: شبهه در فضای مجازی: می‌گویند: خدا باید از انسان راضی باشد. سؤال: آیا انسان نباید از خدا راضی باشد؟ خدا یک سری نیاز در انسان قرار داده که برآورده نمودنش با رنج و عذاب است. مثل بیماری یا ...؛ آیا این رضایت نباید دو طرفه باشد؟ ۵۶.....

سوال ۲۸: منظور از هوای نفس دقیقاً چیست؟ آیا گزینه است یا هر تمایلی است؟ یا فقط هر خواسته نامشروع و حرامی است؟ آیا لذت‌های مشروع و در چهارچوب حلال نیز پیروی از هوای نفس است؟ آیا هوای نفس با نفس اماره یکی است؟..... ۵۸

سوال ۲۹: دبیر عربی گفت: درس عربی به هیچ دردی نمی‌خورد و شما نیز فقط برای اخذ نمره بخوانید. نظر شما چیست و اگر وزیر آموزش و پرورش بودید، این درس غیر کاربردی را حذف نمی‌کردید؟..... ۶۰

سوال ۳۰: یکی از صفات خداوند رزاق است و امام علی نیز می‌فرمایند که غصه روزی‌تان را نخورید؛ پس چرا روزانه هزاران نفر در سراسر جهان (به خصوص در افریقا) به خاطر گرسنگی و تشنگی می‌میرند؟..... ۶۱

www.x-shobhe.com



سوال ۱: حوزه‌های علمیه‌ی ما چقدر در تربیت روحانیونی که هم چون پیامبر اکرم (ص)، علیم، امین و مایه خیر و برکت جامعه باشند، موفق بوده‌اند؟ (کاردانی عمران) (۳۰ فروردین ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:



همان‌قدر موفق بوده‌اند که اسلام و سیره‌ی نبوی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) امروز به دست ما رسیده است و می‌توانیم بشناسیم که صراط مستقیم کدام است و چه کسی در آن صراط و تبعیت از آنان قرار دارد و چه کسی ندارد.

نه فقط روحانیون، بلکه همه‌ی آحاد جامعه‌ی اسلامی باید پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) را اسوه و الگوی خود قرار دهند و با اطاعت، تبعیت و تأسی به او، چنان رشد یابند که شاهدی بر امم دیگر گردند و نیز امین و مایه‌ی خیر و برکت خود و جامعه باشند و در این امر هیچ فرقی بین یک مرد یا زن عادی، یا روحانی، استاد دانشگاه، هنرمند، رئیس جمهور، کابینه، نمایندگان مجلس و ... نمی‌باشد، اگر که تکلیف علما و دانشمندان و صاحبان نفوذ، کلام و علم بیشتر است و در میان آنان، تکلیف روحانیون سنگین‌تر است، چنان‌چه از سویی علما و دانشمندان را جانشینان انبیای الهی خواندند و فرمودند: «**الْعُلَمَاءُ وَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ**» و از سوی دیگر فرمودند اگر دانشمند و عالم (نه فقط در سلک روحانی) فاسد شود، عالم فاسد می‌شود. «**إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ، فَسَدَ الْعَالَمُ**».

بله؛ اینها همه مسئولیت بیشتری را متقبل شده‌اند و بالتبع وظایف و تکالیف سنگین‌تری دارند، از این رو در قرآن کریم می‌خوانیم که سؤال، جواب، کیفر و پاداش برای همه است، اما نسبت به کسانی که مسئول انحراف یا بدبختی دیگران شده‌اند، می‌فرماید:

«**وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ**» (الضافات، ۲۴)

ترجمه: و بازداشتشان نمایید (نگهشان دارید) که آنها مسؤولند.

الف - حوزه‌های علمیه‌ی ما، اگر چه به لحاظی پیشرفت‌های قابل چشمگیری داشته‌اند، اما رکودها یا حتی عقب‌گردها و نکات ضعف بسیاری نیز داشته و دارند. البته باید هنگام طرح بحث بسیار دقیق بود و دچار افراط و تفریط نگردید و بهانه به دست کسانی که می‌خواهند به طور کلی روحانیت را منفور و تعطیل کنند نداد؛ در هر حال با تمام نکات و نقاط ضعف، هر چه از اسلام می‌شناسیم، از طریق همین روحانیت است که در حوزه‌های علمیه پرورش یافته‌اند.

ب - ضعف در روش‌های آموزشی و تربیتی در حوزه‌های علمیه (همانند مدارس و دانشگاه‌ها)، کشفی نیست که ما به آن نائل شده باشیم و یا وضعی نیست که ما بدان پی‌برده باشیم، امروزه اغلب علمای آگاه و بصیر (حتی در اذهان عمومی، مثل حجت الاسلام و المسلمین قرائتی در برنامه‌ی تلویزیونی)، بدان اذعان دارند.

شما امروز شاهدید که هر چند «اصول دین و اخلاق»، اصل و محور دین‌شناسی و دینداری است، دروسی چون عربی و احکام، شاخص اصلی دروس حوزوی گردیده است! مضافاً بر این که در این برهه از زمان و شرایط ایران به عنوان یک کشور اسلامی و حوادث و رویکردهای جهان، نیاز به علم روز، توأم با خودسازی و اخلاق به مراتب بیش از گذشته است.

ج - در عین حال، همان‌گونه که در دانشگاه‌های ما و جهان، از میان صدها هزار دانشجو که اغلب آنها موفق به اخذ مدرک می‌شوند، ولی تعداد کمتری اهل علم و دانش و پژوهش می‌شوند، در حوزه‌های علمیه

نیز تعداد کمتری از مجموعه‌ی طلاب، اهل علم به معنای واقعی می‌شوند. در گذشته چنین بوده است، در حال حاضر چنین است و در آینده نیز چنین خواهد بود. همیشه نیکان اندکند و گویا قانون «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ * وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» - (الواقعه، ۳۹ و ۴۰) همه جا شمولیت دارد.

د - نمی‌پرسیم چند سال لازم است، بلکه می‌پرسیم: چند قرن لازم است تا حوزه‌های علمیه بتوانند در یک عصر، آیاتی چون: سید قاضی، امام خمینی^(ه)، امام خامنه‌ای، آیت الله طالقانی، آیت الله بهجت^(ه)، آیت-الله بهاء الدینی^(ه)، شهید آیت الله دستغیب، شهید آیت الله مدنی، شهید آیت الله صدوقی، شهید آیت الله اشرفی اصفهانی، شهید آیت الله بهشتی، شهید آیت الله مطهری، شهید آیت الله مفتاح ... یا حکما و مفسرینی چون: آیت الله علامه طباطبایی و آیت الله علامه جعفری^(ه) بیروانند؟ اگر ساده بود، چرا در قرون دیگر چنین نبود و نشد؟!

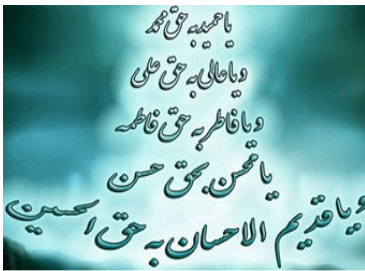
بی‌تردید وجود پربرکت و هم‌زمان چنین شخصیت‌هایی بود که سبب بیداری مردم و تحول در اندیشه‌ی اسلامی و انقلاب اسلامی شد و البته دشمن نیز بی‌دلیل آنان را در رأس فهرست ترور شخصیت یا ترور فیزیکی قرار نداده بود و اکنون نیز چنین است. چنانچه شاهدید چهره‌ی دانشمندان و علمای واقعی تخریب می‌شود و یا حتی ترور می‌شوند، اما افرادی که اعوجاجی در تفکر، اندیشه و اهداف و عمل آنان است، معروف و گاه محبوب نیز می‌شوند(!؟)

ه - در عین حال فراموش نکنیم که اگر چه دانشگاه یا حوزه‌ی علمیه، عرصه‌ی تعلیم و تربیت است، اما چه در تعلیم و چه در تربیت و تهذیب نفس، اراده، همت و تلاش خود شخص لازم است. نه دانشگاه، فارغ-التحصیل و دکترا را مهذب می‌کند و نه حوزه‌ی علمیه قادر به تهذیب طلاب و روحانیون می‌باشد؛ بلکه اینها فقط «میدان، شرایط و امکان مساعد» قلمداد می‌گردند؛ لذا اگر شخص خودش مراقبت، تلاش و مجاهدت ننماید، همین علم بلای جان خودش و دیگران می‌شود. همین «علمی» که از یک سو نور است، از سوی دیگر خودش حجاب ظلمانی می‌شود «العلمُ هوَ حجابُ الاکبر».

نگاه و انتظار منطقی:

در این مقوله نیز مانند سایر مقولات، شرط به دام ذهنیات نیافتادن و گوی و میدان به دست دشمن در ضدتبلیغ ندادن، نگاه و انتظار منطقی از خودمان و هر شخصیت حقیقی و حقوقی دیگر است.

همان گونه که انتظار نداریم همه‌ی دانشجویان جابر بن حیان، فارابی، بوعلی یا ملاصدرا شوند و همان گونه که انتظار نداریم همه‌ی حکام و مسئولین، امیرالمؤمنین^(علیه‌السلام) یا مالک اشتر شوند، همین طور انتظار نداریم که همه‌ی آیات عظام، امام باقر و امام صادق علیهماالسلام شوند و یا همه‌ی طلاب، امام خمینی و آیت الله خامنه‌ای و آیت الله بهشتی و آیت الله مطهری شوند. قرار نیست فلان طلبه یا حجت الاسلامی که می‌شناسیم یا امام جماعت مسجد سر کوچه‌ی ما الزاماً آیت الله حسن‌زاده‌ی آملی یا آیت الله جوادی آملی شود، لذا به هر کس به حد و اندازه و جایگاه خودش نگاه می‌کنیم و به اندازه‌ی مرتبه و مسئولیتش انتظار داریم، اما انتظار عمومی این است که همگان در صراط مستقیم شدن قرار گرفته و راه رشد را به درستی بپیمایند.



دعای حضرت حجت بن الحسن، عجل الله تعالی فرجه:
 إِلَهِي بِحَقِّ مَنْ نَجَاكَ وَ بِحَقِّ مَنْ دَعَاكَ فِي
 الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ (صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ) وَ
 تَقْضِلْ عَلَي فُقَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ
 بِالْغِنَاءِ وَ الزَّوْجِ وَ عَلَي مَرْضَى الْمُؤْمِنِينَ وَ
 الْمُؤْمِنَاتِ بِالشِّفَاءِ وَ الشُّعْبِ وَ عَلَي أَحْيَاءِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِاللُّطْفِ وَ الْكَرَمِ
 (الْكَرَامَةِ) وَ عَلَي أَمْوَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَ
 الْمُؤْمِنَاتِ بِالْمَغْفِرَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ عَلَي غُرَبَاءِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِالرِّدِّ إِلَى أَوْطَانِهِمْ
 سَالِمِينَ غَائِبِينَ مُحَمَّدٌ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

www.x-shobhe.com

www.shobhe.tv

سوال ۲: معمولاً در دعاها از خداوند متعال درخواست می‌شود که به حق ائمه دعا مستجاب گردد، آیا این بدان معنی نیست که به خاطر ائمه (ع) و به واسطه‌ی ایشان دعا مستجاب گردد؟ (۳ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چرا اتفاقاً دقیقاً معنا و مقصود همین است که اشاره نمودید. ما خداوند متعال را به حق آنان قسم می‌دهیم، چنانچه امام‌زمان، حضرت مهدی (علیه‌السلام) نیز در دعایش خدا را به حق دعاکنندگان قسم می‌دهد:

«إِلَهِي بِحَقِّ مَنْ نَجَاكَ وَ بِحَقِّ مَنْ دَعَاكَ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ تَقْضِلْ عَلَي ...»

دقت شود که ذهن و وهم ما گاه به خاطر عدم برخورداری از اطلاعات و معلومات لازم، کم توجهی، و گاه به خاطر برخوردهای احساسی و سطحی با هر مقوله‌ای، دچار تصویری می‌گردد که صحیح نیست و از جمله‌ی آنها در ارتباط با خداوند متعال و ربّ العالمین است.

الف - گاهی گمان می‌کنیم که چون او خالق و ربّ ماست، چون او رحمان، رحیم و کریم است و چون او از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است و ظواهر و بواطن همگان در هر حالی در محضر اوست و به ما علم بصیرت دارد و نسبت به احوال ما خبیر و بصیر است، پس ما برای برقراری ارتباط با او، کسب فیض از او و نیز مراحل و مراتب رشد و کمال خود، هیچ نیازی به وسیله نداریم! و حال آن که خود، تنها راه قرب و فلاح را توسل به وسیله‌ها قرار داد و به ایمان‌آوردگانش فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۳۵)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و به او [توسل و] تقرب جوئید و در راهش جهاد کنید باشد که رستگار شوید.

و ما می‌دانیم که در این عالم هستی، حتی یک جرعه آب بدون میلیون‌ها وسیله را نمی‌توانیم بنوشیم، چه رسد به سایر امور و سیر صعودی در صراط مستقیم.

الف/۱: بشر باید دقت کند که مگر خداوند متعال کدام فیضش را بدون واسطه داده است که او بتواند بدون واسطه آن را اخذ نماید. از فیض وجود گرفته تا فیض هدایت توسط انبیا و اولیا، همه با واسطه بوده است. پس کسب فیض نیز بدون واسطه و توسل (وسیله جستن) به آن وسائط، ممکن نیست. حتی قرآن کریم نیز نه بی‌واسطه وحی شد و نه بی‌واسطه‌ی «رسول، کتاب و میزان» ابلاغ شد و نه به تنهایی میان امت گذارده شد که کسی بتواند بگوید: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ - كِتَابُ خَدَا بَرَايَ مَا كَافِيَسْت.»

ب - همچنین گاهی انسان گمان می‌کند که چون خداوند متعال رحمان، کریم، رازق و اجابت‌کننده‌ی دعاهاست و همه‌ی دعاها به سوی او برمی‌گردد، هیچ وسیله و واسطه‌ای لازم نیست و دعا مثل جادو و جنبل مستجاب می‌گردد! و حال این که چنین گمانی به مثابه‌ی نفی نظام‌مندی حکیمانه و علیمانه‌ی عالم هستی است.

بدیهی است اگر مردم شهری دعا کنند که باران بیارد و دعایشان نیز مستجاب گردد، آن باران به صرف این که خدا دعا را مستجاب می‌نماید، بدون ابر و باد نمی‌بارد.

ب/۱: دقت شود که از یک سو استجاب دعا نیز نظم، قانون و شرط و شروطی دارد و از سوی دیگر پس از استجاب، وصول و اخذ آن نیز ضوابط و وسایل و واسطه‌هایی دارد.

پیامبری دعا کرد که خدایا من بیمار شدم و تو شفادهنده هستی ...، پاسخ آمد: به عزت و جلالم سوگند که تا نزد طبیب نروی و اقدام به معالجه نکنی، شفایت نمی‌دهم - همچنین فرمود: رازق من هستم، اما «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. / (التَّجْم، ۳۹)» - حضرت موسی (علیه‌السلام) به همراه امتش دست به دعا برای باران برداشت، ندا آمد به فلانی بگویند بیاید دعا کند ... - به پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) عرض کردند که برایمان دعا کنید، فرمود به پدر و مادر (زنده یا مرده) نیکی کنید ...، و کلی‌تر و مهم‌تر از همه آن که فرمود: سرنوشت‌ها را من تقریر و تقدیر می‌کنم، اما تا قومی خودشان را تغییر ندهند، من آنها را تغییر نمی‌دهم:

«لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ» (الرعد، ۱۱)

خب اینها یعنی چه؟ یعنی دعا می‌شود، اما هم استجابت ملزوماتی دارد و هم اخذ فیض و نعمت، ضوابط و شرایطی دارد. یعنی: هزاران هزار «به خاطر»، در نظام حکیمانه‌ی علی و معلولی.

ب/۲: از آن جمله شرایط، همین «به خاطر»هاست. به خاطر پدرم و مادرم، به خاطر فرزندم، به خاطر دینم، به خاطر کشورم، به خاطر شهدا که نزد تو محبوبند و یا «به حق محمد و آل محمد، صلوات‌الله‌علیهم-اجمعین» و والاترین «به خاطر» می‌باشد و بیان و اظهار به اعتقاد آنها و جایگاهشان در نظام سببیت در ظهور صنوع و اراده‌ی الهی می‌باشد.

ب/۳: گاهی انسان خودش قابلیت اخذ فیض یا حتی استجابت دعا را ندارد و موانع بسیاری سر راه بالا رفتن و استجابت دعای او و همچنین سر راه نزول رحمت و اخذ از ناحیه‌ی او وجود دارد، اما همین «به خاطر»، مشکلات و موانع را برطرف می‌نماید. مضافاً بر این که خداوند متعال بسیاری از نعمات را به خاطر دیگران در اختیار ما می‌گذارد، هر چند که خود از آنها بهره‌مند می‌شویم. لذا در قرآن کریم تصریح شده است که من «توبه و استغفار» را می‌پذیرم، اما اگر نزد تو آیند، یعنی امت تو شوند، مطیع تو شوند و تو را واسطه کنند، چنانچه تو نیز برای آنها استغفار کنی، دیگر حتماً بخشیده می‌شوند، چنانچه این بخشایش را با تمام وجود و جدان می‌کنند:

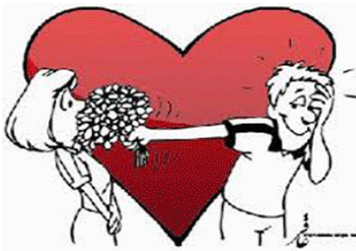
«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا» (النساء، ۶۴)

ترجمه: و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آن که به توفیق الهی از او اطاعت کنند و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می‌کرد قطعاً خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

پس از حضرت آدم (علیه‌السلام) آموخته شد که بگوید: «الهی بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم‌السلام»، آموخته شد که بگوید: «الهی بحق قرآن کریم و من مدحته فیه» و بگوید: «الهی بحق محمد و آل محمد صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین»، چرا که واسطه‌ی فیض وجود و همه‌ی فیوضات الهی آنها هستند.

جدید:

- ایکس - شبهه: متأسفانه تا کار فرهنگی دولتی نباشد، مورد حمایت قرار نمی‌گیرد.
- جمعیت زندگی: ابتدا به مردان مرد را و به زنان زن را بشناسانید تا اختلافات خانوادگی کمتر شود.



سوال ۲: به من می‌گویند بخت تو را بسته‌اند که نمی‌توانی ازدواج کنی، خواستگاری‌ها هیچ کدام نشد. من را پیش دعانویس بردند و دعا گرفتند، اما من دعا را انداختم و گفتم اگر قرار باشه دعای مادرم و پدرم و خودم در حرم رضوی نگیره، می‌خواهم که اصلاً نگیره ... به نظرتون دعانویس میتونه این کار را بکنه؟ لطفاً راه کار ندهید که فلان دعا را بخوان، فقط بگویند این طور میتونه باشه؟ (لیسانس/مشهد) (۴ اردیبهشت ۱۳۹۳)



پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به متن سؤال خودتان دقت کنید؛ برای خدا تعیین و تکلیف می‌کنید، برای امام رضا (علیه‌السلام) تعیین و تکلیف می‌کنید و می‌گویند اگر این نشد می‌خواهم که آن هم نشود؛ سؤال دارید، اما برای پاسخ‌دهنده نیز تعیین و تکلیف می‌کنید که راه کار ندهید، این را نگویند و فقط آن را بگویند و ... آیا در همه‌ی امور همین طور هستید و با همین روحیه و منش می‌خواهید به زندگی مشترک فکر کنید و ازدواج نمایید؟!

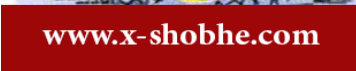


بله، بخت بستن وجود دارد، جادو و جنبل هم وجود دارد، ارتباط با شیاطین از نوع انسان و جن هم وجود دارد ... اما عقل، فکر، اندیشه، اراده، عزم، تعمق، بصیرت، توکل، توسل، دعا و ... نیز وجود دارد.



اگر هر پسر و دختری که ازدواجش نمی‌شود گمان نماید که لابد بختش را بسته‌اند، باید بگوییم بخت ده‌ها میلیون جوان را بسته‌اند، چرا که به طور کلی ازدواج به هر دلیلی سخت شده و آمار ازدواج به شدت پایین آمده است.

بخت را فقط اجنه یا دعانویس‌ها نمی‌بندند، بلکه غالباً فرهنگ‌ها، باورها، اندیشه‌ها و رفتارهای فردی و اجتماعی است که بخت افراد و حتی یک جامعه را در اشتغال، ازدواج، تحصیل، تولید، مصرف ... و خلاصه رشد و فلاح می‌بندد.



بدیهی است وقتی دسترسی به انواع و اقسام دختران آسان شد، بخت ازدواج خودشان بسته می‌شود - وقتی تشریفات ازدواج گران تمام شد، بخت بسته می‌شود - وقتی به دختران القا شد که رشد و موفقیت و حقوق شما در تحصیل و کار بیرون محقق می‌گردد، نه در همسری و مادری و ... بخت بسته می‌شود. و البته بازار خرافه و رمال‌های به اصطلاح دعانویس نیز داغ می‌گردد.

به پیامبرانی گفتند: ما حضور شما را به فال بد گرفته‌ایم و کلاً شما را بدشگون می‌دانیم یا به قول ما سبب بسته شدن بخت‌هایمان می‌شوید و سرنوشت‌مان بد می‌شود، آنها پاسخ دادند:

«قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَيْنَ دُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ» (یس، ۱۹)

ترجمه: [رسولان] گفتند شومی شما با خود شماست، آیا اگر شما را پند دهند [باز کفر می‌ورزید]؛ نه بلکه شما قومی اسراف‌کارید.

پس اغلب انسان خودش بخت خود را می‌بندد و گمان می‌کند که لابد یک نفر با رمال‌بازی بخت او را بسته است.

همان‌طور که دیکته نمودید، هیچ دعایی پیشنهاد نمی‌شود. پرسیدند: مهم‌ترین و والاترین عبادت ابوذر چه بود که او را به این مقامات رساند؟ پاسخ داده شد: تفکر.

« فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » (الرُّوم، ۳۰)



سوال ۴: تفاوت فطرت و غریزه چیست؟ آیا هر دو به یک معنی هستند یا معنی و کاربرد متفاوتی دارند؟ (دانشجو/شادگان) (۵ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر چه گاه «فطرت، غریزه و طبیعت» به یک معنا به کار گرفته می‌شوند و همه مبین سرشت نهادینه شده در خلقت می‌باشند، اما به ویژه در مباحث فلسفی و اعتقادی که مختص انسان است، تفاوت‌های عمده‌ای با یکدیگر دارند و فطرت اعم از غریزه یا طبیعت می‌باشد، یا به تعبیری غریزه و طبیعت نیز در فطرت است. به عنوان مثال:

الف - طبیعت به بُعد مادی موجودات (اشیاء یا حیوانات و ...) اختصاص دارد، یعنی متعلق به جسم می‌باشد، چه در جماد باشد، یا گیاه باشد، یا حیوان و یا انسان.

ب - غریزه به کشش‌ها و گرایش‌ها و نیازهای حیوانی اطلاق می‌گردد، چه در خصوص انواع حیوانات باشد و چه در خصوص بُعد حیوانی انسان، مثل شهوات خوردن، آشامیدن، تولید مثل و ...

ج - اما فطرت به سرشت نهادینه شده در انسان با اصل «کمال‌خواهی» یا همان «عشق به کمال» اطلاق می‌گردد، که در سرشت همه‌ی آحاد بشری نهادینه شده است. همه به یک نوع عاشق کمال و در نهایت کمال محض هستند، هر چند که در تعیین مصداق، تفاوت و اختلاف دارند. از این رو فرمود: «لا إله الا الله»، یعنی تمامی مصداقی «إله» به غیر از «الله جلّ جلاله» را رد نمود و فرمود: دین فطری است:

« فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » (الرُّوم، ۳۰)

ترجمه: پس حق‌گرایانه، به سوی این آیین روی آور، [با همان] فطرتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. تغییری در آفرینش خدا نیست. آیین پایدار همین است و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

*** - دقت شود** که فطرت، غریزه و طبیعت، سرشت خلقتی هستند، پس عمومیت و شمولیت دارند و اکتسابی نیز نمی‌باشند، اما فطرت با غریزه و طبیعت تفاوت‌هایی نیز دارد، از جمله:

**** - طبیعت** در تمامی اجسام با مشخصه‌های خودشان [مثل سیالی برای آب یا سختی برای سنگ و یا بُعد و حجم برای همه‌ی اجسام و ...] وجود دارد، غریزه نیز در تمامی انواع حیوانات و نیز بُعد حیوانی انسان وجود دارد، اما «فطرت کمال‌خواهی، عشق به کمال و یا همان خداجویی» مختص انسان است.

**** - طبیعت و غریزه** به تناسب ماهیت و ظرفیت وجودی در همه‌ی پدیده‌ها نهادینه شده است، اما فطرت مستلزم بیدار نگه‌داشتن و شکوفا نمودن می‌باشد. پس غریزه خود به خود شکوفا می‌شود ولی فطرت را باید شکوفا ساخت.

غریزه‌ی خوردن، به محض به دنیا آمدن شکوفا می‌گردد - یک نوجوان پسر یا دختر سالم، در سنّ معینی بالغ می‌شوند و غریزه‌ی شهوت جنسی یا میل به تولید مثل در آنها ایجاد می‌گردد، اما ممکن است انسانی ۸۰ سال زندگی کند، اما هیچ وقت فطرتش بیدار و فعال نگردد.

**** - طبیعت و غریزه** متعلق به حیات جسمانی می‌باشند، اما فطرت متعلق به روح و قلب است، لذا نقش در اهداف و نیّات دارند.

به عنوان مثال: برای غریزه‌ی خوردن یا شهوت جنسی، چه در حیوان و چه در حیوانیت انسان، حلال و حرامی مطرح نیست، اما برای عقل و قلب که فطری هستند، مطرح است و انسان تخلف و معصیت را مانعی برای رسیدن به کمالی که معشوق اوست می‌بیند.

سوال ۵: اگر بخواهیم دین اسلام و علوم اسلامی را خوب بشناسیم، پیشنهاد می‌کنید که چه کتب و منابعی را مطالعه نماییم؟
(دانشجو/شادگان) (۵ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اجازه دهید پاسخ را با بیتی از حافظ آغاز نماییم:

«بشوی اوراق اگر همدرس مایی / که علم عشق در دفتر نباشد»

می‌شود ده‌ها کتاب در موضوعات متفاوت را در فهرستی ایفاد نمود، اما کار درستی نیست، چرا که هر کسی پیش‌مطالعات و ذوقی دارد که اگر کتاب مورد مطالعه‌اش منطبق با آن نباشد، فایده‌ی زیادی از آن نمی‌برد، مضافاً بر این که توجه به روش مطالعه، خودش نقش اساسی در فهم متن دارد.

الف - دقت شود که هر چند مطالعه نه تنها لازم، بلکه واجب است، اما مطالعه به انسان «علم» می‌دهد، ولی باور، اعتقاد و دین نمی‌دهد و چه بسا اگر درست صورت نپذیرد، حتی نتیجه‌ی معکوس نیز باقی بگذارد.

ب - چه کتابی کامل‌تر، عمومی‌تر، جامع‌تر، علمی‌تر و زیباتر از «قرآن کریم»، که نه تنها وحی است، بلکه تجلی خداوند متعال و حکمت او در کلام می‌باشد؟ کلام‌الله است.

از این کتاب، چندین جلد در خانه‌ی هر مسلمانی وجود دارد. اما برخی اصلاً نمی‌خوانند، برخی روخوانی بدون اندیشه و فهم می‌کنند، برخی رج می‌زنند و مرتب ختم می‌کنند، برخی هم از آن علیه خودش سوءاستفاده می‌کنند...؛ بالتبع دریافت و تأثیرها نیز نسبت به افراد و چگونگی مطالعه و باورشان متفاوت و چه بسا متضاد می‌گردد. چنانچه خداوند متعال خود در مورد اثر قرآن کریم می‌فرماید:

«وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۸۲)

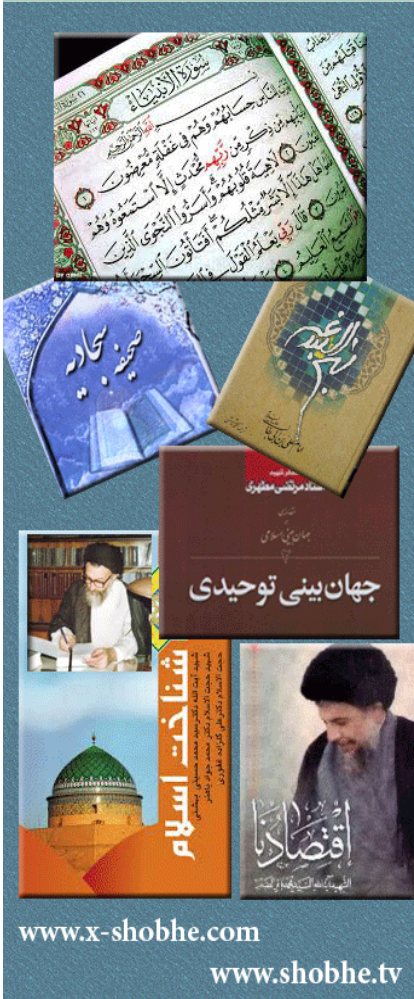
ترجمه: و از قرآن آنچه را برای مؤمنان شفا و رحمت است نازل می‌کنیم، ولی ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

چه کتبی بهتر از نهج‌البلاغه، صحیفه‌ی سجادیه و کتبی که در شرح مطالب مندرج در آنها و یا شرح آیات و احادیث در موضوعات متفاوت است. اما ...

ج - چنانچه بیان گردید، طریق کسب معرفت و شناخت که شامل هدف از مطالعه، منابع مطالعه، روش مطالعه و ...، همه در تأثیر مطالعه نقش‌آفرین است و چنین نیست که اگر کسی سی کتاب خواند، دیندارتر از کسی شود که ده کتاب خوانده یا اصلاً کتاب نخوانده است. دقت شود که «اسلام‌شناسی» با «مسلمانی» بسیار متفاوت است. لذا حضرت حجة بن الحسن، امام مهدی (علیه‌السلام)، در روش کسب معرفت و شناخت می‌فرماید:

«طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مُسَاوِقٌ لِلْأَنْكَارِنا وَ قَدْ أَقَامَنِي اللهُ وَ أَنَا الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ»

طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مُسَاوِقٌ
لِلْأَنْكَارِنَا وَ قَدْ أَقَامَنِي اللهُ وَ أَنَا الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ.
جست و جوی معارف و شناخت طریق از غیر مسیر
ما اهل بیت، به انکار ما سوق داده می‌شود و همانا
خداوند مرا برای هدایت بشر برپا داشته است و من
حجة بن الحسن هستم.



www.x-shobhe.com

www.shobhe.tv

ترجمه: جست و جوی معارف و شناخت از غیرطریق ما اهل بیت، به انکار ما سوق داده می شود (می انجامد) و همانا خداوند مرا برای هدایت بشر برپا داشته است و من حجة بن الحسن هستم.

د - طریق اهل بیت (علیهم السلام)، همان توجه به «عقل و فطرت» است و سپس مطالعه آیات الهی در کتاب خلقت (عالم هستی) و نیز کتاب وحی (قرآن کریم) می باشد.

بدیهی است که انسان تا خود را نشناسد، خدا را هم نمی شناسد و تا اهل عصمت (علیهم السلام) را نشناسد، طریق آنان در هیچ امری و از جمله اهم آنها که کسب معرفت و شناخت است را نیز نخواهد شناخت.

ه - سرتاسر قرآن کریم، ضمن بیان معارف، امر به تفکر و تعقل و بصیرت در هر امری است. فرمود: بالاترین عبادت تفکر در خلقت است - بالاترین عبادت تفکر است - دو ساعت تفکر از هفتاد سال عبادت برتر است - پرسیدند: بالاترین و بیشترین عبادت ابودر غفاری چه بود؟ فرمودند: تفکر.

پس اگر کسی کتاب بخواند (حتی قرآن کریم) و فکر نکند، به هیچ دردی نمی خورد و فایده ای برای او ندارد و چه بسا زمینه ساز انحراف و خسران او گردد. (و نسبت به هر کتابی دیگری نیز چنین است).

*** -** طریق اهل بیت (علیهم السلام)، باور آن چیزی است که به عقل و علم دانسته شده است و سپس عمل به آن باور است. چنانچه حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: هر کس به آنچه می داند عمل کند، عارف می شود.

ما مطالعات زیادی درباره ی توحید، معاد و ... نداریم، اما آیا به همان اندازه که شناخته ایم و علم کسب نموده ایم، ایمان آورده ایم و عمل می کنیم؟

*** -** طریق اهل بیت (علیهم السلام)، تقدم بخشیدن به شناخت «اصول دین» به نسبت فروع دین است. واقعاً چه نتیجه ای دارد وقتی کسی که اساساً شناخت و اعتقادی به توحید ندارد، تحقیق کند چرا این حکم این گونه است و آن حکم آن گونه؟

می پرسیم: آیا شناخت و اعتقادی به توحید، نبوت و وحی دارید؟ می گویند: خیر، ولی شما بگویند چرا سهم الارث دختر از پسر کمتر است؟!

ه - پس با توجه به مقدمات فوق، کتاب انتخاب کنید. ابتدا در اصول دین. به عنوان مثال: سری مباحث شهید آیت الله مطهری در «جهان بینی»، هنوز از اصولی ترین، مستدل ترین و بهترین کتب می باشد - کتاب «شناخت اسلام» از شهید آیت الله دکتر بهشتی، کتاب روان و کاملی می باشد - مجموعه مباحث حجت الاسلام و المسلمین قرائتی، برای عده ای دیگر که علاقه به شیوه ی بیان ایشان دارند می تواند مفید باشد ... - اگر به فلسفه علاقمند هستید، کتاب «آغاز فلسفه» از مرحوم آیت الله علامه طباطبایی مفید است و

اما تفکر، تعقل و عمل به باورهاست که شناخت و ایمان را تقویت می بخشد.

می توان خوشحال بود که بالاخره
«تساوی حقوق» محقق شده؛
و حتی می توان مثل پسر خاله گفت:
«ملا مگه پیبه؟»



www.x-shobhe.com

سوال ۶: خانمها در چه مشاغلی می توانند وارد شوند و فعالیت کنند؟
چطور می شود فروشندگی برای خانمها نهی شود در حالی که فروشندگی
در بعضی موارد لازم است که خانمها وارد شوند؟ (۶ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همگان در سرتاسر جهان می دانند که مقوله‌ی «اشتغال زنان»، صرفاً یک موضوع کاری و درآمدی یا اقتصادی برای خودشان و جامعه نمی باشد، بلکه جنبه های بسیار فراوانی دارد که حتی نقشی اساسی در فرهنگ، سیاست، اقتصاد، اخلاق، خانواده و ... جوامع ایفا می کند. از این رو ابتدا باید به ضرورت اشتغال اندیشید و سپس به نوع شغل توجه داشت.

زنان نیمی از جمعیت کشور ما را تشکیل می دهند و تعطیل کردن آنها به مثابه تعطیل کردن حیات نیمی از جامعه است، اما چه کسی گفته که احیا و فعالیت آنها الزاماً با «شغل» محقق و تأمین می شود. اینها همان القانات کلیشه ای غربی است که قبل از هر گونه تفکر، اندیشه، مطالعه و اظهار نظری در مورد زنان، باید دور ریخته شود.

زیربنای اندیشه ی غربی، اقتصاد است، اما همین امر سبب شده که مطالعه کنند که مثلاً اگر مردم از چیزی بترسند یا نگران باشند، چه مقدار زیان اقتصادی دارد؟ آیا ما (چه شخص و چه جامعه و چه دولت) هیچ مطالعه و محاسبه کرده ایم که قرار دادن زن در جایگاه مرد به بهانه ی تساوی حقوق و نیز از هم پاشیدن نظام خانواده، چه برای تک تک بانوان و چه برای جامعه، چه زیان های مادی و معنوی در عرصه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، امنیتی، اخلاقی و ... دارد؟

در هر حال نگاه اول به «شغل»، چه برای مرد و چه برای زن، باید پس از تعریف صحیح از انسان، زن و مرد و نقش های اصلی هر کدام انجام پذیرد. به قول استاد شهید آیت الله مطهری^(ره): «انسان کار را می سازد و کار نیز انسان را می سازد»، یعنی تأثیر و تأثر متقابل دارند.

با توجه به نکات فوق، هر شغل حلالی که در درجه ی اول زن بودن زن را تحت الشعاع قرار ندهد و نقش او در چرخه ی حیات را خنثی نکند و او را از محور خانواده بودن به کارگر و ابزار تولید بودن مبدل ننماید، شغلی است که زن می تواند در آن شاغل گردد.

برای دختران ما در دانشگاه ها رشته هایی چون مکانیکی ایجاد می کنند! واقعاً در کشور ما و در کل جهان، چقدر زنان می توانند وارد بازار مکانیکی شوند و چقدر شده اند و اگر وارد این بازار شوند نیز چه خُسنی برای آنها دارد؟

زن در هر شغلی می تواند مانند مردان وارد شود، وزیر، وکیل، پزشک، مهندس، کارمند، کارگر، معلم، پرستار، نویسنده، کارگردان و ... بشود، اما واقعاً خیلی تساوی حقوق محقق شده است اگر زن به عنوان سرکارگر در خیابان و بالای سر چند کارگر بایستد تا آنها سنگ و سیمان بیاورند و جدول کشی کنند و یا بالای داریست ها برود روی دیوارها نقاشی کند؟!

آیا این خیلی کمال و هنر است که دختران از همسری، مادری و کلیه ی کمالات و لطایف زنانه هیچ ندانند، اما مثل مردان وارد بازار کار شوند و خوشحال باشند که از تساوی حقوق برخوردار شده اند؟ آیا اینها عوامی از نوع غربی نیست؟ آیا شکل، هیكل و طنازی زن و عشوه هایی که نامش را «مهارت در ارتباط» گذاشته اند، شروط اولیه ی استخدام زنان توسط مردان نیست؟ هیچ دقت کرده اید که کمتر زنی به صورت مستمر با شوهرش با این لطافت و ناز و عشوه ای که زنان بازاریاب تلفنی یا حضوری صحبت می کنند، حرف می زند؟

دقت کنید چه می‌شود که زنان به خدمت در رستوران‌ها کشیده می‌شوند، اما مردان در فروشگاه‌ها روسری، مانتو و لباس زیر و روی زنانه می‌فروشند؟ آیا این تساوی حقوق است که زنان در خودروهای توزیع مواد غذایی در کنار راننده نشسته و به این مغازه و آن سوپر مارکت بروند و با هزار ترفند سفارش نخود و لوبیا بگیرند، اما مردان ابرو برداشته یا برنداشته به فروشندگی لوازم آرایش زنانه مشغول باشند؟

پس مسئله‌ی «اشتغال زنان» یا «چه شغلی» نیست؟ بلکه حرکت دادن فرهنگ، اقتصاد و بافت و ساختار یک جامعه به سوی کلیشه‌های منحن غربی است.

جدید:

سازمان‌های اداره کننده جهان - گروه ۳۰

www.x-shobhe.com

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم :
 ما أحلَّ اللهُ شيئاً أبغضَ إليه من الطلاق .
 خداوند چیزی را که نزد او منفرتر از طلاق باشد ، حلال نکرده است .
 کنز العمال : ۲۷۸۷۱



پیامبر اکرم صلوات الله علیه وآله :
 إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الطَّلَاقَ وَ يُحِبُّ التَّحَاقُّقَ .
 پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : خداوند طلاق دادن را دشمن و
 آزاد کردن بنده را دوست دارد . (کنز العمال : ۲۷۸۷۰)



امام صادق علیه السلام :
 إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الْعُرْسُ وَ يُبْغِضُ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الطَّلَاقُ
 (کافی، ج ۶، ص ۵۴، ح ۳)
 خداوند خانه‌ای را که در آن عروسی برپا شود دوست دارد و خانه‌ای
 که در آن طلاق واقع شود را مغضوب دارد.

www.x-shobhe.com
 www.shobhe.tv

سوال ۷: چرا در جامعه اهل سنت با وجود تعدد زوجات، طلاق کمتر از جامعه شیعی است؟ چرا زنان شیعه با وجود نقص و نازایی و ... هرگز حاضر به ازدواج مجدد شوهر خود نمی‌باشند اما در جامعه سنی اینگونه مسائل پذیرفته شده است. (۸ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

وقتی می‌گوییم: «جامعه‌ی اهل سنت» یا «جامعه‌ی اهل تشیع»، باید دقت کنیم که آیا تمام رفتارها و فرهنگ زندگی آنان، چون نام شیعه یا سنی را حمل می‌کنند، طبق مذهبشان هست یا خیر؟

بدیهی است اگر یک رفتار فردی یا اجتماعی آنان به مذهبشان برگردد، یعنی ریشه در باورهای مذهبی داشته باشد، می‌توانیم آن را به مذهبشان مربوط کنیم، اما در جوامع شیعی یا سنی، رفتارهای بسیاری وجود دارد که ربطی به مذهبشان ندارد؛ بلکه گاه آبا و اجداد است، گاه قبیله‌ای است، گاهی محیطی است و ...

الف - به طور قطع نه ما چون نام تشیع را حمل می‌کنیم، مسلمانان و شیعیان آگاه به تمامی آموزه‌های اسلامی و عامل به آنها هستیم، و نه آنان چون اهل سنت هستند، دیگر هر کاری کنند، عین آموزه‌ی مذهبی آنان است.

ب - امروز کسی نمی‌تواند فرهنگ و رفتار شیعیان ایران را با شیعیان لبنان یا اردن هاشمی یا بخشی از یمن، کاملاً منطبق نماید، چنانچه حتی فرهنگ و رفتارهای شیعیان قم، مشهد و اصفهان نیز با هم و با فرهنگ و رفتارهای شیعیان ساری و رشت و آذربایجان منطبق با هم نیست. همچنین کسی نمی‌تواند فرهنگ و رفتارهای اهل سنت ایران را با اهل سنت در عربستان سعودی، یا افغانستان و پاکستان منطبق کند، چنانچه فرهنگ و رفتار اهل سنت سیستان و بلوچستان با اهل سنت کردستان و کرمانشاه نیز بسیار متفاوت است.

پس اگر طلاق در میان اهل سنت سیستان و بلوچستان کمتر است، دلیل نمی‌شود که در میان اهل سنت ترکیه نیز چنین باشد، که بتوانیم نتیجه بگیریم طلاق در جوامع اهل سنت کمتر است یا ازدواج مجدد بیشتر است.

ج - امروزه گاه مشاهده می‌شود که چه در جوامع اهل سنت و چه اهل تشیع، فرهنگ‌ها و رفتارهای التقاطی و تقلیدی از جوامع غیرمسلمان بیشتر حاکم است، تا فرهنگ اسلام و فرهنگ مذاهب.

به عنوان مثال در همین ایران خودمان، تا ۵۰ سال پیش می‌گفتند: دختر با لباس سفید عروس وارد خانه‌ی شوهر می‌شود و با کفن از آن خارج می‌شود و طلاق بسیار به ندرت اتفاق می‌افتاد. اما امروز چه؟ سر این که تو چرا به مادر من دیر سلام دادی و یا والن تاین هدیه نخریدی نیز ممکن است جدا شوند.

پس سرعت رنگ باختن مذمومیت «طلاق» در جوامع متفاوت نیز به خاطر تفاوت بافت فرهنگی، ساختار قومی یا حتی شرایط محیطی نیز بسیار متفاوت است. چنانچه به زن مطلقه‌ی شیعه یا سنی در تهران یک جور نگاه می‌شود و پس از جدایی می‌تواند از نوعی زندگی مستقل خاصی برخوردار باشد، اما در سنندج، زاهدان یا گنبد این چنین نیست، پس همین خود می‌تواند یکی از عوامل راحت کردن یا سخت کردن طلاق باشد و ربطی به مذهب ندارد.

چنانچه اگر آمار ازدواج و طلاق تهران که اکثریت با تشیع است، با آمار ازدواج و طلاق استانبول که اکثریت با اهل سنت است، قیاس شود، شاید تفاوت چندانی نداشته باشند.

ج - مسئله‌ی ازدواج مجدد، به هر دلیلی نیز همین‌طور است. مثلاً در اعراب برای اهل تشیع و تسنن، ازدواج مجدد خیلی طبیعی است، البته شدت و ضعف مرتبه دارد و به هیچ وجه نمی‌شود این رفتار را میان اهل تسنن عرب در مصر با اهل تسنن عرب در فلسطین مقایسه نمود.

البته ازدواج مجدد در میان اهل تسنن بیشتر رایج بوده و هست و الزامی ندارد که دلیل آن حتماً مذهبی باشد.

اگر یک سنی در شهر ازمیر در ترکیه ازدواج مجدد کند، درست مثل ازدواج مجدد در تهران است و غوغایی به پا می‌شود - اما اگر یک سنی یا شیعه الاذیق ترکیه یا در تونس یا کویت دو همسر داشته باشد، این‌طور نیست. همین‌طور شما مشاهده می‌کنید که یک سنی در منطقه‌ی «دیاربکر - کردستان» ترکیه، ازدواج می‌کند و دختر جوان را دو سال نزد خانواده‌ی خودش رها کرده و برای کار به آلمان می‌رود و هیچ اتفاقی نمی‌افتد، اما اگر یک سنی در ژوهانسبورگ، آفریقای جنوبی یا همان شهر استانبول ترکیه این کار را بکند، کار حتماً به اختلاف و طلاق کشیده می‌شود.

د - به زندگی روستاییان [اعم از شیعه و سنی] که هنوز بر اساس فرهنگ و آداب خود زندگی می‌کنند نگاه کنید. اغلب کارهای سنگین زندگی با زنان است، حتی در برخی از عشایر، وقتی زن وضع حمل می‌کند، فرزندش را به پشت می‌بندد و بدون اندک استراحتی به دنبال زراعت و چوپانی روزمره‌اش می‌رود و مرد در خانه یا چادر خود می‌نشیند و چیق می‌کشد و دیگران برای او کاچی و آش می‌برند تا تقویت شود. حُب این کجایش اسلامی است که بخواهد به مذاهب نیز مربوط باشد؟ اما هیچ اتفاقی هم نمی‌افتد. ولی در تهران یا استانبول، ممکن است یک خانم به خاطر این که مراسم جشن نامزدی یا عقد یا سالگرد تولد یا سالروز ازدواجش آن طور که می‌خواسته برگزار نشده، طلاق بگیرد. چنانچه در یک جامعه یا میان اقوامی طلاق نكوهیده است، در برخی جوامع حتی مد و سبب شخصیت کاذب و تفاخر هم می‌شود.

پس همه‌ی فرهنگ‌ها و رفتارها، به دین و مذهب برنمی‌گردد و اتفاقاً بسیاری از ناهنجاری‌ها به خاطر فاصله گرفتن از آموزه‌های دینی و مذهبی [چه در تشیع و چه در تسنن] پیش می‌آید.

جدید:

* آیا نامگذاری فاطمه، زهرا و ابوالفضل و نظیر اینها بر روی افراد، با توجه به این که نام‌های خاص بوده و بر افراد مشخصی دلالت دارند صحیح است یا اشکال دارد؟

* مسئله فرض گرفتن حضرت علی (ع) از یک یهودی برام قابل هضم نیست و دون شأن ایشان می‌دانم.

جدید / ایران‌پیان:

- سازمان‌های اداره‌کننده‌ی جهان - گروه ۳۰ / طراحان اقتصاد جهان
- وضعیت اسفبار مسلمانان میانمار، به روایت تصاویر + عکس



امام خمینی (ره):

رفتار مستکبرین مقدمه است، رفاه مستضعفین یکی از مقاصد اسلام است.

امام خمینی (ره):

باید سعی کنیم که از حیث اقتصادی قوی و بدون وابستگی باشیم و باید مسئله کشاورزی که در رژیم سابق برای به هم زدن آن نقشه داشتند تا ما را وابسته کنند بیشتر مورد نظر ما باشد

امام خمینی (ره):

این قدرتمندان ضعفا را می خواهند به کار بکشند و منافع را ببرند، یعنی ضعفا کار بکنند تسلیم آنها نکنند، ضعفا گرسنگی بخورند و آنها نفت هایشان را بخورند، آنها معاندان را از بین ببرند.

۱۷/۲/۱۹

مقام معظم رهبری:

همه ی خیرات و برکاتی که یک ملت آرزومند داشتن آنهاست، به برکت اسلام برای یک ملت حاصل میشود. ما برای اینکه آزادی به دست بیاوریم، استقلال به دست بیاوریم، رفاه عمومی به دست بیاوریم، پیشرفت علمی به دست بیاوریم، پیشرو بودن در میدان های گوناگون بشری را به دست بیاوریم، اوج عزت را برای خودمان - به عنوان ملت ایران - فراهم بکنیم

۱۷/۱/۱

مقام معظم رهبری:

پیشرفت در تولید ثروت، پیشرفت در افزایش بهره‌وری، پیشرفت در عزم و اراده‌ی ملی، پیشرفت در اتحاد ملی و نزدیکی قشرهای مختلف به یکدیگر، پیشرفت در دستاوردهای علم و فناوری، پیشرفت در اخلاق و در معنویت، پیشرفت در کم کردن فاصله‌ی طبقاتی، در رفاه عمومی، در انضباط اجتماعی، در بوجود آمدن وجدان کاری در یکایک آحاد ما مردم، پیشرفت در امنیت اخلاقی، پیشرفت در آگاهی و رشد سیاسی، پیشرفت در اعتماد به نفس ملی - که من چند ماه قبل مسئله‌ی اعتماد به نفس ملی را اعلام کردم؛ ملت باید به خود اعتماد داشته باشند و بدانند که می‌توانند؛ درست نقطه‌ی مقابل آن چیزی که دشمنان این ملت در طول سالهای متبادی خواستند به ما تلقین کنند و بگویند و ثابت کنند که نمی‌توانید - پیشرفت در همه‌ی این زمینه‌ها لازم است؛ اما همه‌ی این پیشرفت‌ها باید در سایه‌ی عدالت و در کنار تأمین عدالت باشد.

www.x-shobhe.com

سوال ۸: حجت الاسلام پناهیان فرمودند: بچه حزب اللهی باید پولدار باشد و کسی که پول ندارد عرضه ندارد - لطفاً این جملات را تفسیر بفرمایید؛ چرا که سایت‌ها و ماهواره‌ها روی آن مانور داده‌اند و ذهن بسیاری را در گیر خود کرده است. (دانشجوی حسابداری/بهبهان) (۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ما مفسر سخنان حجت‌الاسلام پناهیان نیستیم و خودشان باید سخن خود را تفسیر کنند، وکیل مدافع ایشان نیز نیستیم که هر چه گفتند، از آن دفاع کنیم. ممکن است هزاران سخن خوب بگویند و جمله‌ای نیز بگویند که قابل انتقاد باشد. چه اشکالی دارد؟ حرف‌های خوبش را گوش کنند و سخن قابل نقدش را نیز انتقاد کنند و البته پاسخ به نقل را نیز بشنوند و تحلیل کنند. نه این که تا یک نفر مؤثر را دیدند، مترصد بنشینند تا خطایی به نظرشان رسد و او را له کنند. آیا این سایت‌های حمله‌ور، همه‌ی سخنان خوب ایشان را نیز نقل می‌کنند؟ پس بسیاری مصداق بارز «فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ» هستند.

اما اگر به جای درخواست تفسیر، از ما سؤال شود که «نظر شما چیست؟»، نکاتی هست که باید به آن توجه شود:

الف - اگر بگویند که مؤمنین و حزب‌اللهی‌ها باید همیشه بدبخت، بیچاره، فقیر و گرفتار باشند، هیچ بوعی به صدا در نمی‌آید و هیچ داد و فغانی نیز بلند نمی‌شود؛ چرا که سیاست نظام کفر و سلطه همیشه همین بوده که مردمان، به ویژه مسلمانان و بالاخص پیروان اسلام ناب محمدی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) که از مرد و زن آنان به عنوان «حزب اللهی» یاد می‌شود، همیشه در فقر و بدبختی و گرفتاری بمانند.

ب - تمامی سیاست‌ها و جنگ‌های نرم و سخت، تمامی روش‌های اقتصادی، فرهنگی و تبلیغاتی نظام سلطه، همیشه و بیش از همیشه امروز، بر همین هدف استوار بوده و هست که مسلمانان فقیر و عقب‌افتاده و گرفتار بمانند تا آنها بتوانند اینها را استثمار کنند. چنانچه مقامات امریکایی و اروپایی مکرر تصریح می‌کنند که هدف اصلی ما (در هر مقوله‌ای)، متوقف کردن پیشروی نظام جمهوری اسلامی ایران است.

خب، از یک سو می‌گوییم: غنی‌ترین سرمایه‌های طبیعی [مثل: نفت، گاز، اورانیوم ...] و همچنین حاصل‌خیزترین زمین‌های زراعی و نیز اقتصادی‌ترین آبراه‌ها و بنادر جهان و بالاخره استراتژیک‌ترین جغرافیای سیاسی در اختیار ملت‌های مسلمان است، و از سوی دیگر این وضعیت فقر و بدبختی و وابستگی و عقب‌افتادگی آنها در جهان است که می‌بینیم! خب چرا؟!

ج - این که مسلمانان باید قوی‌ترین، غنی‌ترین، عالم‌ترین و بالتبع مدرن‌ترین، با اخلاق‌ترین و مرفه‌ترین جامعه‌ی انسانی روی زمین باشند، حرف حجت‌الاسلام پناهیان نیست، این کلام خداست که فرمود:

«فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَبْرِكُمْ أَعْمَالَكُمْ» (محمد ص، ۲۵)

ترجمه: پس سستی نوزید و [کافران را] به آشتی مخوانید [که] شما برترید و خدا با شماست و از [ارزش] کارهایتان هرگز نخواهد کاست.

و البته همه ی بزرگان و از جمله امام خمینی^(ه) و مقام معظم رهبری نیز دائم بر این معنا متذکر شده و تصریح نموده اند.

د - خداوند علیم و حکیم در سرتاسر قرآن کریم متذکر گردیده است که چه نعماتی را در وجود ما، در محیط ما و در زمین و آسمانها قرار داده و مسخر ما نموده است و می افزاید هر نعمتی که دادم، اگر شاکر باشید، بر آن می افزایم. خب، چه کسی شاکرتر از مسلمانان خداشناس، متقی و حزب الهی می باشد و یا باید باشد؟ پس نعمات آنان باید افزون تر از دیگران باشد.

پس اگر ضعف، کاستی، نقص، فقر، عقب افتادگی، وابستگی و ... وجود دارد، از خودمان است.

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى» (التَّجْم، ۳۹ و ۴۰)

ترجمه: و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست * و [نتیجه ی] کوشش او به زودی دیده خواهد شد.

در قرآن کریم می فرماید: عده ای در آخرت و در توجیه کوتاهی ها و عقب افتادگی های خود به خداوند متعال می گویند: تو خود می دانی که ما در دنیا مستضعف بودیم؛ و خداوند پاسخ می دهد: مگر زمین من فراخ نبود؟ یعنی این شهر نشد، یک شهر دیگر - این کار نشد، یک کار دیگر - این امکان نشد، یک امکان دیگر ...، خُب تو چه کردی؟ یعنی آیا حرکتی کردی و از خود عرضه ای نشان دادی و نشد، یا منتظر شدی از آسمان بیارد، یا دیگران همه چیز را برایت فراهم کنند و اکنون می گویی: ما در زمین مستضعف بودیم؟!

در حدیث نیز آمده است: عده ای خواهند گفت: ما مستضعف بودیم، و خداوند خواهد فرمود: من که دادم، می خواستی ضایع نکنی و هدر ندهی، یا استفاده کنی و

ه - پس در این که انسان موحد، مؤمن، متقی و حزب الهی باید علیم، غنی، ثروتمند، مرفه و ... گردد، هیچ تردیدی وجود ندارد و این که هر چه مشکلات فردی یا اجتماعی و اقتصادی (مثل بی کاری، تورم و ...) وجود دارد نیز از خودمان هست، شکی نیست.

حتی اگر دولت بی عرضه باشد، مجلس ناتوان باشد، بخش خصوصی طماع باشد، انسان خودش تنبل باشد، تحریمها و فشارهای خارجی مؤثر باشد و ...، نیز از خودمان است. نباید با بی بصیرتی، دولت بی عرضه انتخاب کنیم - نباید به خاطر منافع شخصی یا گرایشات جناحی نماینده ی مجلس انتخاب کنیم - باید همیشه و مستمر مطالبات خود را از دولت ها مطالبه نماییم - باید بصیر باشیم - نباید تنبل باشیم - باید مقابله و مبارزه کنیم - نباید مقابل دشمنان ضعیف، ترسو، خوار و زبون باشیم و



سوال ۹: رفتار والدین در آینده و رفتار فرزند تاثیر دارد مثلاً اگر والدین اهل نان حلال و قرآن باشند فرزند صالح بوده ولی اگر والدین بدکار باشند عواقب بدی برای فرزند دارد ... نقش خود بچه چه می شود و بچه چه ثواب یا گناهی مرتکب شده که باید با بچه ی دیگر فرق داشته باشد؟ (پزشکی/تهران) (۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدیهی است که انسان موجودی مرکب است که تمامی اجزای آن نیز به هم پیوسته است. لذا همان طور که یک عارضه جسمی (فیزیکی) معین در اندام دیگر اثر می‌گذارد، مثلاً لته‌اش چرک کرده، اما چرک وارد خون او می‌شود و چه بسا به قلبش نیز آسیب برساند و یک عارضه‌ی فیزیکی می‌تواند در روان او نیز اثر بگذارد، مثل این که عصبی شود و بالتبع پرخاشگر یا گوشه‌گیر گردد و ... همین طور در روح او نیز اثر می‌گذارد و کار او را سهل یا مشکل می‌کند.

الف - بدیهی است که تمامی احکام اسلامی، برای سالم نگه‌داشتن و مساعد نمودن زمینه‌های رشد روحی می‌باشد، هر چند که بیشتر این احکام، مربوط به بدن است. چه احکام جزو محرمات و واجبات باشد، مثل این که فرمود روزه بگیرید یا زنا نکنید و چه جزو مستحبات یا مکروهات باشد، مثل این فرمود: شب زیاد غذا نخورید، یا در مجامعت چنین و چنان نکنید.

و همچنین انسان موجودی اجتماعی است و تمامی تعاملات و ارتباطات او با جهان بیرون از خودش، بر او بر جهانش تأثیرگذار می‌باشد. لذا تعلیم و تربیت، آموزش و تبلیغات نیز تأثیرگذار هستند.

ب - به پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) که خود سرآمد عصمت و انسان کامل است، دستور داده می‌شود که برای بارداری همسرش به فاطمه‌ی زهرا (علیها‌السلام)، چهل روز اعتکاف کرده و روزه بگیرد. یعنی این نطفه (مادی)، با چنین شرایط معنوی و روحی ساخته می‌شود. به سایر مردم نیز دستورات بسیاری جهت سلامت نطفه داده شده است، مثل این که مثلاً لقمه‌ی حرام نخورد، با شکم پر هم‌خوابی نکند، هنگام مجامعت برای تشکیل نطفه حرف نزند، با افکار پلید و شیطانی هم‌خوابی نکند و ...، چرا که همه، بر نوزاد اثر سوء می‌گذارد.

ج - پس نمی‌توان در نظام علیمانه و حکیمانه‌ی خلقت، به نظم و رابطه‌ی علّی و معلولی ایراد گرفت و برخورد احساسی نمود که چرا توارث و ژنتیک اثر دارد و چرا باید این نوزاد با دیگری فرق داشته باشد؟ این مثل این است که پیرسیم: چرا باید نوزاد پدر و مادری که الکل مصرف می‌کنند، با نوزاد والدینی که مصرف نمی‌کنند متفاوت باشد؟ یا چرا باید ظلم یکی بر دیگری اثر بگذارد. پس کفر، شرک، حسد، لقمه‌ی حرام، افکار شیطانی و ... نیز روی جسم، روان و روح اثر می‌گذارند و بالتبع در ساختار نطفه نیز اثرگذار هستند، همچنان که ایمان و لقمه‌ی حلال و اهداف عالی‌ترگذار هستند.

د - اگر چه علم امروز عصازنان به برخی از آثار آنچه در آموزه‌های وحی و حدیث آمده دست یافته است، اما اسلام اذهان را متوجه آثار و عواقب باورها و رفتارها در نطفه و نسل کرده است. مثل این که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «اخلاق پاک و نیک، دلیل وراثت‌های پسندیده‌ی انسان (از پدران و مادران) است». امروزه کشف کرده‌اند که حتی نام‌گذاری کودک، در ساختار شخصیتی او تأثیر می‌گذارد و ما چقدر در اسلام سفارش داریم که از حقوق اولاد بر پدر، انتخاب نامی نیکو برای اوست.

ه - اما وارثت، یکی از عوامل مؤثر است و می‌تواند کار را برای ساختار شخصیتی، اعتقادی و اخلاقی انسان سخت‌تر یا آسان‌تر نماید، ولی دلیل نمی‌شود که سایر عوامل مؤثر چون: تربیت، عقل، تفکر و از همه مهم‌تر اختیار را از بین ببرد. لذا در آموزه‌ها به همه‌ی این امور توجه داده شده است.

و - هر نوزادی بر اساس فطرت خود به دنیا می‌آید و فطرت همگان پاک و یکسان است و سپس عوامل مختلف بیرونی تأثیرگذار می‌شوند و عوامل درونی وراثتی سهولت و یا صعوبت ایجاد می‌کنند، اما اختیار را

سلب نمی‌نمایند. لذا شاهدیم که فرزند انسان کافر، مؤمن می‌شود و فرزند انسان مؤمن، کافر می‌شود. امروزه چه بسیارند فرزندان که در خانواده‌ها و محیط مؤمن و اسلامی به دنیا آمده و رشد کرده‌اند، اما کافر، مشرک، منافق و غربزده می‌شوند و چه بسیارند فرزندان خانواده‌های بی‌دین در غرب و شرق عالم که به اسلام روی می‌آورند. چرا که هم تغییر و تبدیل به فطرت راه ندارد، هم همگان عقل دارند و هم اختیار دارند. لذا پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، ضمن آن که به آثار ژنتیکی یا همان موروثی تأکید داشته‌اند، در مورد نقش تربیت فرموده‌اند:

«كُلُّ مَوْلُوٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ ، وَ إِنَّمَا أَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَ بَنَصْرَانِهِ» (شرح نهج البلاغة: ۱۱۴/۴)

ترجمه: هر مولودی بر فطرت (توحید) زاده می‌شود و این پدر و مادر او هستند که وی را یهودی و نصرانی بار می‌آورند.

و نیز در مورد نقش اراده و اختیار و نکوهش نسل‌کشی فرموده‌اند:

«أَلَا إِنَّ خِيَارَكُمْ أَبْنَاءَ الْمُشْرِكِينَ. ثُمَّ قَالَ: أَلَا لَا تَقْتُلُوا ذُرِّيَّةً، كُلُّ مَوْلُوٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَمَا يَزَالُ عَلَيْهَا حَتَّى يُعْرَبَ عَنْهَا لِسَانُهُ، فَأَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ أَوْ بَنَصْرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ» (کنز العمال: ۱۱۷۳۰)

ترجمه: بدانید که بهترین افراد شما، فرزندان همان مشرکان هستند. سپس فرمود: هان! نسل‌کشی مکنید، هر مولودی بر اساس فطرت (توحید) به دنیا می‌آید و پیوسته بر آن است تا آن که زبانش از آن پرده برمی‌دارد، اما پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی و یا مجوسی بار می‌آورند.

سوال ۱۰: عالمی که در روایات آمده از هفتاد عابد و شهید بالاتره منظور کیست؟ آیا فقط با علوم دین حوزوی می توان این درجه را کسب کرد؟ (۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

وقتی خوب متوجه می شویم «عالم» کیست که بدانیم «علم» کدام است؟ البته نمی خواهیم وارد این مقوله شویم، چرا که مطلب و بحث در این خصوص بسیار است و چندین کتاب می شود، چنانچه هزاران کتاب در این زمینه نوشته شده است.

اما به صورت اجمال می توان گفت: «عالم» تماماً علامت است و از خود استقلال ندارد و به همین دلیل نامش «عالم» است، یعنی نشانه های آگاهی بخش. علامت و نشانه (عالم) نیز یعنی غیر را نشان می دهد. مثل هر علامت دیگری که خود وضع و اعتبار می کنیم.

پس «علم، علامت شناسی» است و «عالم» کسی است که علامت ها را شناخته و آنها را دنبال می کند تا به حقیقت برسد.

الف - اندیشمندان معاصر پست مدرن، بالاخره پس از چند قرن، با عصای علم به این معنا که از ابتدا در وحی آموزش داده شده بود رسیده اند. آنها نیز (مثل رورتی) می گویند: «هیچ چیزی خودش نیست و همه چیز علامت است»؛ اما چون مادی و گنگ و البته ملحدانه نگاه می کنند، اصلاً نمی خواهند توجه داشته باشند که حالا این علامت ها چه چیزی را نشان می دهند؟ اگر غیری را که دیگر خودش علامت نیست نشان نمی دهند، پس علامت نیستند و اگر علامت هستند، پس لابد غیری را نشان می دهند.

از این رو، آنها فقط نتیجه ای برای منافع سیاسی می گیرند مبنی بر این که چون هیچ چیزی استقلال ندارد و خودش نیست و بلکه علامت است، پس هیچ حقیقتی در عالم وجود ندارد، لذا مفاهیم کلی وجود ندارد، ارزش و ضارزش وجود ندارد و ...

ب - اما اندیشه ای اسلامی می آموزد که ای بشر تو عقل داری، پس چرا سخن غیرعقلانی می گویی؟ اگر هر چیزی علامت است و غیر خودش را نشان می دهد، لابد یک چیزی که غیر از عالم و علامت هست وجود دارد که همه او را نشان می دهند، لذا باید این علامت ها را تعقیب کنی تا او را بشناسی، آن وقت می شوی «عالم».

از این رو در قرآن کریم که آن قدر تأکید بر تعقل، تفکر، علم و تعلم دارد، در یک جمله می فرماید: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» - پس بدان به درستی که الهی وجود ندارد به غیر از الله. / (محمد ص)، (۱۹)؛ یعنی از مجموع و جهت این عالم که همه علامت است و غیر را نشان می دهد، وجود ندارد، به جز الله جل جلاله. یعنی هیچ هدفی، هیچ غایتی، هیچ نتیجه ای جز او وجود ندارد، همه فانی هستند و همه از او و علامت او هستند و به سوی او بازمی گردند. پس بالتبع هیچ چیزی به جز او ارزش هدف (إله) قرار گرفتن، ندارد، چرا که هیچ کدام اله نیستند.

هدف از بعثت انبیا، شناساندن هدفمند نشانه ها (آیات) و نیز تعلیم کتاب و علم توأم با حکمت (هدفمند) بوده است:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند (الجمعة، ۲)

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام - حکمت ۱۴۷:

یا کمیل!... النَّاسُ ثَلَاثَةٌ

ای کمیل! ... انسان ها سه گروه هستند:

فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ

دانشمند ربّانی و کسی که (خود دانشمند نیست، اما) دانش پژوه (متعلم) راه نجات است

وَ هَمَّجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِيٍّ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ

و حشرات (انسان های پستی که چون حشرات زندگی می کنند)، که از هر صدایی تبعیت می کنند؛ به هر طرف که بادی بوزد، متمایل می شوند (حزب باد)

لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ

نه هرگز از علم نوری گرفته اند و نه پشتوانه ای محکمی تکیه داده اند ...

امام صادق علیه السلام - تهذیب الأحکام، ج ۸، ص ۱۱۱

بَادِرُوا أَحْدَانَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ تَسْقِطَ إِلَيْهِمُ الْمَرْجِيَّةُ

به آموختن حدیث (معارف دینی) به جوانانتان، پیش از آن که منحرفین آنان را گمراه سازند، اقدام نمایید.

امام صادق علیه السلام - امالی طوسی، ص ۳۰۳

دوست ندارم جوانان شما را جز در دو حالت ببینم: دانشمند یا دانش اندوز. اگر جوانی چنین نکند، کوتاهی کرده و اگر کوتاهی کرد، تباه ساخته و اگر تباه ساخت، گناه کرده است و اگر گناه کند، سوگند به آن کس که محمد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت، دوزخ نشین خواهد شد.

www.x-shobhe.com

www.x-shobhe.com

ج - هر چند بهترین امکان تحصیل علوم دینی، حوزه های علمیه می باشند، اما دلیل نمی شود که هر کس در حوزه درس خواند عالم شود و هر کس نخواند عالم نشود. گاهی عالم به فیزیک یا ریاضی، علامت شناس و عالم می شود و گاهی قرآن شناس یا حتی مفسر به قرآن یا مجتهد در فقه نیز فاسق و فاجر می گردد.

پس این نتایج نشان می دهد که فرق است میان «عالم» با «با سواد». یک چوپانی که سواد زیادی ندارد، اما در مورد خود و محیط خود و آنچه می داند تعقل و تفکر کرده و راه را شناخته است و طی می کند، بسیار عالم تر از کسی است که کتابها در تفسیر قرآن کریم خوانده و نوشته، اما هیچ نفهمیده است و بیراهه را طی می کند.

به قول امام خمینی^(ه) مضمون: «برخی علم دارند، اما عقل ندارند - برخی علم ندارند، اما عقل دارند». لذا در احادیث آمده که دو ساعت تفکر از هفتاد سال عبادت بالاتر است.

د - هدف شناسی خودش علم است و هدف از تحصیل علم (چه فقه و اصول باشد و چه تاریخ و پزشکی) است که آن را ارزشمند و شخص را عالم می کند. لذا نه به کسی که علم سیاست یاد می گیرد تا مردم را به استثمار بکشد عالم می گویند، نه به کسی که فیزیک یاد می گیرد تا سلاح شیمیایی جهت کشتار و تعدی بسازد عالم می گویند، نه به کسی که تفسیر و حدیث و فقه یاد می گیرد تا باورها را به خود جلب کند و مردم را از راه خدا منحرف کند، عالم می گویند و نه به کسی که برای هوای نفس خود تحصیل می کند، عالم گفته می شود. به قول عالم بزرگ شیخ بهایی^(ه):

ای در طلب علوم در مدرسه چند / تحصیل اصول و حکمت و فلسفه چند؟

هر چیز به جز ذکر خدا و سوسه است / شرمی ز خدا بدار، این و سوسه چند؟!

د - اگر در جایی فرمود: قلم علما افضل از خون شهداست، در جایی فرمود که علما جانشینان انبیای الهی هستند و خلاصه این همه تأکید بر تعلیم و تعلم و کسب علم شده است، در جایی دیگر نیز فرمود: «**العالم، هو حجاب الاکبر**»، یعنی علم خودش بزرگترین حجاب است و در جای دیگری فرمود: «**إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ، فَسَدَ الْعَالَمُ**»، یعنی هنگامی که عالمی فاسد می شود، عالم را به فساد می کشاند.

پس علم و عالمی که در آن مقامات قرار دارند، کسانی هستند که هم علامات را خوب شناخته اند و هم از علامات پی به حقایق عالم هستی برده اند و با جهت گیری بر اساس علامات و آیات و نشانه های الهی، در صراط مستقیم حرکت می کنند تا به حقیقت برسند. حال خواه روحانی و تحصیل کرده ی حوزه باشند یا نباشند. هر چند که اگر خواستند بیشتر و بیشتر بدانند، باید بروند در حوزه تحصیل کنند، چنانچه در رشته ی دیگر نیز باید بروند در دانشکده ی مربوطه، مدارج علمی آن را بگذرانند.



سوال ۱۱: در زمان غیبت صغری و طی چند نسل امام زمان از طریق نواب چهارگانه بامردم ارتباط داشتند، و مردم با ایشان، ولی در زمان غیبت کبری وجود نائب تعریف نشده. پس در این زمان ارتباط برخی افراد مانند آیت الله بحجت و... که با ایشان ارتباط داشتند چگونه توجیه می‌شود؟ آیا اصولاً وجود ارتباطی در این دوران لازم است؟ پس چرا دیگر نایبی مشخص نشده؟ (مهندس کامپیوتر/تهران) (۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به چند نکته‌ی مهم باید توجه نمایید تا ذهن دچار خلط مبحث نگردد، از جمله:

الف - امام زمان (علیه‌السلام)، همیشه با مردم ارتباط دارند و قطع ارتباط خلیفه‌الله با مردم، به مثابه‌ی نابودی می‌باشد. مردم نیز باید همیشه با امامشان ارتباط داشته باشند، وگرنه حتماً دچار غفلت و انحراف شده و به هلاکت می‌افتند.

پس ارتباط امام با مردم و بالعکس، به نیابت خاصه یا عامه ربطی ندارد، بلکه مردم در زمان غیبت صغری می‌توانستند برخی از ارتباطات را از طریق نواب خاص انجام دهند و در زمان غیبت کبری نیز می‌توانند برخی از ارتباطات (مثل آگاهی از معارف و احکام الهی) را از طریق نواب عام انجام دهند. از این رو فرموده‌اند به هنگام عدم دسترسی به ما، به فقها رجوع کنید. اما اصل ارتباط فی‌مابین که محدود به وساطت مستقیم فقها و نواب نمی‌باشد. مگر وقتی کسی در مورد امامت یا امام زمانش تحقیق می‌کند یا دعا می‌کند یا توسل می‌کند و ...، از طریق یکی از نواب می‌باشد؟

ب - تمامی فقهای به حق، نایبان امام معصوم^(ع) هستند، چه در زمان حضور علنی‌شان در جامعه و چه در زمان غیبتشان و یا عدم دسترسی مردم. چنانچه تمامی ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام)، نوابی بین مردم داشتند، چرا که دسترسی مستقیم برای همگان میسر نبوده و نیست. مثال بسیار است، چنانچه می‌دانید حضرات موسی بن جعفر و امام رضا علیهما‌السلام چه نوابی داشتند و امام رضا (علیه‌السلام) به مردمی که دسترسی به طوس (مشهد) نداشتند، می‌فرمودند که به عبدالعظیم حسنی^(ه) رجوع کنید، یا امام حسن عسکری (علیه‌السلام) با ذکر مشخصات و ویژگی‌های فقیه قابل رجوع و تقلید، فرمودند که همیشه به آنان رجوع کنید و امام زمان، حضرت مهدی (علیه‌السلام)، خود فرمودند که در حوادث واقعه، یعنی اتفاقاتی که نیاز به حکم و فتوا دارد و نیازی به رهبری دینی دارد، به فقها رجوع کنید.

ج - چه کسی مدعی شده که بزرگانی چون مرحوم آیت الله العظمی بهجت^(ه)، با امام زمان (علیه‌السلام) ارتباطی چون نواب خاص و یا مستمر داشته‌اند؟ توفیق دیدار ممکن است برای هر کسی دست دهد و به هر دیدار و زیارتی نیز «ارتباط مستقیم» نمی‌گویند. شاید این‌شاءالله به بنده و شما نیز این توفیق دست دهد که یک یا ده بار به زیارت حضرتش مشرف گردیم، آیا می‌شود ادعا نمود که پس ما «ارتباط» داریم؟!

ارتباط به این معنا، یعنی شخص هر موقع که لازم دید و ضرورت ایجاب کرد، مأمور باشد که به خدمت برسد و بداند که به او اجازه داده شده تا مستقیماً به خدمت برسد. پس بدیهی است که چنین شرایطی جز برای نواب خاص نبوده و نخواهد بود.

در همان دوران نیز نه تنها همگان به امام زمان (علیه‌السلام) دسترسی نداشتند، بلکه به نواب خاص نیز دسترسی نداشتند و به واسطه‌ی رجوع به سایر نواب، امورشان را رتق و فتق می‌نمودند.

حضرت امام مهدی علیه‌السلام:

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ (وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰)
و اما حوادثی که برای شما پدید می‌آید (و حکم آن را نمی‌دانید) پس رجوع کنید به روایان حدیث ما؛ زیرا آنها حجت من بر شما هستند، و من هم حجت خدا بر آنها هستم.

امام حسن عسکری علیه‌السلام:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِئاً لِنَفْسِهِ خَافِظاً لِدِينِهِ مُخَالَفاً عَلَى هَوَاهُ مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلَدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضَ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا كَلْهُمُ. (وسائل الشیعه جلد ۲۷ صفحه ۱۳۱ و ۱۴۰)

و اما آن کسی از فقهاء که مراقب نفس خود میباشد - و حافظ دین خودش می‌باشد - و مخالف هوای نفس خود است - و مطیع امر مولای خود می‌باشد - بر مردم واجب است از او تقلید کنند - و البته فقط بعضی از فقهای شیعه اینگونه هستند، نه همه آنها .

www.x-shobhe.com

د - پس مشخص شد که ارتباط بین امام و امت و همچنین امت با امام، همیشه و به صورت مستمر لازم و ضروری است و راه ارتباط نیز هیچ گاه منقطع نگردیده است و انقطاع آن نیز مفروض نیست، چرا که به مثابهی قطع ارتباط با هدایت الهی، وحی و صراط مستقیم می باشد. اما اولاً دامنه ی ارتباط گسترده است و محدود به دیدار مستقیم نمی باشد، ثانیاً به هر دیداری ارتباط گفته نمی شود و ثالثاً برای این ارتباط ضرورت ندارد که حتماً نایب خاص معرفی شود و رابعاً چنین نیست که نایبی معرفی نشده باشد، منتهی نایب خاص معرفی نشده است. اما همه ی فقهای واجد شرایط، به لسان خود ائمه ی اطهار (علیهم السلام)، به عنوان نایب معرفی شده اند.

جدید - در محضر استاد:

شاهد مظلوم، آیت الله دکتر بهشتی: نتایج قانونمند ترک امر به معروف و نهی از منکر در جامعه ی اسلامی

www.x-shobhe.com

امام صادق علیه السلام:
 أَيُّ إِمَامٍ لَا يَعْلَمُ مَا يُصِيبُهُ وَإِلَى مَا يَصِيرُ فَلَيْسَ ذَلِكَ
 بِحُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ (كافي، ج 1، ص 258)

هر امامی که نداند به چه مصیبتی گرفتار خواهد شد و چه بر سر او خواهد آمد، چنین کسی، اساساً حجت خدا بر خلق او نیست.

کتاب کرامت و جلال ائمه

امام باقر (علیه السلام) به نقل از جدشان می فرمایند:
 روزی امام حسین (علیه السلام) به نزد امام حسن (علیه السلام) آمد، وقتی چشمش به برادر افتاد گریه کرد، امام حسن (علیه السلام) از برادرش علت گریه کردن را جویا شد. امام حسین (علیه السلام) فرمود: گریه ام برای رفتار بدی است که با تو می شود. امام حسن فرمود: ظلم و ستمی که بر من می شود همین زهری است که به من داده می شود و به سبب آن به قتل می رسم، ولی بدان که لا یوم کیومک یا ابا عبد الله؛ هیچ روز و سرنوشتی مانند روز و سرنوشت تو نمی باشد ای ابا عبدالله زیرا روزی بر تو خواهد آمد که سی هزار نفر از مردمی که خود را مسلمان می دانند و مدعی هستند که از امت جد ما محمد (صلی الله علیه و آله) می باشند، تو را محاصره می نمایند، و برای کشتن تو و جسارت به اهل بیت تو و اسارت خاندان تو و غارت اموال آنها اقدام می نمایند، در این هنگام است که خداوند لعن خود را بر خاندان امیه فرو فرستد و از آسمان خون و خاکستر فرو ریزد و همه مخلوقات حتی حیوانات درنده در بیابان ها و ماهیان در دریاها بر مصیبت تو گریه کنند» (لهورف، سید بن طاووس، ص 53 و 55)

یکی از دهها حدیث منقول در منابع مسلمانان اهل سنت:

امام علی (علیه السلام) هنگامی که به صفین می رفت از کربلا عبور کرد، در برابر نینوا بر کنار فرات دهکده ای بود، آنجا توقف کرد و از نام آن سرزمین پرسید، گفتند کربلاست، علی (علیه السلام) سخت گریست چنان که اشکش بر زمین می ریخت.
 آن گاه فرمود: به حضور رسول افضل (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتم در حالی که می گریست، عرض کردم: سبب گریه شما چیست؟
 آن حضرت فرمود: لحظه ای پیش جبرئیل ندم بود و مرا آگاه کرد که پسر من حسین کشته می شود، در کنار فرات در محلی که آن را کربلا می گویند، آن گاه جبرئیل کفی از خاک به من داد و آن را به من پویانید...
 (المعجم الکبیر، طبرانی، ج 3، ص 107)

www.x-shobhe.com

سوال ۱۲: برخی می گویند: اگر امام حسین علیه السلام می فهمید که در کربلا شهید می شود، هرگز نمی رفت. پاسخ چیست؟ (سوم دبیرستان/سیرجان) (۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

هر چند شاید غرض و عمدی در ادبیات سؤال نباشد، اما در معنا بسیار بی ادبانه است. یک موقع گفته می شود «اگر می دانست»، این به علم و علم غیب برمی گردد، یک موقع می گویند: «اگر می فهمید»، این به فهم و شعور برمی گردد و قطعاً نه علیم تر از امام معصوم (ع) در عالم وجود دارد و نه فهیم تر از آنان.

*- به آنان بگویید: حتی یک انسان معمولی و بالغ و عاقل، یا یک دانش آموز فهمیده نیز سعی می کند بدون علم و فهم کاری نکند، چه رسد به امام معصوم (علیه السلام). پس هیچ موقع و در هیچ امری گمان نبرید که آنان ندانسته و نفهمیده کاری کرده اند.

*- به آنان به گویند: نه تنها امام حسین (علیه السلام)، بلکه همه ی مردم می دانستند که نتیجه ی این سفر چیست؟ چرا که از زمان رسول خدا (صلوات الله علیه و آله)، اخبار کلی و گاه برخی از جزئیات آن نیز به همگان گفته شده بود، چه رسد به خود ایشان. لذا بسیاری گریه و زاری و التماس می کردند: «آقا به این سفر نرو، چون کشته خواهی شد» و ایشان می فرمودند: «باید بروم، راه دیگری باقی نمانده است».

*- بیانات ایشان در آغاز سفر و نیز طی سفر و در منازل متفاوت نیز حاکی از آن بود که از نتیجه ی حرکت خود مطلع بودند.

نتیجه:

برخی می گویند: «پس اگر می دانستند، چرا رفتند؟!»، پاسخ این است که اتفاقاً چون ایشان از نتایج قیام و حرکت خود مطلع بودند رفتند.

*- دقت شود که ارزش هر کاری (به ویژه عبادت و جهاد و قتال در راه خدا)، به عمل بر اساس علم، آگاهی، بصیرت و عزم و اراده ی راسخ است، نه به عمل جاهلانه و بلاهای اتفاقی که ممکن است بیافتد.

*- برخی گمان دارند که جز جان چیزی مهم نیست و بالاتر از مرگ نیز چیزی نیست؟ لذا بر اساس باورهای خود به قیام امام حسین (علیه السلام) نظر انداخته و تعجب می کنند که اگر می دانستند کشته می شوند، پس چرا رفتند؟ آنان توجه ندارند که اتفاقاً ارزش آنجاست که انسان بداند مکلف به قیام است و اگر قیام کند، به شهادت خواهد رسید، اما این تکلیف را برای رسیدن مقام قرب الهی انجام دهد.

*- علم ایشان منحصر به مرگشان نبود و مرگ نیز نزد ایشان، چون اصحاب دنیا، ترسناک و منفور نبود. ایشان علم امامت

داشتند - ایشان علم به تکلیف خود داشتند - ایشان به این که چه بمانند و چه بروند کشته خواهند شد علم داشتند - ایشان علم به نتایج این قیام در احیای اسلام ناب محمدی (صلوات الله علیه وآله) که به اسلام معاویه ای و یزیدی مبدل شده بود داشتند - ایشان به ظلم یزید و یزیدیان و ضرورت قیام علیه آنان علم داشتند - ایشان به نتایج این قیام و شهادت خود و یارانش در بیداری اسلامی، حرکت، رشد و نجات مسلمین علم داشتند - ایشان به شهادت و مرضی الله جل جلاله بودن نیز علم داشتند.

*- یک بسیجی ساده و عوام که اندکی از این علوم برایش حاصل می شود، به رغم علم به شهادت، به میدان می رود، روی مین می رود، زیر تانک می رود، یک تنه با یک سپاه مقابله می کند و ...، چه رسد به امام حسین (علیه السلام) که چراغ هدایت و کشتی نجات هستند.

مرتبط:

*- آیا امام حسین (ع) می دانستند که اگر به سمت کوفه بروند، در کربلا به شهادت خواهند رسید؟! اگر می دانستند، پس چرا رفتند؟!

*- اگر امام حسین (ع) می دانستند که در کربلا به شهادت خواهند رسید و خانواده ی ایشان و ذریه ی پیامبر اکرم (ع) به اسارت خواهند رفت، پس چرا آنان را به همراه بردند؟!

جدید:

نکته ها (به قلم شما): مجموعه مباحثات با برادران اهل سنت - (۹) مکه/ رمز میلاد حضرت امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) در داخل کعبه

سوال ۱۲: تفریح چیست و الگوی تفریح سالم کدام است؟ (۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

تفریح به معنای «شادی و خوشی» می‌باشد، پس دامنه‌ی آن بسیار وسیع است و به هیچ نمی‌توان آن را محدود ساخت و گفت: تفریح یعنی بازی، سرگرمی، تفرج ... یا رقص و موسیقی و ...؛ اینها که گفته‌اند، مصادیقی برای تفریح است، نه خود تفریح؛ چنان چه هر کدام می‌توانند شادکننده و یا ناراحت‌کننده باشند.

از این رو، هر یک از شئون و کارهای فردی و اجتماعی بشر را می‌توان جزو تفریحات برشمرد، اگر چه کارهایی بسیار جدی باشند.

از یک سو در روایت می‌خوانیم که حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: «کار، تفریح مرد است» و از سوی دیگر شاهدیم که برای برخی سرقت، تجاوز و جنایت و آدم‌کشی تفریح است. چنانچه شاهد بودیم نیروهای امنیتی و نظامی امریکایی در زندان‌های گوانتانامو و ابوغریب، شکنجه‌های وحشتناک اسیران را تفریح خود کرده بودند و یا در افغانستان، عراق، یمن و ... برای تفریح آدم می‌کشند.

در قرآن کریم که خود بیان می‌دارد که مردمان یا در جناح «حزب‌الله» هستند و یا در جناح «حزب‌الشیطان»، تصریح شده است که حتی جناح‌بندی و تحزب (حزب‌گرایی) برای برخی فرحناک و شادی‌آور می‌باشد:

«مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (الروم، ۳۲)

ترجمه: از آن کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و گروه گروه شدند و هر گروهی به آنچه در نزد خود دارند خرسندند (فرحناک، شاد و خوشحال هستند).

پس دامنه‌ی تفریح بسیار وسیع است. حتی علم، قدرت، ثروت ... و یا عبادات، صله‌ی ارحام، ارتباط با دوستان و ... نیز می‌توانند تفریح قلمداد شوند.

الف - تفریح برای انسان است و انسان متشکل از روح و جسم می‌باشد.

از این رو، هر لذتی برای روح می‌تواند تفریح روحی قلمداد گردد و هر لذتی برای جسم می‌تواند تفریح جسمی محسوب گردد و البته تفریح هر کدام بر دیگری اثر مستقیم دارد.

ب - منتهی تفریح، شادی و لذت، باید به مفهوم واقعی و حقیقی تفریح باشند، نه این که اگر نام هر گونه ناهنجاری مضر به جسم و جان و هر گونه زجر را تفریح گذاشتند و یا نام هر رفتار مخرب شخص و جامعه و ظلم به خود و دیگران را لذت گذاشتند، واقعاً تفریح و لذت باشند.

ج - به عنوان مثال، شراب، شهوت جنسی، شهوت خوردن، سخن گفتن، مسابقه و رقابت و ... همه در اصل خوب و مفرح هستند، چنانچه خداوند متعال برای تفریح و لذت جسم در قیامت نیز همین وعده‌ها را داده است، کسب علم و معرفت، بندگی، نماز، تلاوت و فهم قرآن کریم و بالاخره رشد و کمال و یاد و دیدار محبوب نیز همه خوب است، چنانچه خداوند همین وعده‌ها را برای لذت روح در معاد داده است؛ اما این دلیل نمی‌شود که اگر نام هر نوشیدنی مضر و مست‌کننده‌ای را شراب گذاشتند، آن شراب باشد، یا اگر نام هر رابطه‌ی نامشروعی را ارضای غرایز و لذت گذاشتند، واقعاً لذت و تفریح باشد ... و همین‌طور هر نمازی نیز نماز و هر روزه یا حجی، عبادت نیست، مثل نماز ریایی یا روزه برای رژیم غذایی یا حج برای عادت یا تفاخر.



حضرت رسول اکرم (ص):
سرور المؤمن سرور الله تعالی و رسوله و
أُمَّته (آیین بندگی و نیایش، ص 321)
خوشحالی مؤمن، خوشحالی خداوند
متعال و رسول اکرم - صلی الله علیه و
آله - و ائمه - علیهم السّلام - است
امیرالمؤمنین، امام علی (ع):
«فرد با ایمان کسی است که این سه
وقت را در زندگی خود قرار داده
باشد، بخشی از آن را به معنویات
بپردازد و با پروردگارش مناجات
کند، قسمتی در فکر معاش و
امورات دنیا می‌گذرد و قسمتی را
به این تخصیص می‌دهد که از لذت
های حلال و مشروع بهره‌مند
شود.»
(میزان الحکمة، ج 10، ص 376)

امام جواد علیه‌السلام:
ملاقات و دیدار با دوستان و برادران -
خوب - ، موجب صفای دل و نورانیت
آن می‌گردد و سبب شکوفائی عقل و
درایت خواهد گشت ، گرچه در مدت
زمانی کوتاه انجام پذیرد.
(امالی شیخ مفید: ص 328)

برای اهداف و منافع خود، به دروغ نام هر کار
پوچ، بیهوده، مضر و گمراه کننده را تفریح و
لذت گذاشتند تا مردمان را چنان استثمار کنند
که قربانی شدن خود را برای امیال آنان «تفریح
و شادی» بدانند و از این که فدا می‌شوند،
راضی و خوشحال نیز باشند!

چه کسی گفته و به چه دلیلی شادی و نشاط
فقط با رقص و آواز و ارتباط نامشروع و گناه
حاصل می‌گردد؟ چه کسی گفته که در فساد و
تباهی لذت واقعی و حقیقی وجود دارد؟ اگر
چنین است، چرا آدمی آن چه برای دیگران و
نوامیس‌شان می‌پسندد، برای خود و نوامیس
خود نمی‌پسندد؟

www.x-shobhe.com

چنانچه در قرآن کریم که امر به اقامه‌ی نماز نموده، تصریح نیز نموده است که «وای بر نمازگزاران، آنان که در نماز ریا می‌کنند» - «قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ... - (الماعون، ۴)».

همچنین در قرآن کریم تصریح شده است که برخی به اندکی از علم دست می‌یابند و به آن «فرحناک» می‌شوند، برخی دیگر از جهاد در راه خدا سرباز می‌زنند و نزد خانواده می‌مانند و به این کار خود «فرحناک» نیز می‌شوند ...، اما در واقع اینها هیچ کدام برای جسم یا روح، فرحناک نیستند و این فرحناکی آنان کاذب و القایی می‌باشد. یعنی به زودی به عواقب تلخ آن دچار خواهند شد.

د - در آموزه‌های اسلامی سلامت روح، روان و جسم، اهمیت ویژه‌ای دارد و تمامی احکام الهی، چه در خصوص عباداتی چون نماز و روزه و حج باشد، چه فرامینی چون امر به معروف و نهی از منکر باشد، چه دستورات مربوط به جنگ و صلح باشد و نیز سایر بایدها و نبایدها که عمدتاً در قالب «واجب و حرام» تعریف و ابلاغ شده است، برای حفظ و پرورش همین سلامتی، نشاط و رشد روحی و جسمی می‌باشد، هر چند که جسم بالاخره ضعیف و فرتوت و فانی می‌گردد و روح همچنان باقی است و به زندگی فرحناک یا دردناک ادامه می‌دهد.

اهمیت تفریح در آموزه‌های اسلامی به حدی است که امام باقر^(علیه‌السلام)، تفریح را پس از لزوم اختصاص وقتی برای عبادت، وقتی برای کسب معاش و ...، یکی از چهار بخش اصلی شمرده و می‌افزاید: کسی که این آخری (تفریح) را ندارد، آن سه دیگر را نیز ندارد.

و - منتهی اسلام از فعل حرام و کار لغو و عبث و آنچه مضر به حال فرد و جامعه در تمامی احوال باشد را بر حذر می‌دارد. لذا خوردن و آشامیدن و نوشیدن را لذت و تفریح می‌شمارد، به شرطی که حلال باشد و در حلال نیز اسراف نباشد - پوشیدن را تفریح می‌داند، به شرطی که لباس تفاحر یا ریا و یا فریب (پوشاندن لباس باطل بر حق)، یا تحریک جنسی دیگران و ... نباشد - مزاح را تفریح گفتگو می‌داند، به شرطی که شوخی مبتذل، جوک عبث، غیبت، تهمت یا طنز تخریبی شخصیت دیگران نباشد - جمع شدن خویشان یا دوستان دور هم را تفریح می‌داند، به شرطی که به سوءاستفاده از یک‌دیگر یا تعطیل شدن عقل و حاکم شدن شهوات نیانجامد - مجامعت را تفریح می‌داند، به شرطی که زنا نباشد - نوشیدن آب میوه‌ها را لذت‌بخش و مفید می‌داند، به شرطی که مست‌کننده نباشند - مسابقه و بازی و رقابت را تفریح می‌داند، به شرطی که به قمار، فریب، ایجاد انحطاط و انحراف در افکار عمومی و به جان هم افتادن رقبا و طرفداران مبدل نگردد - تفرج و گردشگری را تفریح می‌داند، به شرطی که آلوده به محرمات نگردد و

خلاصه آن که اسلام، نام هر رفتار و کاری را که مضر به حال فرد، خانواده و جامعه باشد را تفریح نمی‌گذارد، اگر چه دیگران از آن لذت ببرند و نامش را تفریح بگذارند.

سوال ۱۴: گفته‌اند عاشورا اسلام را زنده نگهداشت و الگوی همه مسلمانان شد؛ پس حتماً اتفاق می‌افتاد، یا یزید و شمر یا هر کس دیگری. سؤال این است که آیا آنها مقصود یا تقدیر الهی این بود. (۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۳)



پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

(قدر) یا تقدیر، یعنی اندازه‌ها، یعنی وقتی همه‌ی اسباب و همه‌ی علت‌ها برای پدید آمدن پدیده و حادثه‌ای فراهم شد، حتماً پدیدار خواهد شد (قضا).

پس تقدیر الهی در اموری که جبری نیست، این است که اگر کسی مراقب سلامتی خود بود، سلامت می‌شود و اگر نبود بیمار می‌گردد و همچنین اگر کسی طالب هدایت شد، هدایت می‌شود و اگر کسی طالب گمراهی گردید، حتماً گمراه می‌شود. لذا فرمود: شما را مجبور نیافریدم، راه رشد و گمراهی را نیز برایتان روشن کردم، هر کس چنین کند، هدایت می‌شود و هر کس چنان کند گمراه می‌گردد:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۵۶)

ترجمه: در دین اجباری نیست چرا که راه از بیراهه آشکار شده است. پس هر که به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، یقیناً به محکم‌ترین دستاویز دست آویخته است که هرگز نخواهد گسست، و خداوند شنوای داناست.

و فرمود که من راه هدایت را برایت قرار دادم؛ یعنی هم به تو عقل و فطرت و الهام دادم و هم نبی و امام و کتاب دادم و همه چیز را برایت روشن کردم، عاقبت هر راهی و هر کاری را نیز برایت تشریح کردم، امکانات کافی هم دادم و خلاصه حجت را تمام کردم، حال می‌خواهی هدایت شو و می‌خواهی گمراه شو:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (الأنسان، ۳)

ترجمه: همانا او را به راه راست (در ابعاد زندگی‌اش به هدایت تکوینی و تشریحی) راهنمایی کردیم، خواه سپاس‌گزار باشد خواه ناسپاس.

الف - بی‌تردید نه در قیام امام حسین (علیه‌السلام) و از جان گذشتگی یارانش اجباری وجود داشت و نه در جنایتکاری یزید و شمر و دیگران. بلکه هر دو به اختیار خود اهدافی را محبوب داشتند و برای رسیدن به آن عمل کردند. که اگر غیر این بود، یعنی اگر «جبر» حاکم بود، نه قیام امام (علیه‌السلام) فضیلت خاصی داشت و نه کفران یزید و شمر مذموم شمرده می‌شد. چرا که هر دو به اجبار به امر خدا عمل کرده بودند.

ب - وقتی گفته می‌شود که قیام سیدالشهداء (علیه‌السلام) اسلام را زنده کرد و الگو شد، باید توجه داشت که مگر اسلام مُرده بود؟ و اگر چنین است چه کسانی اسلام را کشته بودند؟ آیا با اختیار بود یا با جبر الهی؟

بله، اسلام مردم با تحریف و انحراف کشته می‌شود. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود که این مردم اسلام را مانند پوستین وارونه به تن کرده‌اند - امام حسین (علیه‌السلام) فرمود: هر گاه (نه فقط در یک دوره و یک شخص)، چون یزیدی بر مسلمانان حاکم شد، «الاسلام و السلام»، یعنی فاتحه‌ی اسلام خوانده است.

تجسم علمی و عینی اسلام، یعنی ولایت و امامت. اسلام و ایمان و روح تمامی معارف و عبادات، انسان کامل (امام) است. پس هر گاه امام ترور شخصیت شد و یا جان‌ش هدف گرفته شد و کشته شد، اسلام کشته شده است، چنانچه امام زمان (علیه‌السلام) در زیارت ناحیه مقدسه به محضر جدشان عرض می‌نمایند:

«فَالْوَيْلُ لِلْعَصَاةِ الْفَاسِقِ، لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِكَ الْأَسْلَامَ - وَ عَطَلُوا الصَّلَاةَ وَ الصِّيَامَ، وَ نَقَضُوا السُّنَنَ وَ الْأَحْكَامَ - وَ هَدَمُوا قَوَاعِدَ الْإِيمَانِ...»

ترجمه: پس وای بر گناهکاران فاسق، چه این که با قتل تو، اسلام را کشتند و نماز و روزه را تعطیل (معطل و بی‌روح) کردند و سنن (سنن الهی و سنت نبی^(ص)) را نقض کردند و ستون‌های ایمان را منهدم کردند.

ج - پس در همت گماردن و شوریدن برای به قتل رساندن اسلام و امام، هیچ اجباری از سوی خداوند متعال نبود؛ انبیا و امامان را برای اطاعت و پیروی جهت رسیدن به رشد و کمال فرستاده بود، نه جهت انکار و جهل و قتل. اما عده‌ای به اختیار کافر شدند، به اختیار ظالم شدند، به اختیار قصد اسلام و مسلمین کردند و به اختیار آنها را کشتند و مردمان را از این نعمت محروم کردند.

د - یزید اولین پایه‌گذار رسمی و دولتی اندیشه‌ی «جبریون» بود. او جهت این که از سویی جنایات خود را توجیه کرده و وجود پلیدش را تطهیر کند و از سویی دیگر در اعتقادات مردم ایجاد اعوجاج کند، مدعی شد که این یک جبر الهی بوده است. لذا به حضرت زینب کبری^(علیها السلام) گفت: «دیدی خدا با برادرانت چه کرد؟» - یعنی من نکردم، بلکه خواست خدا بود و جبر خدا بود که یکی امام حسین شود و یکی یزید و اتفاقاً خواست خدا این بود که امام حسین به امر یزید و به دست شمر کشته شود، پس خدا حامی یزید و یزیدیان است، نه امام حسین^(علیه السلام)!

از این رو حضرتش بهترین و کامل‌ترین پاسخ را به او داد و فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»، یعنی از آن چه خدا کرد، جز زیبایی ندیدیم. یعنی همه تجلی معرفت و ایمان بود، همه ظهور عشق و محبت بود. یعنی دیدم که خدا همه‌ی اسلام و ایمان را در یک جبهه جمع کرد و همه‌ی کفر و ظلم را در جبهه‌ی مقابل گذاشت تا اسلام ناب احیا شود و حجت برای مردمان تمام شود. اما آنچه تو کردی، همه‌ی کفر و شرک و نفاق بود، همه‌ی ظلم و جنایت بود.

و - پس چنین نیست که مشیت الهی این باشد که به جبر، یک عده انبیا و اولیا برای هدایت مردمان بفرستد، بعد به جبر یک عده را وادار کند که اینها را به خاک و خون بکشند، که این اساساً منافات با اصل «هدایت» است و مغایر با حکمت است.

خب اگر قرار بود به جبر کاری کند، از ابتدا به نوع بشر اختیار نمی‌داد. اگر قرار باشد که نبی یا امامی به جبر بیاید و به جبر قیام کند و سپس عده‌ای به جبر آنها را بکشند، چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟

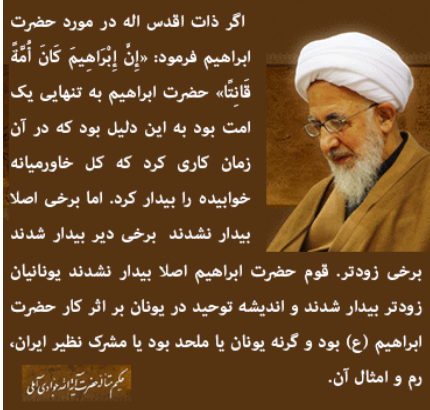
اگر امام حسین^(علیه السلام) به جبر قیام کرده و به شهادت رسیده باشد و یزید و شمر نیز به جبر ظلم و جنایت کرده باشند، لابد سایر مردمان نیز به جبر هدایت شده و یا گمراه می‌گردند! آن وقت سؤال ایجاد می‌شود که پس چرا انبیا و امامان و اولیا را برای هدایت فرستادی؟ چرا دستورالعمل بکن و نکن صادر نمودی؟ چرا قیامت و سؤال و جواب و بهشت و جهنم قرار دادی؟



سوال ۱۵: آیت‌الله جوادی آملی در جایی فرمودند که ارسطو و سقراط از شاگردان حضرت ابراهیم(ع) بودند. آیا به واقع چنین هست؟ آیا ارسطو و سقراط و افلاطون موحد بوده‌اند؟

(۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:



اگر ذات اقدس اله در مورد حضرت ابراهیم فرمود: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا» حضرت ابراهیم به تنهایی یک امت بود به این دلیل بود که در آن زمان کاری کرد که کل خاورمیانه خوابیده را بیدار کرد. اما برخی اصلا بیدار نشدند برخی دیر بیدار شدند

برخی زودتر. قوم حضرت ابراهیم اصلا بیدار نشدند یونانیان زودتر بیدار شدند و اندیشه توحید در یونان بر اثر کار حضرت ابراهیم (ع) بود و گرنه یونان یا ملحد بود یا مشرک نظیر ایران، رم و امثال آن.

وقتی این فکر توحیدی به خاورمیانه رسید یونان زودتر و بیشتر از دیگران به فکر توحید افتاد و در این راه شهید داد. سقراط مردم را به توحید دعوت کرد و در همین راه توحید شربت شهادت نوشید بعد افلاطون را تربیت کرد بعد ارسطو را تربیت کرد و بعد این اندیشه توحید از آنجا به جای‌های دیگر رسید. ابوریحان بیرونی می‌گوید شاگردی غیر مستقیم حضرت ابراهیم ها را ارسطوها، افلاطون‌ها و سقراط‌ها بر عهده گرفتند بعد دیگران. بنابراین حضرت ابراهیم توحید را در خاورمیانه منتشر کرد.

www.x-shobhe.com

البته که افلاطون و ارسطو هر دو موحد بودند و حتی بسیاری از فلاسفه‌ی غرب که آنها مظهر ماده‌گرایی و کفر می‌خواندشان، موحد بودند و دست کم این بود که اظهار می‌داشتند در هر حال نیروی قدرتمند مافوقی که نامش قدرت ناشناخته یا عقل برتر یا عقل کل یا وجود محض و ... می‌باشد را نمی‌شود انکار نمود.

الف - اگر دقت کنید، متوجه می‌شوید که در این نیم قرن اخیر، دیگر هیچ فیلسوفی در غرب مطرح نشد و تمامی نظریات فلسفی جدید، توسط جامعه‌شناسان ارائه می‌گردد، نه فیلسوفان! حال ببینیم که علت چیست؟ آیا دیگر در غرب هگل، کانت، دکارت و ... ساخته نشده‌اند؟ یا آن که دیدند کار فلسفه، بحث از وجود است که فقط با تعقل، اقامه‌ی دلیل و برهان و استدلال به آن می‌پردازد و عقل و عقلانیت نه تنها هیچ گاه دلیلی بر انکار وجود خدا (هستی و کمال محض) ندارد، بلکه آن را به اثبات می‌رساند و راه فراری از آن نیست. لذا عملاً باب فلسفه در غرب بسته شد و هر چه هست، فقط نظریه است که توسط جامعه‌شناسان ارائه می‌گردد تا به کار سیاست بیاید.

ب - متأسفانه همان‌گونه که از حقوق بشر گرفته تا کالاهای مصرفی چون شلوار جین یا پپسی و کوکا، همه چیز را ابزار سیاست و قدرت کرده‌اند، علم و سرآمد آنها «فلسفه» را نیز به عنوان ابزار سیاسی در قدرت و سلطه به کار می‌برند.

از این رو برای توجیه برتری و سلطه‌ی غرب بر جهان، بحث کلانی در محافل علمی به راه انداخته‌اند که غرب، پایه‌گذار علم و از آن جمله فلسفه می‌باشد و سردمداران آن نیز افلاطون و ارسطو هستند. متأسفانه این تعریف دروغ و استعماری، به شدت حتی در دانشگاه‌های خودمان نیز توسط اساتید صدرصد غرب‌زده و هدفمند تدریس و ترویج می‌گردد.

ج - حضرت آیت الله جوادی آملی، در بحث‌های مفصل به تشریح و تفسیر این ادعا پرداخته و به صورت فلسفی و تاریخی آن را نقد نمودند.

خلاصه‌ی کلام ایشان این است که اگر بحث از «وجود» و انواع آن «واجب و ممکن» و مباحث مربوط به آن چون «علت و معلول»، «حرکت و محرک»، «حادث و محدث» و ... موضوع اصلی فلسفه و ریشه‌ی تمامی علوم است و اگر محور و ستون «حکمت نظری» و «حکمت عملی» و بالتبع «اخلاق نظری و اخلاق عملی» می‌باشد که افلاطون و ارسطو نیز به تدوین و تدریس آن پرداخته‌اند، همه ریشه در «توحید» و مکتب توحیدی که همان مکتب ابراهیمی (علیه‌السلام) است دارد. و در این بحث، به بسیاری از مباحث و استدلال‌های ایشان در محاجه با کفار استناد می‌کنند که افلاطون و ارسطو و ملاصدرا و بوعلی نیز همان‌ها را گفته‌اند.

پس چنین نیست که ریشه‌ی تمامی علوم و از جمله فلسفه (یا به تعبیر صحیح‌تر حکمت)، غرب و یونان باشد. چرا که به لحاظ تاریخی نیز حضرت ابراهیم (علیه‌السلام)، قبل از آنها بوده‌اند. چنانچه می‌فرمایند:

«... تعلیل پراکندگی به نابخردی و فقدان عقل، نشان تأثیر مثبت تفکر عقلی و حیات عقلانی در اتحاد جمعی است. این مطلب، یعنی این که هواروبی و هوس‌زدایی مرهون عقل ناب است که بعد از تبیین توحید

الهی جامعه را به وحدت رهنمون می‌شود، از ره‌آوردهای اسلام به معنای عام است که دین خدا همان است و بیش از یکی هم نیست و چون خطوط کلی اسلام جامع در مکتب انبیای ابراهیمی علیهم‌السلام بوده است و بزرگان یونان، مانند خردمندان سائر مناطق متدین و متمددن، پیرو پیامبران گذشته بودند، لذا راهنمایی‌های آنان را ضبط و به دیگران منتقل می‌کردند. از این جهت مطالب مزبور هم در وصایای اخلاقی افلاطون آمده است و هم در سفارش‌های آموزنده ارسطو مسطور است ...»

ایشان در مباحث خود افزودند:

«تاریخ مدرن خاورمیانه نشان می‌دهد، ارسطو و سقراط و ... همه از شاگردان حضرت ابراهیم^(ع) بودند، چون تا زمان آن (حضرت ابراهیم^(علیه‌السلام))، خاورمیانه یا ملحد بود و یا مشرک، وجود آن حضرت، برهان را اقامه کرد و دنیا فهمید چه خبر است؛ بنابراین فکر ابراهیمی تمام خاورمیانه و یونان را فرا گرفت و ارسطو و سقراطها تربیت شدند.»

د - پس بیان ایشان این است که پایه‌گذار برهان، به ویژه در بحث وجود و مباحث مطروحه چون «علت و معلول»، «حدوث و قدم» و ...، حضرت ابراهیم^(علیه‌السلام) بوده‌اند، نه افلاطون و ارسطو. لذا منظور از شاگردی افلاطون و ارسطو این نیست که مثلاً در زمان ایشان زندگی می‌کردند و در کلاس‌های درس ایشان حاضر می‌شدند. چنانچه اگر امروز بگوییم: ملاصدرا شاگرد مکتب امیرالمؤمنین^(علیه‌السلام) بود، معنایش این نیست که در زمان ایشان می‌زیسته است.

جدید:

یادداشت سردبیر: [واکوی محبت و شناخت‌مان نسبت به حضرت زینب کبری^{\(علیها‌السلام\)}](#)

سوال ۱۶: اگر قرار نیست همه‌ی دعاهایی که می‌کنیم به اجابت برسد پس چرا خداوند در قرآن نفرمود ادعونی [بعضی از آنها] استجب لکم؟ لطفاً پاسخ جامعی دهید، چون ... (لیسانس - دبیر/گله‌دار فارس) (۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۳)

در ادامه‌ی این سؤال آمده است: محبت کنید خیلی جامع توضیح دهید چون مشکلاتی سخت و طاقت فرسا در زندگی دارم که با توجه به امر به دعا نمودن خداوند و وعده اجابت، و از آن طرف عدم رفع مشکلات باعث شده که دیگر به دعا کردن مایوس شوم و به این موضوع سخت اعتقاد پیدا کنم که خداوند به دعاهای ما کاری ندارد هر کاری خودش خواست انجام می‌دهد و ما باید صبر، اطاعت و بندگی کنیم.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که ما باید همیشه و مستمراً اطاعت، بندگی و صبر (استقامت و استواری) داشته باشیم، اما نه تنها چنین نیست که خداوند مَثان به دعای ما کاری نداشته باشد، بلکه درست برعکس است، چرا که فرمود اگر دعاهایتان نبود، توجه و الطفاتی به شما نمی‌کردم. چرا که دعا نکردن خود نشان از تکبر دارد و تکبر هم کار بنده‌ی جاهلی چون ابلیس است:

«قُلْ مَا يَعْجَبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا» (الفرقان، ۷۷)

بگو: اگر دعا و عبادت شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند، شما [آیات خدا و پیامبران را] تکذیب کردید، پس به زودی [کیفر آن] دامن‌گیر و ملازم شما خواهد شد.

*** -** دقت کنیم که اگر قرار باشد همه‌ی دعاهای ضد و نقیض ما برآورده شود که نظام عالم به هم می‌ریزد.

الف - هیچ گاه اجازه ندهیم که ذهنمان دچار خلط مبحث گردد و شیطان نیز این فرصت را برای ایجاد انحراف یا خدایی ناکرده تحریک حرص و دشمنی ما علیه خدا مغتنم بشمارد.

این که چرا دعای من مستجاب نگردید؟ یک مقوله است و دلایل خود را دارد؛ اما این که چرا خدا آیه را این گونه نازل کرد؟ مقوله‌ی دیگری است؛ و خدایی ناکرده بغض و حرصی که ممکن است در پشت هر یک از دو سؤال باشد، مقوله‌ی متفاوتی است که حتی یک نوع «مقاومت ادراکی» ناخواسته در انسان ایجاد می‌کند تا هیچ حقیقتی را درک ننماید.

هیچ گاه خداوند سبحان را [العیاذ بالله] چون: فرماندار، شهردار، وکیل یا رئیس جمهوری که خودمان نصب کردیم تا خدمتگزار ما باشد فرض نکنیم. البته که الله جل جلاله هر چه بخواهد انجام می‌دهد، او «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» است، نه مطیع بندگان خود. منتهی در اراده و فعلش رحمان، رحیم، رؤوف، کریم، جواد، فاضل و مجیب (اجابت کننده) است.

وَاللَّهُ يَسْتَجِيبُ لِمَنْ يَشَاءُ

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (البقره، ۱۸۶)

و چون بندگان من از تو درباره من پرسند (بگو که) من حتماً (به همه) نزدیکم، دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم، پس دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند، شاید که راه یابند.

اگر دعای ما واقعاً دعا باشد و نیز خودمان مانع استجاب نباشیم، عدم استجاب آن نیز عین لطف و کرم الهی به ماست، چرا که بسیاری از آن چه به اصرار طلب می‌کنیم، به ضرر خودمان است.

كُنِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (البقره، ۲۱۶)

بر شما کارزار (با کفار) نوشته و مقرر شد و حال آنکه برای شما ناخوشایند است، و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما بهتر است، و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بدتر است، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

www.x-shobhe.com

وقتی (چه بسا به خاطر چند نیاز ساده‌ی خود، معترضانه) می‌گوییم: خدا چرا این گونه فرمود و آن گونه نفرمود؟ لازم است اول کمی تأمل کنیم که اصلاً همین گونه که فرمود را درک کرده‌ایم و معترضیم؟ یا همان‌طور که خواسته‌ایم فهم کرده و اکنون دچار تعارض شده‌ایم؟

ب - خداوند متعال فرمود: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»، یعنی مرا بخوانید تا استجاب کنم شما را، اما نفرمود که «به من امر کنید تا اطاعت کنم شما را». خیلی از دعاهای ما، دستورالعمل است، نه خواهش و تمنا، لذا وقتی مستجاب نمی‌شود، احساس می‌کنیم که «اطاعت» نشده‌ایم و غیض و جودمان را می‌گیرد.

فرمود: «ادْعُونِي - مرا بخوانید»، یعنی اولاً خودم را بخوانید و بعد حاجت را از من بخواهید و ثانياً بدانید که جز من استجابت کننده ای وجود ندارد؛ بلکه همه مثل خودتان فقیر و محتاج هستید، پس به خاطر چند حاجت، بی خود به سراغ این و آن نروید و مشرک نگردید، بلکه «مرا بخوانید»:

«إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (الأعراف، ۱۹۴)

ترجمه: همانا کسانی را که سواي خدا می خوانید، بندگانمانند شمايند. پس آنها را بخوانید، و اگر راست می گوئيد بايد شما را پاسخ دهند.

ج - دقت کنیم که دعا ورد نیست، اجابت نیز جادو و جنبل نیست. معمولاً وقتی ما می گوئیم: زیاد دعا کردیم، منظورمان این است که اذکار بسیاری را مثل ورد خواندیم، بعد معترضیم که پس چرا مستجاب نشد. گویی صحنه جادوگری فیلم هاست که کسی اورادی بخواند و بالتبع آن اتفاقی بیافتد! بدیهی است که این گمان، مسخره کردن نظام علیمانه و حکیمانهای خلقت می باشد، تازه انتظار پاسخ مثبت نیز داریم (!؟) پس همین دعاهاپی که با لفظ می خوانیم نیز باید با عقل و قلب فهم شود و مورد ایمان و وثوق قرار گیرد. دعا و استجابت آن شعبده بازی نیست.

د - از این رو دقت کنیم که هم «دعا» تعریف و شرایط دارد و هم «استجابت» مبتنی بر علم، حکمت، نظم و قواعد خود می باشد. چرا فرموده اند: شما دعوت خدا و رسول را اجابت کن، تا خدا نیز حاجات تو را اجابت کند - با زبان غیر دعا کنید، چون شما با زبان دیگری گناه نکرده اید - در دعا خضوع و خشوع داشته باشید (نه توقع، تکبر و به اصطلاح ما گردن کلفتی) - صدقه دهید - توسل کنید و ...، چرا فرموده اند: دعای برخی اصلاً بالا نمی رود؟ پس معلوم است که نظم و نظامی مبتنی بر علم و حکمت و قاعده ی لطف و کرم در دعا و استجابت وجود دارد.

و - ما فقط نیاز خودمان را می بینیم و برآورده شدن آن را طلب می کنیم. این طبیعی و خوب هم هست. اما باید دقت داشته باشیم که گاه آنچه برای خودمان خوب می دانیم، خوب نیست - گاه برای ما خوب است، اما مضراتی برای سایر بندگان خدا دارد - گاه اسباب و علل آن را فراهم نکرده ایم - گاه همت لازم را نمی گماریم [امام رضا (علیه السلام) فرمودند: کسی که دعا کند و دنبالش نرود، خودش را مسخره کرده است]، و گاه دعا از جانب حق تعالی مستجاب می شود، اما ما خودمان درب ورود و اخذ نعمت را بسته ایم.

یک حکایت پندآموز:

شخص گرفتاری نزد رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) رفت و درخواست دعا نمود. خب برای آن حضرت خیلی راحت بود که دستش را بالا ببرد و دعایی نماید و قطعاً دعای ایشان مثل برخی از دعاها ی ما فقط ورد نیست، بلکه حقیقتاً دعا است و حتماً مستجاب نیز هست. اما ایشان رو به سائل نموده و پرسیدند: آیا پدرت زنده است؟ گفت: خیر. فرمودند: مادرت چطور؟ گفت: خیر. فرمودند: کاش مادرت زنده بود و به او خدمتی می کردی؟

خب این یعنی چه؟ یعنی دعا و استجابت نیز نظم و قاعده ای دارد. احترام و خدمت به پدر و مادر، به ویژه مادر، باب رسیدن نعمت و رفع مشکلات می باشد.

دقت کنیم که گاهی پاسخ حاجت می آید و پشت درب بد اخلاقی، اهمال در نماز، ناراحتی پدر و مادر یا همسر و فرزند، لقمه ی حرام، بخل، تکبر، حسد، حرص یا حتی کینه از دیگران (اگر چه مقصر باشند) ... و یا کم ظرفیتی مؤمن می ماند. پس باید آن درب باز شود و راه هموار گردد.

و البته دقت داشته باشیم که وقتی بنده ی خدا دست به دعا برداشته و حاجتی را از خدا می خواهد، یعنی اول او را می خواهد، پس اگر خدای حکیم بداند که به ضرر اوست و یا خود آن موضوع فی نفسه ضرری ندارد، اما شرایط دعاکننده به شکلی است که موجب معصیت، انحراف یا دوری او می شود، خداوند مجیب رعایتش می کند، تا او خودسازی کند و یا شرایط مفید را فراهم آورد و اگر به صلاحش نبود، اصلاً نمی دهد.

نتیجه: پس مؤمن،

اولاً مقابل خدا تکبر نمی‌کند و چون حاجتش برآورده نشده، حتی به آیات او خُرده نمی‌گیرد و در دلش نسبت به خدا شک، شبهه یا خدایی ناکرده بغض ایجاد نمی‌شود، که این حالات همه شیطانی است. ثانیاً از رحمت الهی مأیوس نمی‌شود و می‌داند که دو گناه هرگز بخشیده نمی‌شود که یکی شرک است و دیگری یأس از رحمت الهی.

ثالثاً ضمن استمرار بر دعا برای حاجتش، می‌گوید: باز هم آنچه تو صلاح من بدانی.

رابعاً ظرفیت خود را بالا می‌برد.

خامساً با توکل و توسل، تلاش می‌کند. بدیهی است تا علل فراهم نگردد، معلول نیز واقع نمی‌شود.

گفت: گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟

www.x-shobhe.com

سوال ۱۷: آیا می توان حرمت گناهانی مثل عجب - کبر - شرک و کفر را از طریق عقل اثبات کرد یا فقط از طریق روایات و قرآن می توانیم اثبات کنیم؟ اگر عقلانی اثبات می شود لطفاً اثبات فرمایید؟ (الکترونیک) (۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

هیچ ارزش یا ضدارزشی برای کمال انسان در کلام وحی و یا حدیث و روایت (آموزه های اسلامی) وجود ندارد که عین عقل و فطرت آدمی نباشد و فقط مستند به «نقل» باشد.

در فرهنگ غنی اسلام، عقل و نقل (وحی و حدیث) نه تنها در مقابل یکدیگر قرار ندارند، بلکه قابل تفکیک نیز نمی باشند، چرا که مبدأ صدور هر دو، الله جل جلاله می باشد. این تجلی علم و حکمت و مشیت الهی است که در قالب خلقت عالم و همهی نظامات و موجودات آن و از جمله انسان، و نیز در قالب کلام «وحی» تجلی می نماید. قرآن کریم، همان کتاب هستی است. لذا هر چه فرموده، منطبق با عقل، فطرت و نظام حاکم بر عالم هستی می باشد.

از این رو، در معارف اسلامی می آموزیم که «نقل» یعنی وحی و حدیث (صحیح و معتبر)، حجت است، همچنان که «عقل» نیز حجت است. رسول خدا (صلوات الله علیه و آله)، نبی الهی است که در بیرون قرار گرفته است و عقل نیز نبی درونی است.

الف - همه چیز با عقل شناخته می شود، حتی خداوند متعال و بالتبع کمال و نقص. امام صادق (علیه السلام) در این باره می فرمایند:

«وبالعقل عرف العباد خالقهم و عرفوا به الحسن من القبيح» (اصول کافی ۲۸/۱، روایت ۲۵) - یعنی: بندگان با عقل نسبت به خالقشان شناخت پیدا می کنند و با همان (عقل) حُسن و قُبْح را می شناسند.

از همین حدیث روشن می شود که محک و معیار حُسن و قبح، همان نزدیکی یا دوری به کمال محض، الله جل جلاله می باشد. عقل او را می شناسد، هر چه موجب کمال و تقرب گردد را حُسن و هر چه موجب بُعد و دوری گردد را نقص و قبح می شناسد؛ که از آن جمله: عجب، کبر، کفر و شرک نسبت به اوست.

ب - عقل دو حیطه ی شناخت دارد که یکی مربوط به شناخت اطراف و عالم هستی می شود [که در اختیار انسان نیست] که به آن «عقل نظری» گفته می شود و دیگری مربوط به رفتارها یا همان اخلاق می شود [که غالباً تحت اختیار و اراده ی انسان هست] که به آن «عقل عملی» می گویند. به این دو وادی در قالب تقسیمات علوم عقلانی، «حکمت نظری و حکمت عملی» نیز گفته می شود و مقوله ی حُسن و قبح ذاتی در چارچوب حکمت عملی قرار دارد.

به حکم عقل، آنچه کمال محسوب می شود و موجب کمال

عجب و تکبر بسیار به هم نزدیک هستند و گاه سبب پیدایش یک دیگر می گردند. اما تفاوت عمده آنها این است که مُعْجَب غالباً فقط به خود دروغ می گوید، اما متکبر به دیگران نیز دروغ می گوید و برای اثبات احساس کاذب کبرایی خود، دست به ظلم و فساد می زند.

اَسْتَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأُولَىٰ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (فاطر، 43)

برای تکبرطلبی در روی زمین و مکر و نیرنگ بد، و مکر بد جز اهل خود را فرا نمی گیرد، و آیا آنها جز سنت (الهی درباره) پیشینیان را انتظار می کشند (که به عذاب ناگهانی ریشه کن شوند)؟ و تو هرگز برای سنت خداوند تبدیلی و هرگز برای سنت خداوند تغییری نمی یابی

قال اميرالمؤمنين علي عليه السلام:
عَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُطْفَةً وَ يَكُونُ غَدًا جِيفَةً (نهج البلاغه، فيض الاسلام، ج 2، ص 1135)
در تعجبم از متکبر؛ ديروز نطفه ای بود و فردا مُردار گندیده ای خواهد بود. (به چه چیز تکبر می کند)

دلایل عقلی در مذمت صفات نکوهیده

در شگفتم از بخیل: به سوی فقری می شتابد که از آن می گریزد، و سرمایه ای را از دست می دهد که برای آن تلاش می کند. در دنیا چون تهیدستان زندگی می کند، اما در آخرت چون سرمایه داران محاکمه می شود. و در شگفتم از متکبری که دیروز نطفه ای بی ارزش، و فردا مرداری گندیده خواهد بود و در شگفتم از آن کس که آفرینش پدیده ها را می نگرد و در وجود خدا تردید دارد و در شگفتم از آن کس که مردگان را می بیند و مرگ را از یاد برده است، و در شگفتم از آن کس که پیدایش دوباره را انکار می کند در حالی که پیدایش آغازین را می نگرد، و در شگفتم از آن کس که خانه نابود شدنی، را آباد می کند اما جایگاه همیشگی را از یاد برده است. نهج البلاغه - حکمت 126

www.x-shobhe.com

انسان واقع می‌گردد، خوب (حُسن) است و آنچه نقص و نیستی محسوب می‌شود و مانع از رشد یا موجب انحطاط و سقوط انسان می‌گردد، بد (قُبْح) است.

ج - بنابراین، آنچه با حقایق عالم هستی تطبیق نداشته باشد و آنچه ضعف و نقص و نیستی باشد، آنچه دروغ و توهم باطل باشد، قبح عقلی دارد و مذموم شمرده می‌شود که از جمله عجب، کبر، دروغ، کفر و شرک می‌باشد.

باید هر کدام از این واژه‌ها درست تعریف شود تا قبح عقلی آن نیز روشن گردد، که البته در این مجال کوتاه مقدور نمی‌باشد؛ اما به طور خلاصه بیان می‌گردد:

عُجَب؛ خودپسندی است. حال انسان ضعیف، فقیر و نیازمند، چه دارد که موجب عُجَب او گردد؟ پس اولاً احساسی کاذب است و ثانیاً مانع از میل به تکامل و رشد می‌گردد.

کبر؛ دیدن خود در مقام کبریایی و بزرگی نسبت به خدا و دیگران است. یا به تعبیر دیگر، حقیقت کبر آن است که خویش را بر دیگران زیادت ببند. این خودبزرگ‌بینی نیز احساسی کاذب و دروغ است که موجب تقویت نفس و تحریک شهوت سلطه بر هم‌نوع می‌گردد.

کفر؛ از یک سو پوشاندن حقیقت است و از سوی دیگر نفی و رد است. بدیهی است که پوشاندن حقایق عالم هستی و رد آنها، ظلمی بزرگ به خود و دیگران می‌باشد، موجب انحراف و انحطاط می‌گردد؛ پس مذموم عقل است.

شرک، به معنای شریک گرفتن در الوهیت و ربوبیت خداوند متعال است که نه تنها دروغ و بهتانی بزرگ به خداوند منزّه از شریک (سبحان) می‌باشد، بلکه سبب کثرت اهداف و بالتبع پراکندگی وجود و افتراق و اختلاف تمامی رفتارهای آدمی می‌گردد، حال آن که رشد و کمال انسان مستلزم وحدت (توحید) در تمامی قوای اوست.

ملاحظه:

دقت شود که اسامی برخی از صفات و حالات و مواضع اخلاقی، معنای عامی دارند که در جایی خوب و در جایی بد محسوب می‌گردند.

به عنوان مثال: آیا دوست داشتن و بد آمدن خوب است یا بد؟ بدیهی است پاسخ صحیح عقلانی آن را منوط می‌کند. یعنی می‌گوید: دوست داشتن و بد آمدن، دو حالت ذاتی و فطری انسان است. اما مهم این است که به چه چیزی تعلق می‌گیرد؟ ممکن است کسی حق را دوست داشته باشد و دیگری باطل را دوست داشته باشد؛ یکی عدالت را دوست داشته باشد و دیگری ظلم را دوست داشته باشد. پس دوست داشتن اگر به حق تعلق گرفت، خوب است و اگر به باطل تعلق گرفت بد است.

از این رو در قرآن کریم [که البته حکم عقل نیز منطبق با آن است]، کفر (پوشاندن، رد، نفی) نسبت به خداوند متعال را نکوهش نموده و نسبت به آثار آن بر وجود و عواقب سوءاش بسیار انداز داده است، اما «تکفیر طاغوت» را به شرطی که همراه با «ایمان به الله» باشد، تمسک به عروة الوثقی بیان نموده است. و یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند: «تکبر مقابل متکبر عبادت است». بدیهی است که این نوع تکبر که در مقابل متکبر است، در مقابل خضوع و خشوع و ذلت در مقابل زورگو قرار دارد.

عجب، کبر، شرک و کفر در مقابل خداوند متعال (حقیقت هستی و کمال محض) و آنچه او فرموده، موجب افساد و تباهی در وجود و بالتبع در جامعه می‌گردد، لذا به لحاظ عقلی نیز مذموم محسوب می‌گردند.

جدید:

یادداشت سردبیر: [انتقاد و اعتراض به آقای ضرغامی - برنامه‌ی «سمت خدا»](#)



مقام معظم رهبری: (۱۳۹۰/۳/۸)

یکی دیگر از قلم‌های واضح اساسی، رقیق کردن اعتقادات اسلامی و احساسات اسلامی و رسوخ دادن تفکرات الحادی و شبیهی الحادی از طرق مختلف است؛ این جزو سیاست‌های اینهاست. دستگاه‌های گوناگون تبلیغاتی را با مبالغ کلان، با پیگیری‌های همه‌جانبه و گسترده، در خدمت تغییر فکر جوانان ما به کار میگیرند. البته این مخصوص جوانان ما هم نیست.

مقام معظم رهبری (۱۳۸۹/۷/۲۹):

امروز شبیهه‌هایی مطرح میشود که آماج آن شبیهه‌ها نظام است. شبهات دینی، شبهات سیاسی، شبهات اعتقادی و معرفتی در متن جامعه تزریق میشود- بخصوص در میان جوانان- هدفش فقط این است که یکی را از یک فکری منتقل کند به یک فکر دیگری؛ هدفش این است که پشتوانه‌های انسانی نظام را از بین ببرد؛ مبانی اصلی نظام را در ذهنها مخدوش کند؛ دشمنی با نظام است. لذا برطرف کردن این شبیهه‌ها، مواجهه‌ی با این شبیهه‌ها، پاک کردن این غبارها از ذهنیت جامعه- که به وسیله‌ی علمای دین انجام میگردد- این هم یک پشتیبانی دیگر، یک پشتوانه‌ی دیگر برای نظام اسلامی است.

پس نظام اسلامی از جهات مختلف متکی به علمای دین و نظریه‌پردازان و محققان و دانشمندان حوزه‌های علمیه است.

www.x-shobhe.com

سوال ۱۸: اصول و روش بحث: آیا هرگاه فردی فقط با هدف شبیهه افکنی وارد بحث‌های مذهبی علیه اسلام و شیعه می‌شود و هدفی جز این ندارد، بحث کردن با این فرد جایز هست؟

(دانشجوی پزشکی/ارومیه) (۳۲ اردیبهشت ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نمی‌توان یک قاعده‌ی کلی را بیان داشت و پاسخ‌گویی را به آن محصور نمود، چرا که شرایط و ایجاب‌ها متفاوت است.

تفاوت سؤال، شک و شبیهه:

هر سؤالی شبیهه نیست. سؤال کار ذهن و فکر فعال است. باید سالم مطرح شود و به نحو احسن پاسخ داده شود، چه در قلم و کتابت و چه در بیان.

شک و تردید، شبیهه نیست. کسی به امام صادق (علیه‌السلام) عرض کرد: هلاک شدم! پرسیدند: چرا؟ گفت: شک کردم. پرسیدند: به چه؟ گفت: به خود خدا! فرمود: «الله اکبر، هذا اول الیقین»، یعنی: الله اکبر، این [که] اول یقین است. یعنی انسان تا شک نکند و شک خود را پیگیری نکند که به یقین نمی‌رسد. البته باید مراقب باشد که از شکاکین نگردد. یعنی شک منطقی و اصولی داشته باشد و از راه‌های درست نیز پیگیری کند تا شکش برطرف شود.

شبهه، یعنی شبیهه کردن حق با باطل. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «هیچ چیزی به حق نزدیک‌تر از باطل نیست».

تفاوت ساختار سؤال و شبیهه:

*- اگر در ساختار سؤال و شبیهه دقت کنید، یک فرق اساسی با هم دارند. سؤال معمولاً با واژه‌ای چون «آیا» شروع می‌شود. مثلاً می‌پرسد: «آیا خدایی هست؟ آیا معادی هست؟ آیا پیامبری هست؟ آیا قرآن کریم وحی است؟ و...». اینها همه سؤال است و باید درست و صحیح پاسخ داده شود.

اما ساختار شبیهه با «اگر و پس» می‌باشد. «اگر»ش همان باور صحیح مخاطب است و «پس»، آن باطلی است که شبیهه به حق مطرح و القا می‌شود. مثلاً می‌گوید: «اگر خدا عادل است، پس چرا فلانی گرسنه است».

*- بدیهی است که کار شبیهه‌افکن، دشمنی با مردم است. او می‌خواهد که حق و باطل را به هم نزدیک کند، شبیهه هم کند و در اذهان عمومی نسبت به باورهای صحیح ایجاد اعوجاج و انحراف نماید. حرف‌های بی‌اساس، بی‌منطق، بی‌دلیل، بی‌سند، بی‌حجت و ... را به هم مخلوط می‌کند، دروغ، تهمت، شایعه و ... را نیز چاشنی‌اش می‌کند و برای تجارت حرف مفت (لَهُوَ الْحَدِيثُ) وارد بازار افکار و اذهان مردم می‌شود. یک عده حرف مفت‌خر نیز مشتری‌اش می‌شوند. اما انسان سالم، عاقل و بصیر، کنکاش و تحقیق می‌کند، دلیل و مدرک می‌خواهد.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (لقمان، ۶)

ترجمه: برخی از مردم کسانیند که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی[هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود.

شرایط و ایجابها:

اما گفته شد که در مقام ضرورت پاسخ، شرایط و ایجابها متفاوت است.

پاسخ ندادن:

روزی در مجلسی شخصی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) که مکرر می فرمود: «از من بپرسید، قبل از آن که مرا از دست دهید»، سؤالی کرد. حضرت فرمودند: «پاسخ تو را نمی دهم». فرد متعجب سؤال کرد: چرا؟ فرمود: «برای این که تو نمی پرسی تا بدانی، بلکه می پرسی تا مجلس را بر هم زنی».

خُب این خودش یک درس بزرگی است که پاسخ گو باید بصیر باشد و هر حرفی را در هر جایی پاسخ ندهد.

*- یک موقع کسی شبهه ای را مطرح می کند که باید پاسخش را داد تا روشن شود، یک موقع هم کسی می گوید: «من این شبهه را دارم» و پاسخش این است که «داشته باش».

*- یک موقع هم کسی یا مجموعه ای (کتاب، منبر، تربیون، فضای مجازی و ...) مسئولیت مبارزه در جنگ نرم در این سنگر را برعهده گرفته و پاسخ به شبهات می دهد، تا زهر تیرهای مسموم شبهه افکنان گرفته شده و اذهان عمومی روشن گردد و به اطمینان قلبی و نیز علم افزوده شود.

تغییر سخن و یا ترک مجلس:

گاهی تفریح برخی، مسخره کردن دین می شود. فرقی نمی کند که آگاه باشند و عمداً چنین کنند یا جاهل باشند و این تفریح عادتشان شده باشد. در خانه، در میهمانی، در دانشگاه یا حتی در تاکسی، دائماً خدا، پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دین، قرآن، اهل بیت (علیهم السلام)، هر کار اسلامی، هر حکم دینی و هر مسلمان و مؤمنی را مسخره و تحقیر می کنند.

بدیهی است که مسخره کردن، نه سؤال است، نه شک است و نه شبهه. بلکه فقط استهزاء و تحقیر است. لذا خداوند متعال می فرماید: در چنین شرایطی سعی کن موضوع بحث را عوض کنی (یعنی خیلی ها دشمنی ندارند، اما نادان هستند و اگر موضوع بحث عوض شود، کمتر گناه می کنند و کمتر منحرف می شوند)، اما اگر دست برداشتند، مجلس را ترک کنید و اگر با آنها بنشینید، خودتان نیز از همانها هستید. بدیهی است که اگر حرف مفت خریدار نداشته باشد، کمتر زده می شود و یا دست کم شعاع توزیعش محدود می گردد:

«وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا» (النساء، ۱۴۰)

ترجمه: و البته [خدا] در کتاب [قرآن] بر شما نازل کرده که هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند، چرا که در این صورت (یعنی اگر در همان جمع بنشینید تا ادامه دهند - که البته کاری منافقانه است) شما هم مثل آنان خواهید بود خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد خواهد آورد.

جدل احسن:

گاهی ممکن است که سخن با طرح یک سؤال یا یک شبهه شروع شود، اما به جهت پیش داوری و موضع گیری قبلی که سبب عدم قبول حرف حق می شود، کار به مجادله نیز کشیده شود. در برخی از شرایط باید بحث را تمام کرد و از مجادله اجتناب ورزید و در برخی از موارد لازم است که مجادله نیز صورت پذیرد، اما مجادله ی مؤمن، باید اولاً جهت خدایی داشته باشد، برای روشننگری و هدایت باشد، یعنی برای نفی یا به قولی (رو کم کنی) نباشد؛ و ثانیاً آگاهانه، بصیرانه، متبحرانه، با استدلال، حکمت و به نحو احسن باشد:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (التحل، ۱۲۵)

ترجمه: با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نما. در حقیقت پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده داناتر و او به [حال] راه‌یافتگان [نیز] داناتر است.

شرایط محیطی:

گاهی شبهه‌افکن، مخاطبین ساده‌ای را به دام انداخته است. با حيله و فریب و یا حتی با زور، سعی دارد که شبهه‌ی خود را به آنان القا کند. نمونه‌ی القای شبهه با زور را در دانشگاه‌ها و توسط برخی از اساتید که گویا مأموریتی جز ایجاد شبهه ندارند، بسیار می‌بینیم. نمره و به اصطلاح «افتادن از واحد یا ترم»، حربه‌ی دیکتاتوری و زور آنهاست. یا گاهی شاهدیم که برخی سعی دارند افراد معتقد و مؤمن را در انزوا قرار داده و طرد کنند، اینها همان به کارگیری «زور» است.

در اغلب این موارد، پاسخ‌گویی قاطع، متقن و مستدل و البته متین، برای کسی که پاسخش را می‌داند، فرض و واجب عقلی و شرعی می‌شود. چرا باید سکوت کند؟ چرا او حق داشته باشد که سخن باطل و نیز هدف انحرافی خود را مطرح کند و ما حق نداشته باشیم که سخن حق را در پاسخ بگوییم؟!

گاهی ممکن است که شبهه، جهت ایجاد یا تشدید اختلاف مطرح گردد، خب پاسخ‌گو باید به نحوی پاسخ دهد که این هدف محقق نگردد.

نکته:

گاهی وقتی شبهه‌ای مطرح می‌شود، هدف و موضوع مطرح‌کننده، اصلاً خود آن چیزی که مطرح می‌کند نمی‌باشد، بلکه اهداف دیگری را دنبال می‌کند. پاسخ‌گو باید ساده نباشد، شبهه را ریشه‌یابی کند، اهداف و جهات احتمالی طرح شبهه را در نظر بگیرد و سپس تصمیم بگیرد که پاسخ بدهد یا ندهد.

سوال ۱۹: چرا در کشورهای غربی با وجود اینکه پوشش نامناسب و روابط با جنس مخالف آزاد است، ولی از لحاظ علمی اینقدر زیاد پیشرفت کرده‌اند؟ چگونه جوانان آینده سازشان با این آزادی‌ها منحرف نمی‌شوند و با اشتیاق به دنبال علمند؟ (۶ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر چه زیاد هم این‌طور نیست که تبلیغش را می‌کنند، چه کسی گفته که نوجوانان و جوانان آنجا همه یا اکثریت به دنبال کسب علم هستند؟ اصلاً چنین نیست، اما نکات ذیل باید مورد توجه قرار گیرد:

الف - قطعاً لخت شدن یا روابط جنسی آزاد و ...، علم نمی‌آورد. پس به رغم تبلیغاتشان، رشد علمی «تکنولوژی» آنها را باید در علل دیگری جستجو نمود. به عنوان مثال: در آن دوره‌ای که اروپایی‌ها و حتی امریکای جدیدالتأسیس «غرب وحشی» نامیده می‌شد، جهان اسلام به علم توجه نمود، تا آنجا که بنای بسیاری از علوم (حتی علوم تجربی) را، مثل: پزشکی، نجوم، ریاضیات، فیزیک، شیمی، ادبیات و ...، متحول نمود و غربی‌های روشن‌فکر و طالب علم، برای کسب علم به بلاد اسلامی می‌آمدند.

سپس در دوره‌ای که مردم در جهان اسلام غفلت کردند و پادشاهان احمق و خوش‌گذران بر آنها مستولی شدند و آنها نیز برایشان «جاوید شاه» می‌گفتند و هورا می‌کشیدند، غربی‌ها به علم توجه کردند و با دست‌یابی به صنعت و اقتصاد، سریعاً جهان اسلام را به استعمار و استثمار کشیدند تا هیچ گاه رشد نکنند.

ب - تاریخ غرب، چه در دوران باستان و زمان امپراطورهای سزاری و تزاری، و چه در قرون وسطی و چه در عصر معاصر، شاهد و گواه آدم‌کشی، ظلم و جنایت بوده و هست.

هیچ فرقی بین نبردهای طولانی پونیک میان روم و کارتاژ (۲۶۴ تا ۱۴۵ پیش از میلاد) - جنگ‌های اسکندر مقدونی و جنگ‌های ژولیوس سزار ... در دوران باستان - و نیز جنگ‌های شوالیه‌ها، یا سه قرن سایه‌ی وحشت وایکینگ‌ها بر اروپا، جنگ‌های صلیبی ... در قرون وسطی - و نیز جنگ‌های جهانی اول و دوم - جنگ‌های ناپلئون - موسیلینی و ویتنام و ویتکنگ ... و جنگ‌هایی که در نیم قرن اخیر امریکا و انگلیس و صهیونیسم بین‌الملل بر جهان تحمیل کردند، وجود ندارد، و فقط ابزار شکنجه، جنگ، آدم‌کشی و نسل‌کشی‌شان پیشرفته‌تر شده است.

غربی‌ها، طی همین چند قرن اخیر، تمامی کشورهای اسلامی و نیز سایر کشورهای غنی در افریقا را تحت استعمار و استثمار خود درآوردند. با کشتار یا سیاست‌ها و عوامل دست‌نشانده، سرمایه‌های مادی و معنوی آنها را به غارت بردند و برای خودشان تمدن و رفاه ساختند و امروز می‌گویند: چون ما بیشتر داریم، پیشرفته‌تر هستیم (!؟)

غربی‌ها، از خواب غفلت دیگران نهایت بهره را بردند، به سرعت شرق‌زدگی را کنار گذاشتند، اما غرب‌زدگی که نتیجه‌ای جز سلطه و وابستگی ندارد را به جهان سوم و جهان اسلام القا و تحمیل کردند. به دانشگاه‌های آنان اساتید مسلمان یا حتی متمایل به اسلام راه ندارد، اما دانشگاه‌های جهان اسلام، حتی نظام جمهوری اسلامی ایران، پادگانی برای اساتید غرب‌زده است - پس انتظار چه رشدی می‌رود؟

در غرب چند رییس جمهور، کابینه، نماینده مجلس، مدیر کل، طراح، برنامه‌ریز (استراتژیک)، عضو هیئت علمی، نویسنده، کارگردان ... و خلاصه مؤسسات مطالعاتی و تحقیقاتی می‌شناسید که اندک نگاهی به اسلام داشته باشند؟ در جهان اسلام چه؟ در غرب کمترین سخنی که با اهداف «ماسونی - صهیونیستی» منافات داشته باشد، عقوبت دارد، در جهان اسلام جایزه می‌دهند و با کف و صوت، هورا می‌کشند. پس تا وقتی این ذلیلان هستند و مردم به آنها اهمیت می‌دهند، عقب‌افتادگی ادامه دارد.

آیا طی همین یک دهه، ندیدیم که دشمنان خارجی و ایادی داخلی، چه حرصی خوردند که چرا ما به تکنولوژی هسته‌ای - نانو تکنولوژی - ساخت و پرتاب ماهواره - سلول‌های پنبادین - داروهای اساسی - تسلیحات پیشرفته - تولید بنزین در داخل و ... دست یافته‌ایم و نمی‌بینیم که در سطح جهان و نیز داخل چه غوغایی برای عقب‌راندن علمی ما برپاست؟ آیا در غرب نیز چنین است؟

www.x-shobhe.com

ج - امروزه نیز غربی‌ها همچنان جنگ‌افروز جهان هستند، بلکه در کشورهای خودشان نیز افزایش آمار قتل، سرقت، تجاوز و جنایت در غرب بیداد می‌کند، تا جایی که حتی کودکان در پارک‌ها، مدارس، ورزشگاه‌ها و حتی بیمارستان‌ها و کلینیک‌ها، امنیت ندارند ([لینک](#)). آمار خیانت همسران به یک‌دیگر که خودشان عامل اصلی را همان بدحجابی زنان و نیز آزادی‌های جنسی برشمرده‌اند، رو به افزایش است ([لینک](#)) و خانم مرکل صدر اعظم آلمان، نگرانی خود را از افزایش پنج درصدی قتل کودکان اعلام می‌دارد و ... عملکرد دولت‌ها و حکومت‌های به اصطلاح لیبرال دموکراسی امروز غرب، هیچ فرقی با دوران باستان و قرون وسطی نکرده است.

د - اما چنانچه بیان شد، نه رشد علم تجربی در غرب به خاطر بی‌دینی و فساد آنهاست و نه عقب‌افتادگی ملل اسلامی به خاطر اعتقادات و رویکرد دینی آنهاست، که اگر چنین اعتقادات و رویکردی داشتند، هرگز عقب نمی‌افتادند.

بلکه یک اصل کلی وجود دارد: انسان به هر چه توجه کند، در همان امر رشد می‌کند. خواه توجه به تقوا کند یا به فساد - به دنیا توجه کند یا به آخرت و یا به هر دو (که دستور اسلام این است) - به تجارت توجه کند یا به زراعت - به کسب علم توجه کند یا به منفعت‌گرایی و رفاه و خوش‌گذرانی موقت و

به عنوان مثال: امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند که شما را به «تقوا و نظم در امورتان» توصیه می‌کنم. آن که به تقوا توجه کرد، ولی نظم در امور نداشت، حتماً تقوایش نیز دچار چالش می‌شود - آن که به تقوا هیچ توجهی نکرد، اما نظم در امور دنیوی‌اش را پیگیری کرد، حتماً آموزش طبق هدفمندی، برنامه‌ریزی و منظم پیش می‌رود (حتی اگر بخواهد فساد و جنایت کند) و در امری که نظمش داده موفق می‌شود - و آن که به هر دو توجه نمود، در دنیا و آخرت به فلاح می‌رسد.

چنین نمی‌شود که یک جامعه‌ای در علوم تجربی، از پزشکی گرفته تا هوا - فضا، پیشرفت کند، به سلاح‌های اتمی، الکترونیکی و شیمیایی نیز دست یابد، اما حیوان درنده‌ای باشد، یا یک جامعه به اسم اسلام، دائم نماز بخواند و روزه بگیرد، اما عوام و عقب افتاده باشد و در نهایت تبدیل به خوار گذشته یا تفکیری و سلفی جدید شود و بازیچه‌ی همان غربی‌های وحشی قرار گیرد.

*** -** حال اگر جامعه‌ای بخواهد که با هدف گرفتن معاد، انسان شود و انسان بسازد و با رشد و پیشرفت علمی، دنیای خود را آباد کند، تا آخرتی آبادتر داشته باشد، می‌شود همین ایرانی که لحظه‌ای رهاپیش نمی‌کنند.

مرتب:

■ [انگلیس؛ گسترش آزار جنسی کودکان، معضلی جدی - و سایر گزارشات پیوست](#)



www.x-shobhe.com

سوال ۲۰: بسیاری از جنایتکاران اسم‌های اسلامی دارند ...؛ و آیا شما موافق این هستید که در بسیاری از سریال‌ها شخصیت‌های مثبت دارای اسم اسلامی و حزب الهی و با حجاب باشند و شخصیت‌های منفی برعکس! (دانشجوی حسابداری/بهبهان) (۹ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

باید ببینیم که ما الآن ناراحت چه هستیم و دغدغه‌ی اصلی ما چیست؟ مثلاً خیلی ناراحتیم که چرا اسم قاچاقچی سیامک بوده و به «سیا» مشهور شده و یا چرا نامش را «چنگیز پلنگ» گذاشته‌اند و مثلاً علی یا رضا نگذاشته‌اند؟ آیا اگر برعکس بود راضی می‌شدیم؟ پس، دنبال چه هستیم؟ این خودشناسی است و مهم‌تر از اسم آنهاست.

البته یک دوره‌ای هم درست برعکس بود، علی دیوونه، حسن خُله و ...، در فیلم‌ها بیداد می‌کرد و حتی در دیالوگ‌های محاوره‌ای، اسامی اسلامی به سخره گرفته می‌شد! پادتان نیست اسم «عبدالله» که طبق حدیث، زیباترین اسم نزد خداست و نیز «جواد»، به چه مفاهیمی حمل می‌شد و به چه کسانی نسبت داده می‌شد؟! چرا کسی آن موقع ناراحت نشد که آقا چرا به فلان صفت عبدالله می‌گویند و بیژن نمی‌گویند؟

دقت شود که در سریال‌های ما، بدتر از اسم‌ها، رسم‌هاست:

اسم‌ها:

در طول تاریخ نام بسیاری از جنایتکاران، اسامی اسلامی بوده است و البته این اسم‌گذاری‌ها از دو حال خارج نبوده و نیست: یا پدرانشان نیز مثل خودشان فاسد و فاجر بودند و برای فریب مردم این اسم‌ها را می‌گذاشتند (مثل: مأمون، متوکل، المعتصم بالله و ...) و یا آن که آدم‌های معمولی بودند و اسم‌های خوب انتخاب کردند و انتظار نداشتند که فرزندانشان فاسد و مفسد شوند.

ناصرالدین شاه، آقا محمدخان قاجار، رضاخان، محمدرضا و علیرضا پهلوی، انورسادات، صدام حسین، مسعود و مریم رجوی، باراک حسین اوباما و ...، همه جانیانی با اسامی خوب بودند و مثل آنها بسیارند.

از این رو، اگر چه اسم بسیار مهم است و پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) فرمودند که از حقوق فرزند بر پدر این است که اسم خوب روی فرزند بگذارد و امروزه نیز علم به تأثیر «اسم» در ساختار شخصیت واقف شده است، اما علت تامه نیست و همه چیز نیست. لذا وقتی اسم ناروا شد، خدا به زبان انبیایش می‌فرماید که این «اسم‌ها و ایسم‌ها» واقعیت و حقیقتی ندارند، بلکه اسم‌هایی هستند که شما و پدرانتان روی آنها گذاشته‌اید. این دو آیه را حتماً با دقت بخوانید:

«قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ رَجْسٌ وَعَصَبٌ أَنْجَادِلُونِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِلَيَّ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ» (الأعراف، ۷۱)

ترجمه: گفت راستی که عذاب و خشمی [سخت] از پروردگارتان بر شما مقرر گردیده است آیا درباره‌ی نام‌هایی که خود و پدرانتان [برای بت‌ها] نام‌گذاری کرده‌اید و خدا بر [حقانیت] آنها برهانی فرو نفرستاده با من مجادله می‌کنید؟! پس منتظر باشید که من [هم] با شما از منتظرانم.

«إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِّن رَّبِّهِمُ الْهُدَى» (التجم، ۲۳)

ترجمه: [این بتان] جز نام‌هایی بیش نیستند که شما و پدران‌تان نام‌گذاری کرده‌اید [و] خدا بر [حقانیت] آنها هیچ دلیلی نفرستاده است [آنان] جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است پیروی نمی‌کنند با آن که قطعاً از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است.

رسم‌ها:

رسم‌ها بسیار مهم‌تر و مؤثرتر از اسم‌ها هستند. به قرآن توجه کنید. خداوند نمی‌فرماید که اولیای شما علی، حسن، حسین و ... علیهم‌السلام هستند، بلکه می‌فرماید آنان که چنین و چنان هستند، «ولی» شما هستند. یعنی بدانید که اولاً امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، به خاطر آن که اسمش «علی» بود «ولی‌الله و خلیفه‌الله و حجة‌الله» نشد، بلکه به خاطر مرتبه‌ی وجودیش، علمش، فضلش، تقوایش، بصیرتش، اخلاصش، عبادتش و ... امام شد، و ثانیاً بدانید هر کس که نامش علی بود، ولی‌الله و امام نیست، بلکه هر کس «رسمش» این بود امام است.

فیلم‌ها و سریال‌ها:

البته باز هم تأکید داریم که «اسم»ها مهم هستند، اما نقش کلیدی را «رسم»ها ایفا می‌کنند. عرصه‌ی «فیلم و سریال» در تمام جهان، از هالیوود گرفته تا سینما و سیمای جمهوری اسلامی ایران، به این مهم توجه دارند، هر چند که عموماً در جهت ضدتبلیغ علیه اسلام و مسلمین استفاده می‌شوند، حتی در داخل.

در فیلم‌ها و سریال‌های خارجی، اغلب تروریست‌ها مسلمان هستند و اگر مسلمان نیز نباشند، ریش دارند و گاه چفیه هم می‌اندازند و یا با مسلمانی در ارتباط هستند و یا دست کم یک بار هم که شده از کشورهای اسلامی عبور کرده‌اند!

در فیلم‌ها و سریال‌های ما نیز همین‌طور است. در یک برهه‌ای ما روی سریال‌ها تحقیقات آماری انجام دادیم و در جداول نشان دادیم که اغلب زنان چادری، بی‌سواد، نام‌ (سخن‌چین)، دروغگو، اهل غیبت و تهمت و خلاصه چادر به دور کمر بسته و فحاش نیز هستند. اما اغلب زنان غیرچادری که نقشی غیرمقید را نیز ایفا می‌کردند، باسواد، فهمیده، با شعور، با اخلاق، کمک حال دیگران، مدیر، مدبر و ... بودند. اغلب دخترانی که سالم و به سبک متداول فرهنگ اسلامی - ایرانی ما ازدواج کردند، بدبخت شدند و اغلب دخترانی که با دوست پسرشان که در پارک، دانشگاه یا کافی‌شاپ پیدایش کرده بودند ازدواج کردند، بسیار هم خوشبخت بودند! حالا این مهم‌تر و مؤثرتر است، یا این که نام کدام فاطمه یا مریم باشد و کدام فتانه یا شیفته؟

ما در سریال می‌بینیم که همسر پدری مؤمن، تحصیل‌کرده، مسئول و متعهد و سالم، جدا شده و به امریکا می‌رود تا ... بعد فرزند آنها سرطان می‌گیرد، نه معالجات پدر اثربخش می‌شود و نه دعا و توسلش بر سر سجاده، اما ناگهان مادر قرطی او از راه می‌رسد، مستقیم به مشهد می‌رود و شفای پسرش را نیز می‌گیرد. نتیجه این است که امام^(ع) نیز آنها را می‌خرد.

دادگاه‌ها:

ما هنوز نتوانستیم به قوه‌ی قضاییه، دادگاه‌ها، زندان‌ها و فیلم‌ها و سریال‌هایی که سکانس زن مجرم دارند، تفهیم کنیم که «چادر»، حجاب کامل و به قول حضرت امام خمینی^(ع)، از ادب زن ایرانی است، نه یونیفرم رسمی زنان جنایتکار، فاسق، فاسد، بدکاره و مجرم.

نتوانستیم تفهیم کنیم که مانند مردان، لباس فرم زندانی برای زنان مجرم طراحی کنید که پوشیده نیز باشد و آنان را با چادر به صحنه‌های زندان، دادگاه و فیلم‌ها نیاورید. یا اگر مرد فاسق و فاجر و مجرم، به هنگام ارتکاب به جرائم و مفاسد ریشش را سه تیغه می‌کرده، دلیلی ندارد که در دادگاه با ریش حاضر شود.

حال این مؤثرتر است یا این که نام آن زن مجرم چه باشد؟

جدید:

خط ولایت - مقام معظم رهبری - نیاز امروز دنیای اسلام، روی آوردن به اندیشه، تفکر، بصیرت و فهم درست مسائل است.

سوال ۲۱: عدم استاندارد در عذابها و سختی‌های دنیوی ذهنم را به خود مشغول داشته است؟ (حسابداری/بهبان) (۱۰ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا دقت کنیم که «استاندارد» را چه کسی تعریف و تبیین می‌کند و معیارش چیست؟ و سپس دقت داشته باشیم که ما عموماً نمی‌دانیم که عذاب الهی یعنی چه؟ لذا هر گونه سختی را عذاب دانسته و در ضمن به خداوند کریم نصبتش می‌دهیم! حال به نکات ذیل دقت نمایید:

الف - یک موقع است که استاندارد اعتباری است، مثلاً می‌گویند: «هر کس مدرک کارشناسی و یا ارشد گرفت، با سواد است»، اما این استاندارد یک زمانی دیپلم و یک زمانی سیکل و یک زمانی خواندن و نوشتن بود. یعنی چون اعتباری است، دائم در تغییر است، لذا دلیلی ندارد که حتماً درست هم باشد، چنانچه می‌دانیم و می‌بینیم بسیاری مدرک دکترا هم می‌گیرند، ولی بی‌سواد هستند، یا خُرده علمی دارند، اما عقل ندارند.

اما یک موقع می‌گویند: استاندارد نمک مورد نیاز بدن - شیر سالم - آب قابل آشامیدن - جاذبه و گرانش یک شیء و ... این جدول است. این دیگر اعتباری نیست؛ بلکه تکوین (خلقت)، بدن، شیر و آب سالم، زمین، جاذبه، جرم و ... چنین است.

عذاب الهی نیز اعتباری نیست که بگوییم استاندارد ندارد و زیاد یا کم است؛ بلکه عین قانون خلقت و تکوین است.

اگر کسی خود را از بلندی با سر پرت کرد و مغزش پس از اصابت به زمین پاشید، کسی نمی‌گوید: «استاندارد نداشت، این بدبخت فقط کمی پریده بود»، چرا که همه می‌دانند استاندارد خلقت (تکوین) سر و میزان ضخامت و استقامت استخوانش و نیز میزان شتاب، جاذبه و سفتی زمین، همین نتیجه را می‌دهد. این عین استاندارد است، اگر چه ناراحت‌کننده نیز هست.

استاندارد خودسوزی نیز آتش گرفتن است. چه خودسوزی جسم باشد و چه روح.

ب - ما معنی عذاب الهی را نمی‌دانیم و گمان می‌کنیم که هرگونه سختی و بلا، عذاب است؛ در حالی که عذاب پس از پایان فرصت (مرگ) می‌رسد. ما حتی گمان می‌کنیم که هر «شری» حتماً بد و مذموم است! در حالی که اصلاً چنین نیست.

در دنیا گاه مشکلاتی به وجود می‌آید که طبیعت همین عالم و قوانین آن است. بسیاری از این مشکلات نیز فقط بخش کوچکی از بازتاب رفتارهای فردی و اجتماعی خودمان است. حتماً نباید فرض کنیم که مثلاً ترک نماز یا شرب خمر گناه است و عقوبت دارد؛ خیر. انسان از روی نادانی، طمع و ... بدون مطالعه روی خط زلزله یا زمین رانشی، خانه‌ی غیراستاندارد می‌سازد و وقتی به واسطه‌ی زلزله یا سیل روی سرش خراب شد، می‌گوید: لابد عذاب الهی بوده است.

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْتَهُمْ يَوْمَ لَا رَيْبَ فِيهِ وُوفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (آل عمران، ۲۵)
پس چگونه خواهد بود [حالشان] آنگاه که آنان را در روزی که هیچ شکی در آن نیست گرد آوریم و به هر کس [پاداش] دستاوردش به تمام [و کمال] داده شود و به آنان ستم نرسد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ (یونس، ۴۴)
خدا به هیچ وجه به مردم ستم نمی‌کند لیکن مردم خود بر خویشتن ستم می‌کنند

دقت کنیم

عدل یعنی قرار دادن هر چیزی در جای خودش که البته مستلزم علم، حکمت، قدرت و سایر اسمای کمالیه می‌باشد و مقابل ظلم قرار دارد.

پس وقتی گفته می‌شود که «عذاب در دنیا یا آخرت» استاندارد ندارد، یا به هر تعبیر دیگری، در واقع [العیاذ بالله] عدل او نفی شده است که به مثابه نفی علم، حکمت، رحمت و رأفت اوست.

بدیهی است که در صورت چنین گمانی، انسان باید بفهمد که اساساً او را نشناخته است.

وقتی انسان گمان می‌کند که عذاب دنیوی یا اخروی خداوند متعال زیادی است، اولاً [العیاذ بالله] نسبت ظلم به او داده است و ثانیاً دچار کبری شده است که خود را علیم‌تر، حکیم‌تر و عادل‌تر از او فرض نموده است. وگرنه با چه ملاکی تشخیص داده که میزان چیست؟ استاندارد کدام است؟ اثر هر عبادت یا معصیت در صعود یا سقوط چه مقدار است و یا استحقاق هر کسی چیست؟

اگر می‌داند که نمی‌داند، پس چگونه قضاوت می‌کند؟ و اگر گمان می‌کند که بیشتر می‌داند و یا عادل‌تر از خالق و رربش می‌باشد، وهمی است که او را به تکبر کشانده است.

www.x-shobhe.com

www.shobhe.tv

لذا خداوند متعال در قرآن کریم فرمود: فقط نتیجه‌ی سوء برخی از رفتارهای خودشان را به آنها می‌چشانم که متوجه شوند البته که این تنبه، عین خیر و رحمت است:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (الرّوم، ۴۱)

ترجمه: فساد، در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند، آشکار شده است؛ خدا می‌خواهد نتیجه‌ی بعضی از اعمالشان را به آنان بچشانند، شاید (به سوی حق) بازگردند.

ج - پس این چشاندن‌ها، عین رحمت است، نه عذاب. برای متوجه شدن، علیم شدن، بصیر شدن و در نهایت بازگشت به سوی او و کامل شدن است. به این که عذاب نمی‌گویند.

به عنوان مثال: اگر کسی کفر گفت و کمی از بازتاب سوء‌اش را چشید، عذاب است؟ یا عاملی برای پشیمانی اوست و آیا اگر همین عامل سبب توحیدش شود، برایش خوب بوده یا بد؟

نتیجه:

پس اولاً خالق عالم هستی و انسان، ما نیستیم که «استاندارد» را ما تعریف کنیم. استاندارد، عین نظام قانونمند خلقت است. دست روی آتش می‌سوزد، حسد نیز روح را می‌سوزاند - اسید معده را متلاشی می‌کند، مال حرام نیز روح را به آتش می‌کشد - گرد و غبار نمی‌گذارد چشم انسان حتی فاصله‌ی نزدیک را ببیند، حجاب جهل، ظلم و شرک نیز بصیرت را از انسان می‌گیرد و او را کور می‌نماید ...

حال اگر به او بگویند که مثلاً بیماری آبله یا دیابت تو را کور می‌کند، قبول دارد؛ اما اگر به او بگویند که اینجا چشمت را به روی حقایق بندی، آنجا کور محشور می‌شوی، فغانش بلند می‌شود که مگر چه کردم و این چه عذاب سنگینی است؟!

ثانیاً: دنیا بهشت نیست که مشکل نداشته باشد و مشکلات و بلاها نیز هر چند خودمان عامل و علتش باشیم، عذاب نیست. هشدار است، تذکار است، بیدارکننده و سازنده است.

ثالثاً: عذاب دنیایی نیز این است که خداوند متعال نظر رحمتش را از کسی برگرداند و این اتفاق نمی‌افتد مگر آن که کسی لجاج داشته باشد خود را از دایره رحمت بیرون اندازد. هر چند که باز تا زنده است، تحت ظل رحمت الهی است.

مرتبط:

در مقایسه با بی نهایت زمان و مکان قبل از ما و بی نهایت زمان و مکان بعد از ما، وجود ما در این کره خاکی از یک بالس چند میکرو ثانیه‌ای هم کمتر است؛ حال خداوند برای این یک لحظه (ما خوب باشیم یا بد) می‌خواهد به ما پاداش یا ما را عذاب دهد آن هم تا ابد چرا؟



قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ [آل عمران، 64]

بگو ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند بگویند شاهد باشید که ما مسلمانیم [شاهد باشید که ما تسلیم حق شده ایم نه شما]

گاهی انسان نسبت به چیزی که از آن آگاه نبوده معذور است، اما گاه از او سؤال می‌شود: تو که می‌توانستی بدانی، پس چرا توجه ننمودی و هیچ تلاشی نکردی که بدانی؟ مگر امکان دانستن برایت مقدور نبود؟

گاه انسان مجرم در قیامت می‌گوید: خدایا می‌دانستم یا امکانش را نداشتم و معذور است؛ اما گاهی خدا پاسخ می‌دهد: من که تو را آگاه ساخته بودم، بارها به تو خبر رساندم و بارها هشدارت دادم، پس چطور می‌دانستی و من که امکانات داده بودم، پس چطور می‌توانستی؟!

دقت کنیم که ما گاه سؤال داریم و این خوب است. اما گاه به همین بهانه می‌خواهیم به جای خدا محاکمه و داوری کنیم و یا حتی خدا را در داوری به محاکمه بکشیم! این دیگر از القانات شیاطین انس و جن است و باید مراقب بود.

www.x-shobhe.com

سوال ۲۲: آیا کسانی که در سرزمین کفر به دنیا آمدند و از اسلام چیزی نیاموختند، مستضعف فکری نیستند؟ یا مثل کفاری هستند که مطالب بسیاری از اسلام به آنها رسیده است، اما لجاج کرده‌اند؟ اهل کتاب مقیم ایران جزو کدام دسته‌اند؟ (حسابداری/بهبان) (۱۱ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از هر بحثی، شخص معتقد به توحید و معاد، باید نگران وضع خودش باشد، نه دیگران. بالاخره چه مستضعف فکری و چه مؤمن و چه کافر، همه در محضر خالق و ربی که علیم، حکیم و خبیر است حاضر می‌شوند؛ ربی که از یک سو عادل است و از سوی دیگر ارحم الراحمین است. و به فرموده‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام): «در آنجا داور، خود شاهد است»، و از احوال بندگانش آگاه است.

الف - دقت کنیم که خداوند یک نبی نفرستاده که کسی بگوید خبرش به من نرسید، بلکه دو نبی فرستاده، یکی بیرونی که انبیای الهی هستند و دیگری درونی که «عقل» است. پس چه آنان که اخبار نبی بیرونی به آنها رسیده و چه آنها که نرسیده، ابتدا با نبی درونی «عقل» شان مواجه می‌شوند. لذا چنانچه معصومین (علیهم السلام) فرمودند: پاداش به عقل است.

ب - پس اگر اخبار نبی بیرونی به کسی نرسیده باشد، در علم و آگاهی عقب می‌افتد، اما عقل او و بدیهیات اولیه‌ی عقلی او تعطیل نمی‌شود، هر چند که ممکن است محجوب گردد.

کسی که در محیط کفر به دنیا آمده و رشد کرده، ممکن است که از احکام اسلامی بی‌خبر باشد و یا حتی از معارف بسیاری غافل باشد، اما اینها مانع از علم او می‌شود، ولی «عقل»ش با اوست؛ اختیار و اراده نیز از او گرفته نمی‌شود و با همان محاکمه می‌شود. مسلمان امریکایی یا فرانسوی را می‌آورند و کافریش را هم می‌آورند و به می‌گویند: شرایط این دقیقاً مثل شرایط تو بود، هر چه به او رسید، به تو نیز رسیده است، پس چرا توجه نکردی و روی برگرداندی؟!

*** -** بالاخره انسانی که با دست خود بت، مجسمه یا گوساله‌ای را می‌سازد و سپس او را إله خود قرار می‌دهد، دو مطلب مهم را با «عقل» فهمیده است: اول آن که حتماً إله و معبودی هست و انسان موجودی پرستنده است، و دوم آن که بت را خودش ساخته است. پس إله و معبودش نیست. این دیگر به نبی بیرونی احتیاجی ندارد، نبی درونی هر کسی همین حکم را می‌دهد.

ج - اهل اسلام یا اهل کتاب نیز همین‌طور هستند. از اهل اسلام می‌پرسند: شما که با عقل و دل گواهی «لا إله الا الله» می‌دادید، چطور بنده‌ی هوای نفس خود و یا طاغوت‌های بیرونی شدید و آنها را آمال خود قرار دادید و از آنها تبعیت کردید؟ به اهل کتاب می‌گویند: شما که به توحید و معاد و نبوت اعتقاد داشتید، چطور برای خدا فرزند قائل شدید؟ چطور دست خدا را بسته دانستید؟ چطور کتاب خود را نخواندید و آن را به عقل که نبی درونی شما بود انتقال ندادید؟ چطور مقابل کشتار به نام مسیحیت و یهودیت در جهان نایستادید؟ شما که ظلم به سگتان را خلاف حقوق حیوانات و حتی حقوق بشر می‌دانید، چطور مقابل کشتار انسان‌های بی‌گناه سکوت کردید و حتی گاه خوشحال شده و کمک نیز نمودید؟ و البته این سؤالات از مسلمانان نیز می‌شود.

د - عشق و علاقه‌ی برخی از اهل کتاب به اهل بیت عصمت (علیهم‌السلام)، مانند دوست داشتن اهل تشیع است، کمش هم مفید است، اما مودت و محبت، تعریف دارد، شدت و ضعف مرتبه دارد. آیا نمی‌شناسیم مسلمانانی که شب عاشورا تا صبح عزاداری می‌کنند، اما به نماز اهمیت نمی‌دهند و چه بسا اهل ربا، شراب و زنا هم باشند. و یا نمی‌شناسیم که اهل نماز و روزه هستند، اما مسلمان‌کشی می‌کنند؟ همین‌طور است این محبت برای سایرین از اهل کتاب.

دقت کنیم که احساسات، عواطف، تأثرات روانی و ...، با مودت و محبت متفاوت است. نشانه‌ی محبت، توجه و تبعیت است، انسان به سوی چیزی می‌رود که آن را دوست دارد، نه چیزی که آن را می‌شناسد. چنانچه فرمود:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خداوند آمرزنده‌ی مهربان است.

دقت شود که نفرمود: اگر خدا را می‌شناسید، از من تبعیت کنید، بلکه فرمود، اگر خدا را دوست دارید بیایید، چون: محبت عامل و انگیزه حرکت است و محبوب هدف است. همیشه و در هر موضوعی. ابلیس نیز خدا را می‌شناخت، اما نفس خودش را دوست داشت و از آن تبعیت نمود.

نتیجه:

در هر حال خداوند متعال علیم، سمیع، بصیر و خبیر به اوضاع و احوال بندگان خودش می‌باشد و قطعاً به کسی به اندازه‌ی ذره‌ای ظلم نمی‌ماید، اما چنانچه امیرالمؤمنین و امام حسین و دیگر معصومین علیهم‌السلام فرمودند و نبی درونی «عقل» نیز همین حکم را می‌دهد: «خدا در مورد بهشتش گول نمی‌خورد». پس بهتر است نگران وضع و حال خودمان باشیم.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ
(العنكبوت، 9)

و کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند البته آنان را در زمره شایستگان درمی‌آوریم

نباید علم، ایمان و عمل‌مان را از هم جدا کنیم، این تجزیه، تفرقه و تکرر است، نه توحید

قلب، باطن است و جسم ظاهر. باورها و علایق قلبی، همه در جسم (عمل) ظهور می‌یابند. ظاهر و باطن - جسم و روح - عقل، قلب و عمل، تأثیر متقابل بر هم دارند. اعضا و جوارح که عمل را انجام می‌دهند، همه شهود بر قلب هستند، لذا در آخرت نیز گواهی بر عملکردها می‌دهند

امیرالمؤمنین، امام علی علیه‌السلام، الگوی ماست. به خداوند عرضه می‌دارد: کاری کن که قلبم، علمم، ذکرم، سخنم، ورد و دعایم و ... همه یاد (ذکر) تو باشد. این فراز دعای کمیل را با تأمل بخوانیم:

يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبَّ اسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَ قُدْسِكَ وَ اعْظَمِ صِفَاتِكَ وَ اَسْمَائِكَ، اَنْ تَجْعَلَ اَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً وَ بِخِدْمَتِكَ مَوْضُوعَةً وَ اَعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةً حَتَّى تَكُونَ اَعْمَالِي وَ اَوْرَادِي كُلُّهَا وَرِدًا وَاحِدًا وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا ...

پروردگارا، پروردگارا پروردگارا از تو می‌خواهم به حق خودت و به ذات مقدست و به بزرگترین صفات و به خدمت پیوسته داری و اعمالم را مقبول درگاهت گردانی تا اعمال و اسمائت، که اوقاتم را در شب و روز به یاد خودت معمور و آباد گردانی و گفتارم همه یک جهت برای تو باشد و حالم (همه احوال و کارهایم) همیشه در خدمت تو مصروف گردد

www.x-shobhe.com

www.shobhe.tv

سوال ۲۳: اگر انسان از ذکر قلبی و اندیشیدن در مورد نشانه‌های خداوند لذت ببرد ولی ذکر زبانی برایش خسته کننده باشد آیا این حالت برایش فایده بخش می‌باشد؟ (لیسانس علوم تجربی/گله‌دار فارس) (۱۱ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ملاک لذت بردن نیست، بلکه ساخته شدن است.

«ذکر» یعنی یاد و یادآوری، یعنی به یاد بودن و فراموش نکردن. یاد کردن نیز کار قلب است، نه زبان. بالاترین عبادت نیز «تفکر» است، تفکر در نشانه‌های الهی و شناخت خود و خدا. شناخت مبدأ و مقصد، شناخت راه، شناخت دوست و دشمن و چه باید کردها و چه نباید کردها، برای فلاح دنیا و آخرت.

پس اگر کسی ذکر زبانی بگوید، مثلاً روزی چند میلیون بار «سبحان الله» بگوید، اما قلبش آن را تصدیق نکند و در اندیشه و عمل، خدا را منزه نداند، هیچ یک از اذکارش به دردش نخواهد خورد، اما اگر باور قلبی دارد، در عمل نیز همیشه به یاد خداست، یک بار هم که «سبحان الله» بگوید، ارزش بسیاری دارد و ملائک آن را بالا می‌برند و خداوند متعال آن را برایش ثبت می‌کند و آثار مادی و معنوی‌اش را در او و برای او ایجاد می‌نماید.

خاطره:

*- در محضر مرحوم آیت الله بهاء‌الدینی^(۵)؛ طلابی وارد شدند که از عبادت طلبی بیماری می‌آمدند. ایشان از احوال وی جویا شدند و طلاب ضمن خبر از حال وی، افزودند: ما در بالین وی نذر کردیم که هر یک هفتاد حمد برای شفای ایشان بخوانیم، آیا خوب است؟ ایشان فرمودند: یک بار بخوانید. یعنی اگر حمد شما حمد باشد، یک بارش هم مؤثر واقع می‌شود.

*- توفیقی دست داد که در محضر ایشان، به حرم شریف امام رضا^(علیه‌السلام) مشرف گردیم. در صحن، لحظه‌ای توقف نمودند و فرمودند: «زلزله‌ای در قم رخ داد و ما از امام رضا^(علیه‌السلام) خواستیم که برای کسی حادثه‌ای رخ ندهد، ما نیز یک صلوات بفرستیم؛ حادثه‌ای رخ نداد و ما نیز یک صلوات را فرستادیم».

ما فکر کردیم که ایشان نقل حادثه‌ای از گذشته می‌کنند، به خانه که برگشتیم، از اخبار مطلع شدیم که آن زلزله همان آن رخ داده بود و سنگی از گلدسته‌ی مسجد اعظم نیز به وسط صحن افتاد، ولی به کسی آسیبی نرسید.

تذکار:

اما دقت داشته باشیم که گاهی شیطان از این راه‌ها وارد می‌شود و توفیق ذکر در عمل و زبان را به بهانه‌ی ذکر قلبی و اندیشه‌ی عقلی از انسان می‌گیرد. اینها که می‌گویند: «ای بابا، دلت پاک باشد کافیست»، فریب‌خوردگان همین القائنات شیطانی هستند.

بالاخره معرفت، عشق، علاقه، محبت و یاد و هر باور قلبی دیگری، باید در عمل متجلی گردد. مثل این است که کسی، دیگری را دوست داشته باشد، اما یک بار هم این را به زبان نیاورد. آیا وقتی پیامبراکرم^(صلوات‌الله‌علیه‌وآله) به معراج رفتند و حقایق عالم را دیدند، الله اکبر، الحمدلله، سبحان الله نگفتند و آیا رکوع و سجود نمودند؟

انجام اوامر و احکام الهی، همه همان ظهور و تجلی باور و ذکر قلبی در عمل است. چنانچه پس از امر به معرفت و شناخت، در مورد هر عبادتی و از جمله نماز، فرمود برای «ذکر» است:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴)

ترجمه: منم من خدایی که جز من خدایی نیست پس مرا پرستش کن و به یاد من (برای یاد من) نماز برپا دار.

حال اگر کسی بگوید: ای بابا، در دل که به یاد خدا هستم، به نشانه‌هایش نیز نگاه بصیرانه و فکر می‌کنم، پس چرا دیگر نماز بخوانم؟ آیا او به یاد خداست؟

نتیجه:

پس اولاً ذکر به قلب است؛ ثانیاً نباید به بهانه‌ی یاد قلبی، خود را از ذکر عملی و لسانی محروم کنیم [این فریب است]؛ ثالثاً ذکر عقلی، قلبی و عملی هر کدام اثر خود را دارد؛ رابعاً ملاک باور، محبت و یاد قلبی، ظهور آن در اعضا و جوارح است؛ خامساً مجبور نیستیم که مثلاً هزار بار فلان ذکر را بگوییم که خسته‌کننده باشد، می‌توانیم به حدی که ذوق‌آور است، به حدی که خسته‌کننده نمی‌شود ذکر بگوییم. به ویژه ذکر «اللهم صل علی محمد و آل محمد، و عجل فرجهم».

سوال ۲۴: از نظر اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله خوشبختی چیست؟ خوشبخت به چه کسی می‌گویند؟

(دانشجوی حسابداری/بهبان) (۱۶ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خوشبختی، خوشبختی است و اسلامی و غیراسلامی ندارد. لذا اگر تعاریف متفاوتی برای خوشبختی ارائه داده‌اند، اغلب یا مبتنی بر نظریه و گمان است، یا مبتنی بر تخیلات و امیال شخصی و یا مبتنی بر اهداف سیاسی.

الف - اگر به اهداف تمامی فعالیت‌های انسان (از هر دین و مذهب یا ملیتی) توجه کنیم، مشهود می‌شود که همگان نقص، فقر و نیاز را در خود حس می‌کنند «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ - ای انسان‌ها! شما همگی فقراي الهی هستید. / (فاطر، ۱۵)»، و تلاش می‌کنند تا جهت رسیدن به «کمال»، آن نقص یا فقر را مرتفع نمایند. هر چند که ممکن است در شناخت «کمال» خطا کنند.

پس در یک جمله می‌توان گفت: «خوشبختی، یعنی رسیدن به کمال تضمین شده (نه موقتی، صوری و احتمالی)» و «خوشبخت کسی است که یا به این کمال رسیده یا در مسیر رشد و رسیدن به این کمال تضمین شده قرار گرفته باشد».

ب - حال به سیر زندگی بشر نگاه کنیم و دقت کنیم که کی و کجا می‌توانیم بگوییم که کسی خوشبخت است؟

*** -** آیا با توجه به این که در هر آنی هر اتفاقی می‌افتد، می‌شود در مورد کسی که به آخر خط نرسیده گفت: خوشبخت است؟

*** -** مهم است که ابزار و وسایل رسیدن به خوشبختی (کمال) را با خود خوشبختی اشتباه نگیریم. حال با توجه به این که هر ابزار، وسیله و راهی ممکن است در یک مقطع خوش بنماید، اما زود یا دیرتر سبب بدبختی‌ها و هلاکت‌ها شود، می‌توان نسبت به کسی که از ابزاری چون ثروت و قدرت برخوردار می‌باشد، قضاوت نمود که خوشبخت است؟ آیا تضمینی وجود دارد؟

*** -** با توجه به این که همه چیز زودگذر و فانی است، کدام یک از مواهب مادی و دنیوی را می‌توان عامل قطعی خوشبختی قلمداد نمود؟

ج - اگر آخرتی در کار نباشد [که هست]، همه بلااستثناء بدبخت هستند و خوشبختی هیچ معنا و مفهومی ندارد. [مگر آن که انسان، حیوان پنداشته و تعریف شود و خوشبختی برای او «لذت» زودگذر معنا شود]، چرا که هیچ چیزی بقا ندارد و فنا عین بدبختی است. وقتی آخر کار «فنا» فرض شود، حتی «امید» که عامل و انگیزه‌ی حرکت است نیز بی‌معنا می‌شود.

د - پس همان گونه که بیان شد، خوشبختی، رسیدن به کمال

دستورالعمل‌های خدا (قرآنی) برای رسیدن به خوشبختی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ
وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (المائدة، 35)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید و [برای تقرب] به سوی او وسیله بجویید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار (خوشبخت) شوید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (آل عمران، 200)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صبری کنید و استقامت ورزید و از مرزها (حدود مادی و معنوی) مراقبت نمائید و از خدا پروا کنید، باشد که رستگار (خوشبخت) شوید.

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ
فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (المائدة، 100)

بگو: پلید و پاکیزه یکسان نیستند، هر چند کثرت پلیدها تو را به شگفت آورد. پس ای صاحبان خرد! از خدا بترسید، باشد که رستگار (خوشبخت) شوید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (الأنفال، 45)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون با گروهی (از دشمن) رو به رو شدید ثابت قدم باشید و خدا را (بر زبان و دل) بسیار یاد کنید، باشد که رستگار (خوشبخت) گردید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا
الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (الحج، 77)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! رکوع کنید و سجده آورید و پروردگارتان را بندگی کنید و کار خیر انجام دهید، باشد که رستگار (خوشبخت) شوید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا
اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (آل عمران، 130)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ربا را که سودهای افزوده و چند برابر است نخورید، و از خدا پروا کنید، شاید رستگار (خوشبخت) شوید

آن چه در آیات فوق بیان شد [مثل: ایمان، تقوا، توسل، نماز، ارتباط، صبر، خدمات اجتماعی، صبر و استقامت، ذکر و نخوردن ربا و ...] همه راه‌ها و وسایل رسیدن به رشد و تقرب به کمال «الله جل جلاله» می‌باشد و تقرب و رسیدن، همان فلاح و خوشبختی می‌باشد.

www.x-shobhe.com

www.shobhe.tv

تضمین شده است. کمالی که اولاً صوری و مقطعی نباشد و ثانیاً پایدار و دائمی باشد؛ و خوشبخت نیز کسی هست که یا به این کمال رسیده باشد و یا در مسیر رسیدن به آن (رشد) قرار گرفته باشد.

بدیهی است که هیچ کمالی به جز الله جلّ جلاله مفروض نمی‌باشد؛ همه پدیده، مخلوق، محدود، ناقص، فقیر و فانی هستند. پس خوشبخت کسی است که یا به او رسیده باشد، یا در صراط مستقیم «الیه الراجعون» قرار گرفته باشد.

ملاحظه:

البته ابزار و وسایل رشد و کمال، همه مهم هستند، خواه مادی و خواه معنوی. اما نباید از نظر دور داشت که اگر در یک حرکت، هدف درست نباشد، ابزار نیز در مسیر نادرست به کار گرفته خواهد شد.

از این رو، سلامتی تن، جوانی، قوای متعدد جسمی، روان آرام، پول و ثروت، علم و قدرت، مسکن، خودرو، اثاثیه ... و آنچه به تن و روان آرامش و لذت می‌دهد و همچنین نماز، تلاوت قرآن و ... همه خوب و مفید هستند، به شرطی که هدف درست باشد. وگرنه حتی نماز هم به ضرر تمام می‌شود (مثل نماز ریایی) چه رسد به جوانی و سلامت، حتی قرآن نیز سبب خسران بیشتر می‌شود، چه رسد به ثروت.

پس خوشبخت کسی است با نور عقل و علم و نیز فهم قلبی، (چنانچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند)، «بفهم از کجا آمده، در کجا هست و به کجا می‌رود؟» و این مسیر را درست ببیند.

بدیهی است که چنین شخصی، رشد یافته، خوشبخت زیسته و در نهایت نیز به خوشبختی تضمین شده (کمال حقیقی) می‌رسد و به او گفته می‌شود:

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّاتِي»

(الفجر، ۲۷ تا ۳۰)

ترجمه: تو ای جان آرام یافته، (نفس به اطمینان رسیده) * به سوی پروردگار خویش بازگرد در حالی که تو از او خشنود و او از تو خشنود است * پس در میان بندگان من در آی * و در بهشت من داخل شو.



www.x-shobhe.com

سوال ۲۵: استاد ما گفت: بشر رشد می‌کند و تاریخ نشان می‌دهد که جنگ نسبت به گذشته کمتر شده است و دنیا خودش به سوی صلح می‌رود؛ پس آیا بهتر نبود که امام زمان (ع) هفتصد سال پیش ظهور می‌نمود؟ (ارشد تاریخ/تهران) (۱۸ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چه صغری و کبرای بی‌ربطی را به هم بافت تا این نتیجه‌ی بی‌ربط‌تر را بگیرد!

آیا بین این همه دانشجوی فرهیخته‌ی ارشد که در نهایت تا سه سال دیگر دکترهای (رشته‌ی تاریخ) این کشور خواهند بود، هیچ کس به او نگفت: «این دیگر به شما ربطی ندارد، لابد اگر این بهتر بود خداوند علیم و حکیم خود امر به ظهورش می‌کرد»؟! اینها دو تا کتاب خوانده و نخوانده، خود را به جای خدا نیز می‌گذارند!

دانشجویان عزیز تمامی دانشگاه‌ها در تمامی سطوح خود بیش از همه مستحضرند که متأسفانه «به ویژه پس از انتخابات ریاست جمهوری»، شور و انگیزه‌ی ویژه‌ای در برخی اساتید برای حمله به اعتقادات، معارف و ارزش‌های اسلامی ایجاد شده است. شاید به خطا گمان نموده‌اند که دولت لاییک یا دست کم بی‌توجهی به سر کار آمده و فرصت مناسب است. اما مهم این است که از شدت این هیجان، چنان سرعت گرفته‌اند که به سخنان و اظهارنظرهای نامعقول، غیرعلمی، غیرمنطقی، احساسی و حتی شعاری و آن هم در سطح بسیار پایین دچار شده‌اند! لذا اگر از ترس نمره و افتادن یا مشروط شدن کسی پاسخ آنها را نمی‌دهد، دست کم باید به نظریه‌پردازی‌های آنان بی‌توجه باشند. چون هیچ مبنایی به جز تخریب و تحریف ندارد.

الف - باید اذعان داشت که این سرکار خانم به اصطلاح استاد (که نام بردید)، نه از تاریخ چیزی می‌داند، نه از شرایط و اوضاع فعلی جهان، نه از اسلام و نه از مهدویت. لذا همین‌طوری حرفی پرانده است. شما توجه نمایید.

اگر برای مسئولین ذربط قابل توجه نیست، دست کم دانشجویان مقاطع متفاوت توجه داشته باشند که چطور شده از استاد علوم سیاسی گرفته تا تاریخ تا حتی مترجمی زبان و ... همه در یک راستا حرف می‌زنند؟! آیا هدف خاصی طبق برنامه‌ای معین، زمان‌بندی شده و هم‌سو دنبال می‌شود؟!

ب - چه کسی گفته که کمیت و کیفیت جنگ‌های عالم در عصر معاصر، نسبت به گذشته کمتر شده است؟ نه تنها جنگ و خونریزی بیشتر شده و امروزه نیز به جای شمشیر و نیزه، با بمب‌های اتمی، الکترونیکی، شیمیایی، نوترونی و حتی حملات و ترورهای کور توسط هواپیماهای بدون سرنشین ... می‌جنگند، بلکه جنگ‌های سرد اقتصادی، روانی، تبلیغاتی، فرهنگی، خبری، رسانه‌ای و ... نیز افزوده شده است که قتل عام و تخریبش به مراتب بیشتر است. در گذشته فقط نظامیان درگیر جنگ می‌شدند، امروزه به برکت فضای مجازی (اینترنت) و شبکه‌های ماهواره‌ای، تمامی آحاد بشر از کودک گرفته تا پیر، درگیر جنگ هستند و تلفات می‌دهند.

ج - مأموریت امام زمان، حضرت مهدی (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) نیز صرفاً پایان بخشیدن به جنگ‌ها نمی‌باشد و اتفاقاً وقتی ظهور می‌نمایند، اول جنگ‌های گسترده است، چرا که طاغوت‌ها و فراعنه‌ی زمان، مستکبرین، مترفین و فاسدین، نه تنها دعوت ایشان را نمی‌پذیرند، بلکه کاملاً صفا‌آرایی کرده و وارد جنگ‌های بسیار شدید و گسترده می‌شوند.

د - ایشان ظهور می‌نمایند تا «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» - تا همه‌ی دینش را ظاهر کند، اگر چه مشرکان نخواهند» محقق گردد؛ ایشان ظهور می‌نمایند تا إله‌هایی از جنس مجسمه، گوساله و فرعون را نابود کنند و ادیان و ایسم‌های ساختگی بشر، که همگی برای استثمار و به بندگی کشیدن بشر

به دست بشر است را منحل کنند و فقط دین خدا حاکم گردد - ایشان ظهور می نمایند تا ترسها و نگرانی های مردم را مبدل به امنیت سازند - ظهور می نمایند تا عدالت اجتماعی، جهانی شود و ...؛ بدیهی است که درک این معانی برای امثال این اساتید بسیار ثقیل و ناخوشایند است، چرا که به جیره خواری و بندگی و ذلت همین طواغیت عادت کرده و دل خوش کرده اند:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (التور، ۵۵)

ترجمه: خداوند به کسانی از شما (مسلمانان) که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند وعده داده است که قطعاً آنها را در روی زمین جانشین (خود) کند و حکومت بخشد همان گونه که کسانی را که پیش از آنها بودند (مانند مؤمنان قوم نوح و قوم هود و صالح و قوم یونس) جانشین ساخت، و حتماً آن دینی را که برای آنها پسندیده است (دین اسلام) برای آنها مستقر و استوار سازد، و بی تردید حال آنها را پس از بیم و ترس به امن و ایمنی تبدیل نماید به طوری که تنها مرا بپرستند و چیزی را شریک من قرار ندهند. و هر که پس از این (نعمت بزرگ) کفران ورزد، چنین کسانی به حقیقت نافرمانند.

ملاحظه:

کافیست در بخش جستجو در سایت، دو کلمه ی «استاد ما» را درج و کلیک نمایید تا ملاحظه نمایید فقط در همین پایگاه چند مورد از ضدتبلیغها و شایعهها و تحریفهای اساتید درج گردیده است به عنوان نمونه:

* سؤالات امتحانی کارشناسی زبان فرانسه است، با اطلاعیه سیاسی علیه اسلام و نظام جمهوری اسلامی ایران؟ (قسمت اول)

* استاد ما می گفت: من ضمن آن که مسلمان و شیعه هستم، همه ادیان (مسیحی، یهودی، بهایی، زرتشتی) را قبول دارم و با همه نیز دوست می شوم، چون هر دینی برای خود مزیت هایی دارد، پس باید همه را قبول داشته باشیم. آیا این نظر صحیح است؟

* استاد ما گفت: فقاقت و مرجعت از دوران صفویه به بعد ایجاد شد و از آن زمان گفتند همه باید مرجع تقلید داشته باشند و ریشه در اسلام ندارد؟ از آن به قبل هیچ سابقه ای ندارد.

* استاد ما می گوید: چرا باید این قدر عزاداری کرد؟ امام حسین (ع) شخصیت بزرگی بوده و ما باید به ایشان احترام بگذاریم نه این که عزاداری کنیم.



سوال ۳۶: حجت الاسلام عالی فرمودند: بلای بزرگی که بر حضرت ابا عبدالله علیه السلام وارد شد باعث دفع بلا و شر و نزول خیرات بر دنیا و آخرت بسیاری از انسانها شده است (نقل به مضمون). سوال: آیا اگر مثلاً یزید و شمر لعنت الله علیه چنین جنایت بزرگی را مرتکب نمی‌شدند، آن وقت چنین مسائلی برای بشر پیش نمی‌آمد و بشر از آنها محروم می‌شد؟ (بهبهان) (۲۵ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (الجمعة، ۲)
 اوست آن که در میان درس ناخوانده‌ها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها می‌خواند و پاکشان می‌سازد و کتاب و حکمت‌شان می‌آموزد، و حقا که از پیش در ضلالت آشکاری بودند.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ (النساء، ۶۴)
 و هیچ پیامبری نفرستادیم مگر برای آنکه به فرمان او (و اذن خدا) خدا فرمانش برند.
 خداوند متعال، انبیا و رسولانش را برای کشته شدن نفرستاده است، بلکه برای هدایت و سعادت بشر فرستاده است که مستلزم اطاعت از آنان است.

ابلیس پس از آن که به خاطر نافرمانی اخراج شد و از مقامش هبوط پیدا کرد، در نهایت خدا را مقصر کرد و گفت: «حال که تو مرا اغوا کردی، من هم بنی آدم را اغفال می‌کنم!» از این رو بشر هر گاه با اعتقادات و کرده‌هایش، خود را به هلاکت می‌اندازد و نعمت را از دست می‌دهد، می‌گوید: «لابد این خواست خدا بوده است و تقصیری بر ما نیست!» در حالی که خودش مقصر است و هزینه‌ی جهل و غفلت و ظلم خود را می‌پردازد.

یزید لعنة الله علیه، وقتی آن جنایات را کرد، به حضرت زینب علیها السلام گفت: «دیدي خدا با برادرانت چه کرد؟»، یعنی خواست او بوده و معلوم است ما را ترجیه داده است! حضرت نیز جوابش را داد که از کار خدا، جز زیبایی ندیدم، اما آن چه که تو کردی، ظلم و جنایت و کفر بود.
 همین معنا را امروز هم القا می‌کنند که اگر قرار بود امام حسین علیه السلام، شهید شوند، پس لابد یزیدی هم باید می‌بود و جنایت می‌کرد! در حالی که اصلاً قرار نبود که ایشان کشته شوند، بلکه قرار بود از ایشان اطاعت و تبعیت شود تا انسان رشد کند، به کمال و سعادت برسد و خلیفة الله شود.

www.x-shobhe.com www.shobhe.tv

گاهی ذهن با دیدن حوادث تاریخی و به ویژه مصیبت‌هایی که بر انبیا و اوصیا و اولیای الهی وارد شده، گمان می‌کند که حتماً و در هر شرایطی باید چنین می‌شد! لذا این شبهه ایجاد می‌شود که پس حتماً باید ابن ملجم و یزید و شمر هم می‌آمدند و چنین می‌کردند! و بعد ذهن می‌گوید: اگر اینها همه «باید» است، پس آنها زیاد هم گناهی نداشتند، اگر آنها نبودند، کسان دیگری حتماً این کار را می‌کردند.

الف - اما باید توجه داشت که خداوند متعال به هیچ وجهی انبیا، رسولان و امامان را برای زجر کشیدن و کشته شدن نفرستاده است و در هیچ یک از آیات قرآنی و احادیث و روایاتی که به فلسفه‌ی ارسال آنها تصریح شده است، نیامده است که آنها را برای تحمل مصیبت و بلا و کشته شدن فرستاده‌ام، بلکه تصریح شده که برای تزکیه، تلاوت و ابلاغ آیات الهی، تعلیم علم و حکمت و برقراری قسط فرستاده‌ام.

ب - فرعون، ابن ملجم، یزید، شمر، خولی، ابوباما، نتانیاها و ... هر کدام یک نفر هستند، پس قدرتی ندارند که چنین جنایاتی کنند، بلکه وقتی مردم به دعوت انبیا و اولیا بی‌توجهی می‌کنند و فریب زر و زور و تزویر آنان را می‌خورند و از آنها حمایت می‌کنند، به آنها حکومت و نیز قدرت و جرأت جنایت می‌بخشند.

ج - مردم باید از خواب غفلت بیدار شوند؛ هوشیار، بصیر و علیم راه رشد و سعادت را ببیمایند. گاهی این خواب سبک است و با یک ندا، صدا، تذکر، نصیحت یا ضربه‌ای کوچک و کوتاه بیدار می‌شوند و گاه خواب غفلت و انحرافشان شدید است و بیدار شدنشان بهای گزافی دارد. لذا انبیا، اوصیا، اولیا و مؤمنین برای نجات مردم به صحنه می‌آیند تا آنها بیدار و هوشیار شوند، حتی اگر به قیمت ریخته شدن خون آنها باشد. بدیهی است که پرداخت‌کننده‌ی این هزینه گزاف، خود مردم هستند که امیرالمؤمنین را از دست می‌دهند تا معاویه بر آنها حکومت کند، یا امام حسن و امام حسین و سایر ائمه را از دست می‌دهند، تا یزید، هارون، مأمون، متوکل ... امریکا، انگلیس و صهیونیسم بر آنها حکومت کند و آن قدر چوب می‌خورند تا بالاخره بیدار شوند.

د - پس اگر مردم بیدار شوند، اساساً ضرورتی نداشت که کربلا و عاشورایی پیش آید. معاویه‌ها و یزیدها قدرت پیدا نمی‌کردند که چنین جنایاتی انجام دهند (امروز هم همین طور است)، و دنیا آباد و اصلاح می‌شد و وعده‌های الهی زودتر محقق می‌گردید. دنیا نیز بهشت زمینی بود، برای گذری با معرفت و رشد و کمال انسان. درست مانند زمان حکومت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

ه - انبیا، رسولان و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین، برای هدایت و رشد بشر برانگیخته شده‌اند، نه برای مصیبت کشیدن یا به شهادت رسیدن. آنها آمدند تا انسان را با حقایق عالم هستی، مبدأ و معادشان و اسرار

عالم آفرینش آشنا کنند تا بشر با این معرفت به کمال رسد. اما عده‌ای بندگی هوای نفس را ترجیح دادند و برای اشباع و ارضای آن از یک سو مردم را فریب دادند و از سوی دیگر قصد جان انسان‌های کامل و الگوهای برتر انسانی را نمودند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در چند جمله‌ی کوتاه، ولی ژرف و قابل تأمل و اندیشه، به هدف از ارسال انبیای الهی اشاره دارد که البته ارسال ائمه‌ی اطهار (علیهم السلام) نیز در همان راستا می‌باشد:

«وَ اصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وُلْدِهِ اَنْبِيَاءَ اَخَذَ عَلَيَّ الْوَحْيَ مِيثَاقَهُمْ، وَ عَلَيَّ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ اَمَانَتَهُمْ،

خداوند سبحان پیامبرانی از فرزندان آدم برگزید که در برنامه‌ی وحی، و امانتداری در ابلاغ رسالت از آنان پیمان گرفت،

لَمَّا بَدَّلَ اَكْثَرَ خَلْقِهِ عَهْدَ اللّٰهِ اِلَيْهِمْ، فَجَهِلُوا حَقَّهٗ، وَ اتَّخَذُوا الْاَنْدَادَ مَعَهٗ، وَ اجْتَالَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ عَنِ مَعْرِفَتِهِ، وَ اِفْتَطَعَتْهُمُ عَنِ عِبَادَتِهِ.

آن زمان که اکثر انسان‌ها عهد خدا را به امور باطل تبدیل نموده، و به حق او جهل ورزیدند، و برای او از بتان همتا گرفتند، و شیاطین آنان را از معرفت به خداوند بازداشتند، و رابطه‌ی بندگی ایشان را با حق بریدند.

فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ، وَ وَاْتَرَ اِلَيْهِمْ اَنْبِيَاءَهُ،

پس خداوند رسولانش را برانگیخت، و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی آنان گسیل داشت،

لِيَسْأَدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَ يَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ،

تا ادای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند، و نعمت‌های فراموش شده‌ی او را به یادشان آرند،

وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَ يُثَبِّرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ، وَ يُرْوَهُمُ الْاَيَاتِ الْمُقَدَّرَةَ؛

و با ارائه‌ی دلایل بر آنان اتمام حجت کنند، و نیروهای پنهان عقول آنان را برانگیزانند، و نشانه‌های [تقدیر شده‌ی] الهی را به آنان بنمایانند:

مِنْ سَقْفِ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ، وَ مِهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ، وَ مَعَايشَ تُحْيِيهِمْ، وَ اَجَالَ تُغْنِيهِمْ،

از این بلند آسمان که بر بالای سرشان افراشته، و زمین که گهواره‌ی زیر پایشان نهاده، و معیشت‌هایی که آنان را زنده می‌دارد، و اجل‌هایی که ایشان را به دست مرگ می‌سپارد،

وَ اَوْصَابَ تُهْرِمُهُمْ، وَ اَحْدَاثَ تَتَابِعُ عَلَيْهِمْ،

و ناگواری‌هایی که آنان را به پیری می‌نشانند، و حوادثی که به دنبال هم بر آنان هجوم می‌آورد.

وَ لَمْ يُخَلِّ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ، اَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ، اَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ، اَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ.

و خداوند سبحان هیچ گاه بندگانش را بدون پیامبر یا کتاب آسمانی یا حجتی لازم یا نشان دادن راه روشن رها نساخت.

...

سوال 27: شبهه در فضای مجازی: می‌گویند: خدا باید از انسان راضی باشد. سؤال: آیا انسان نباید از خدا راضی باشد؟ خدا یک سری نیاز در انسان قرار داده که برآورده نمودنش با رنج و عذاب است. مثل بیماری یا ...؛ آیا این رضایت نباید دو طرفه باشد؟ (۲۸ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که رابطه‌ی خالق با مخلوق و مخلوق با خالقش، یک رابطه‌ی کاملاً دو طرفه است؛ منتهی برخی [از روی تکبر و لجابت با خدا]، می‌خواهند القا کنند که رابطه‌ی دو طرفه، یعنی اگر او خدای ماست، ما نیز باید خدای او باشیم و یا اگر او به ما امر می‌کند و ما باید اطاعت کنیم، ما نیز باید به او دستور دهیم و او اطاعت کند و خلاصه اگر ما بنده‌ی او هستیم، او نیز باید ما را بندگی کند!

الف - اما خداوند متعال این رابطه‌ی دو طرفه را نوع دیگری تبیین کرده است. می‌فرماید: من خالقم و تو مخلوق، من ربم و تو مربوط، من رازقم و تو مرزوق ...، پس اول من جلو می‌آیم، به تو نزدیک و نزدیک می‌شوم؛ تو اگر مرا صدا کنی و بخوانی، من حتماً جوابت را می‌دهم (استجابت می‌کنم)، پس تو هم وقتی من می‌خوانم جواب بده. استجابت کن و به من ایمان بیاور.

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (البقره، ۱۸۶)

ترجمه: و چون بندگان من از تو درباره‌ی من بپرسند، همانا من [به آنها] نزدیکم و دعای دعاکننده را وقتی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم، پس آنها نیز دعوت مرا اجابت کنند و به من ایمان بیاورند، باشد که راه یابند.

آیا رابطه‌ای از این صمیمانه‌تر و دو طرفه‌تر متصور است؟

ب - تفاوت این رابطه در این است که بنده وقتی خدا را می‌خواند، نیازی دارد که رفع آن را از او می‌خواهد؛ اما خدا وقتی انسان را می‌خواند، هیچ نیازی به او ندارد، بلکه او را برای خودش می‌خواند. لذا فرمود: پس شما هم دعوت مرا اجابت کنید و به من ایمان بیاورید، باشد که خودتان رشد کنید. (لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ).

آیا رابطه‌ی دو طرفه‌ای از این کریمانه‌تر متصور است؟

ج - هستی محض و کمال محض، ذات مقدس باریتعالی می‌باشد، پس هر چه که خلق می‌شود، تجلی‌ای از اوست و حتماً توأم با نقص و نیاز است. اما استعداد رشد به سوی کمال در او نهفته شده است؛ ولی انسان باید بداند که کمال، هستی است و هستی‌بخشی نیز از اوست، نه از سایر مخلوقات که چون خود او ناقص و فقیر و نیازمند هستند. پس باید رو به سوی او کند و او را بخواند و از او بخواهد تا کامل‌تر شود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر، ۱۵)

ترجمه: ای مردم، همه‌ی شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز و ستوده (صفات و افعال) است.

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (الفجر، 27 و 28)
ای جان آرام- آرامش و اطمینان یافته * به سوی پروردگار خویش بازگرد در حالی که تو از او خشنود و او از تو خشنود است.

امیرالمؤمنین، امام علی علیه‌السلام:
إِلَهِي كَفَىٰ بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَىٰ بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا إِلَهِي أَنْتَ لِي كَمَا أَحَبُّ فَوْقَ قِنِّي لِمَا تَحِبُّ.
خدا یا این فخر مرا بس که خدایی چون تو دارم؛ تو آن گونه ای که من دوست دارم. پس مرا هم آن گونه گردان که تو دوست داری.
(بهار الأنوار [ط- بیروت]، ناشر دار إحياء التراث العربی، بیروت، 1403 ق، نوبت دوم، ج 91، ص 94)

سؤال، هر چه باشد، به شرط آن که به قصد یافتن پاسخ (علم‌افزایی) باشد، خوب است. اما گاهی با غرض همراه می‌شود. و گاهی آهنگ جنگ به خود می‌گیرد. آن هم جنگ با خدا!
گاهی سؤال به گونه‌ای مطرح می‌شود که گویا قصد دارد نوعی بغض، کینه، نارضایتی و دشمنی با خدا را در دل ایجاد کند! اینها دیگر سؤال نیست. همان وسوسه‌ی شیطانی یا جنگ نرم است.

مخلوق از خالق و بشر از خدای خود نه تنها راضی است، بلکه جز او با هیچ چیز دیگری راضی نمی‌شود. مگر نمی‌بینیم که بشر عاشق کمال است، پس اگر راضی نبود، عاشقش نمی‌شد. و مگر نمی‌بینیم که هر چه دوست دارد و از آن راضی است، همان کمال است که در اسمای حسنی او تجلی یافته است؟ پس بشر، اگر کمی بدون دخالت شیطان فکر کند، خودش می‌یابد که خیلی از خدایش راضی است، منتهی باید کاری کند که خدا نیز از او راضی باشد، تا رابطه مبتنی بر رضایت دو طرفه برقرار گردد.

بشر، هوای نفس خودش را به جای خدا، معبود خویش می‌گرداند و به دنبال جلب رضایت او (ارضای غرایز) و اطاعت نفس اماره می‌رود. اما چون با چنین شرکی، نه تنها نیازهایش مرتفع نمی‌گردد، بلکه با مشکلات بیشتری مواجه می‌شود، رو به خدا می‌کند و معترضانه می‌گوید: «من از تو راضی نیستم»!
آیا انتظار دارد خدا از او راضی باشد؟!

www.x-shobhe.com

پس هم رابطه دو طرفه است و هم تعریف شده که این رابطه، رابطه «نقص با کمال»، «عبد با معبود» و «فقیر با غنی» است. اما نه فقیر حقیقی و غنی مجازی و اعتباری و دروغین. بلکه «غنی حقیقی»، «کمال محض» که هیچ گونه خست، بخل، تنگ نظری و ... نیز به او راه ندارد. حمید است.

د - راه رشد سخت است، اما عذاب آور نیست؛ کمال حدی ندارد، اما سیر به سوی آن خستگی آور نیست؛ کاشت، داشت و برداشتی است که میوه اش تلخ نیست. منتهی بشر معمولاً خدا را کنار می گذارد، به جای راه راست (صراط مستقیم) از بیراهه می رود، ارتباطش را با او قطع، کم یا سُست و قابل گسست می کند ... و وقتی کار برایش سخت شد، می پرسد: خدایا! آیا من نباید راضی باشم؟!

ه - در نتیجه اگر انسان رابطه درست، صحیح، منطقی و سالم با خدا برقرار نماید، هم او از خدا راضی می شود و هم خدا از او؛ و می شود: «رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» - یعنی رضایتی دو طرفه.

جدید:

یادداشت سر دبیر: تاکتیک «به جای» - عامل اصلی در ایجاد هر انحراف، اعوجاج و ریشه‌ی هر دعوایی است.

www.x-shobhe.com

سوال ۲۸: منظور از هوای نفس دقیقاً چیست؟ آیا گزینه است یا هر تمایلی است؟ یا فقط هر خواسته نامشروع و حرامی است؟ آیا لذت‌های مشروع و در چهارچوب حلال نیز پیروی از هوای نفس است؟ آیا هوای نفس با نفس اماره یکی است؟

(لیسانس زبان انگلیسی/مشهد) (۲۸ خرداد ۱۳۹۳)

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (الفجر، ۲۷ و ۲۸)
ای جان آرام- آرامش و اطمینان یافته * به سوی پروردگار خویش بازگرد در حالی که تو از او خشنود و او از تو خشنود است.

وَمَا أَرَىٰءَ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (يوسف، ۵۳)
و (یوسف یا زن عزیز گفت) من نفس خود را (بدون توجه و مراقبت‌های الهی) تبرئه نمی‌کنم، زیرا که نفس (انسانی) پیوسته فرمان‌دهنده به زشتی است مگر آنکه پروردگارم رحم کند که همانا پروردگار من بسیار آمرزنده و مهربان است.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

برای «نفس»، تعاریف گوناگون و متفاوتی وجود دارد. اما نه این که ناشناخته باشد و یا تعاریف با هم تعارض داشته باشند، بلکه هر کدام از منظر آن را مورد توجه و بررسی قرار داده‌اند.

به عنوان مثال: انسان هم روح دارد و هم جسم. پس «نفس» گاهی به همان روح و حقیقت انسان اطلاق شده است و گاه به قوه‌ی نیازها و کشش‌های بدن حیوانی اطلاق شده است. و هوای نفس، همان خواهش‌های نفس می‌باشد، چه نفس روحانی و چه نفس حیوانی.

یک جا می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»، اینجا منظور همان روح به تکامل و اطمینان رسیده است و یک جا نیز می‌فرماید: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»، که همان منیت یا تمایلات (شهوات) حیوانی است که امر به بدی می‌کند.

الف - عالم هستی طبقات دارد و مرحله به مرحله است. سیر نزولی‌اش از وحدت به کثرت و صعودی‌اش از کثرت به وحدت است که وارد این بحث نمی‌شویم. فقط همین قدر اشاره می‌شود که طبقات عوالم وجود هر چه بالاتر باشند، لطیف‌تر هستند.

ب - مرتبه‌ی بالای وجود انسان، روح اوست که لطیف است، جرم و ماده ندارد؛ ولی میل به کمال و بالتبع حرکت به سوی کمال دارد. حالا سؤال این است که عامل حرکت روح چیست؟

حب و بغض:

دوست داشتن و بد آمدن، عوامل حرکت روح آدمی است. البته ریشه‌ی اصلی همان حُب (محبت) است. انسان عاشق کمال است، پس با قوای «حُب» به سوی محبوب حرکت می‌کند و نسبت به هر چیزی که او را دور یا جدا سازد، بغض (غضب) دارد. لذا وقتی از امام صادق (علیه‌السلام) می‌پرسند: آیا حب و بغض از ایمان است، می‌فرمایند: ایمان چیزی جز حُب و بغض نیست؛ البته حُباً لله و بغضاً لله. (اصول کافی، ج ۱)

ج - مرتبه‌ی ادنی و پایین وجود آدمی نیز جسم اوست که سرشار از نیازهای جسمانی برای تداوم حیات در دنیاست.

شهوت و غضب:

پس عامل حرکت جسم نیز مرتبه‌ی پایین همان حُب و بغض است که به آن «شهوت و غضب» می‌گویند. چنانچه عامل حرکت حیوان همین «شهوت و غضب» است. یعنی میل داشتن و تنفر داشتن. میل به غذا، خواب، جماع، تولید نسل، سلامتی و امنیت جانی و ... دارد و بالتبع نسبت به هر چه آن امیال را به مخاطره اندازد، تنفر و غضب دارد.

هیچ کدام بد نیستند:

از خداوند متعال، علیم و حکیم، بد صادر نمی‌شود، او خیر محض، کمال محض و هستی محض است. اگر به انسان روح داده، لازمه‌ی وجود و حیات او بوده است، اگر به انسان شکل داده، لازمه‌ی هویت او بوده است، اگر به انسان جسم داده، لازمه‌ی حیات او در زمین بوده است.

پس هر چه داده، از عقل و عشق و علم و معرفت و حب و بغض گرفته، تا روح و جسم و شهوت و غضب، همه لازمه‌ی حیات مادی و معنوی انسان می‌باشد. لذا در خصوص شهوات نفسانی نیز فرمود که خودم آن را برای انسان زینت دادم. شهوت (میل) جنسی، شهوت تشکیل خانواده و تولید نسل، شهوت ثروت و قدرت و ...:

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» (الاعمران، ۱۴)

ترجمه: محبت مشتهیات (امیال دنیوی) از زنان و فرزندان و اموال انبوه فراوان از طلا و نقره و اسبان نشاندار و چهارپایان و کشت و زرع، برای مردم مزین و آراسته شده است، حال آن که اینها وسیله‌ی برخورداری زندگی دنیاست، و خداست که بازگشت نیکو نزد اوست.

آنچه مذموم است و موجب انحراف و هلاکت انسان می‌گردد:

پس هیچ یک از مواهب مادی و معنوی خدا به مخلوقاتش از جمله بشر، نه تنها بد نیستند، بلکه خوب و لازمه‌ی حیات و رشد او می‌باشند. پس [به زبان ساده]، در شهوات جسم حیوانی نیز نه شهوت و میل جنسی بد است، نه میل به غذا خوردن و خوابیدن بد است، نه میل به تمکّن مالی و ثروت بد است و نه پاسخ‌گویی به هیچ نیاز دیگری بد است.

آنچه مذموم است، این است که بشر این وسایل رشد را «هدف» بگیرد و نفهمد که غایتی جز او (الله جلّ جلاله) نیست و بازگشتش به سوی اینها نیست، بلکه به سوی اوست.

آنچه که بد است، تغییر «توجه» انسان، از خدا به «خود» است که منجر به نفس‌پرستی می‌شود. حال اگر توجهش به «نفس روحانی» اش باشد، یعنی منبّت روحانی خود را هدف بگیرد، همان عامل سقوطش می‌گردد، چنانچه علم، سیر و سلوک، ریاضت نفس و ...، عامل سقوط بسیاری گردید. و اگر توجهش از آن نیز کمتر و به «نفس حیوانی» باشد، یعنی شهوات و امیال جسم را هدف بگیرد، آن نیز موجب هلاکتش می‌گردد.

عقل و نفس:

مهم این است که در تعارض «عقل و نفس»، عقل مغلوب نفس نگردد. عقل نبی درونی است، معصوم است و به سوی رشد و کمال (خدا) دعوت می‌کند، چنانچه نبی بیرونی به سوی خدا دعوت می‌کند.

اما نفس، توجه به خود است که انسان را چون ابلیس، متکبر می‌کند و از بندگی خدا، به بندگی خویش سوق می‌دهد. خواه نفس روحانی باشد یا نفس حیوانی.

پس اگر انسان حکومت بر خویش را به «عقل = نبی» بسپارد، رشد می‌کند و اگر به «نفس = خود» بسپارد، سقوط می‌کند.

حلال و حرام:

در هر حال چه نیازهای معنوی و روحانی و چه نیازهای جسمی و حیوانی، باید مرتفع گردد تا انسان رشد کند. اما شیوه‌ی پاسخ‌گویی به این نیازهاست که به تناسب «هدف و توجه» متفاوت می‌شود و یکی بنا بر امر الهی توسط نبی درونی و برونوی است و «حلال» شمرده می‌شود و دیگری بنا بر امر نفس اماره است و «حرام» قلمداد می‌گردد.

طریقی که خدا برای برآوردن نیاز، میل و خواهش نفس (روح یا بدن) وضع و بیان نموده است، توسط دو نبی درونی و بیرونی ابلاغ می‌گردد، پس پاسخ‌گویی بر اساس این طریق، عین عبادت می‌شود، و طریقی که غیر خدایم‌گویی، جعلی است، چون منطبق با نظام آفرینش نیست و موجب سقوط می‌گردد، لذا عین معصیت می‌باشد.

سوال ۲۹: دبیر عربی گفت: درس عربی به هیچ دردی نمی‌خورد و شما نیز فقط برای اخذ نمره بخوانید. نظر شما چیست و اگر وزیر آموزش و پرورش بودید، این درس غیر کاربردی را حذف نمی‌کردید؟

(حسابداری/بهبهان) (۲۹ خرداد ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از بیان نظر در خصوص مفید یا غیرکاربردی بودن آموزش زبان عربی، باید به آن آموزگار گفت: «شما معلم بسیار بی‌وجدان و مضر هستی. چرا که درسی را تدریس می‌کنید که آن را بی‌فایده می‌دانید! لذا با این نگرش و انگیزه، کسی هم چیزی از شما یاد نمی‌گیرد. شما فقط برای حقوق و دستمزد درس می‌دهید و به دانش‌آموز نیز می‌گویید: فقط برای نمره درس بخوان. آیا شما معلمید؟» به ایشان بفرمایید: «با توجه به این شخصیت، علم و بینشی که از خودتان نشان دادید، به نقطه نظراتان نیز نمی‌شود اعتماد کرد.»

و البته بفرمایید که درد شما را می‌دانیم. مشکل شما فایده یا غیرکاربردی بودن زبان عربی نیست؛ وگرنه خودتان می‌دانید که فراگیری هیچ زبانی بی‌فایده نیست، چنانچه امروزه در دبیرستان‌های کشورهای پیشرفته اروپایی، چندین زبان آموزش داده می‌شود که معمولاً دو زبان اجباری و یک زبان اختیاری است. برخی روسی انتخاب می‌کنند، برخی عربی، برخی اسپانیایی، برخی چینی، ژاپنی یا هندی و یا ... هیچ کدام نیز غیرکاربردی قلمداد نمی‌گردند.

بفرمایید: درد اصلی شما این است که «عربی» زبان قرآن است و شما خواسته یا ناخواسته مایلید ضدتبلیغ کنید تا جوانان مسلمان به فراگیری زبان کتاب آسمانی‌شان بی‌رغبت شوند و از آن دور گردند. وگرنه شما به عنوان یک معلم، باید بدانید که فراگیری هیچ زبانی، حتی آلبانیایی، غیرکاربردی نیست، چه رسد به عربی.

*- امروزه دانش‌آموزان ایرانی، از مهد کودک گرفته تا دانشگاه، زبان انگلیسی را فرا می‌گیرند و معمولاً پس از لیسانس هم نمی‌توانند دو جمله‌ی کامل بیان کنند. آیا می‌گویند: تدریس انگلیسی حذف شود؟! یا می‌گویند: خیر، لازم است، زبان بین‌المللی است و این روش تدریس است که ناکارآمد است؟

*- آیا فقط زبان عربی به درد نمی‌خورد یا غیر کاربردی است؟
 *- آیا فراگیری هر زبانی خوب است به غیر از عربی؟ *- انگلیس‌ها بیش از سه قرن این مملکت را به خاک و خون کشیدند، چرا کسی نمی‌گوید: ما برای چه انگلیسی یاد بگیریم؟! چون سخنی غیر منطقی است. پس چرا بغض به زبان عربی ایجاد می‌کنند؟!
 *- اگر ناراحتی آنها اسلام است، باید بدانند که حتی برای نفی آن نیز باید عربی یاد بگیرند. پس قصدشان فقط بی‌انگیزه کردن دانش‌آموزان مسلمان است.
 *- چرا یک معلم زبانی را که غیر کاربردی می‌داند، تدریس می‌کند؟ یا آن که قصدش تدریس نیست، بلکه این کرسی را برای ضد تبلیغ می‌خواهد؟
 *- معلم، حتی اگر بی‌دین هم باشد، باید دست کم با سواد و با وجدان باشد؛ پس چطور ممکن است که فراگیری یک زبان را غیر کاربردی بخواند؟!
 *- در کجای دنیا فراگیری یک زبان را غیر کاربردی می‌خوانند؟ آن هم زبانی که در مطرح‌ترین کشورهای جهان رایج است؟
پس غرض چیز دیگری است.

Hallo Welt! مرحبا العالم!
 Hej Värld! Hello World!
 Ciao Mondo
 ハローワールド!
 ¡Olá mundo! 世界您好!
 Salut le Monde!

www.x-shobhe.com

*- زبان عربی هم همین طور است. نه تنها زبان اصلی قرآن و حدیث (یعنی منابع اصلی دین ما) عربی است و حتی اگر کسی بخواهد اسلام را نقد و نفی کند، باید عربی بداند، بلکه بسیاری از متون اصیل علمی، فلسفی، اخلاقی، ادبی، تاریخی و ... به زبان عربی است - تعاملات ما در روابط بین‌الملل با کشورهای عرب‌زبان که همسایگان هستند، بسیار ضروری و پر اهمیت است - زبان محاوره‌ی بخشی از مردم کشور خودمان نیز عربی است و ...؛ پس چرا می‌گویند: «غیرکاربردی است و فایده‌ای ندارد؟!»، معلوم است که بغض دیگری دارند.

*- اگر ما وزیر آموزش و پرورش بودیم، اول معلم‌ها را اصلاح می‌کردیم و ناصالحان حقوق‌بگیر را که مقاصد دیگری را در لوای تدریس تعقیب می‌کنند اخراج می‌کردیم تا حقوق محصلین ضایع نشود، بعد کتب آموزشی را تکمیل می‌کردیم، بعد روش آموزش را تغییر می‌دادیم و مثل سایر کشورها، فراگیری کامل دو زبان اجباری و یک زبان اختیاری را در برنامه‌ی تحصیلی قرار می‌دادیم. مگر چه فرقی بین سلامت، هوش، حافظه و استعداد یک دانش‌آموز ایرانی با اروپایی وجود دارد؟ چرا او می‌تواند و باید زبان‌های گوناگون را یاد بگیرد، اما برای ما غیرکاربردی است؟!

سوال ۲۰: یکی از صفات خداوند رزاق است و امام علی نیز می‌فرمایند که غصه روزی‌تان را نخورید؛ پس چرا روزانه هزاران نفر در سراسر جهان (به خصوص در افریقا) به خاطر گرسنگی و تشنگی می‌میرند؟

(کارشناس بیهوشی/تهران) (۳۰ خرداد ۱۳۹۳)

وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ *
وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (المعارج، ۲۴ تا ۲۶)
و همانان که در اموالشان حقی معلوم است * برای
سائل و محروم * و کسانی که روز جزا را باور دارند

اگر بشر کافر، مشرک و ظالم شد، به حق خود را قانع نشد
و حقوق دیگران را نیز ضایع نمود، چه انتظاری می‌رود؟

در گزارشی که سال ۲۰۱۰ میلادی از سوی یک شرکت
اروپایی منتشر شده بود پیش بینی می‌شد زیمبابوه
بتواند هر سال ۳۰ تا ۴۰ میلیون قیراط الماس به ارزش
۲ میلیارد دلار تولید کند.



میز غذای ملک عبدالله، پادشاه عربستان سعودی
اگر انگلیس، امریکا، اسرائیل (صهیونیسم)، فقط سهم
اندکی از الماس‌ها، عاج‌ها، نفت، قهوه و سایر ثروت‌های
چپاول شده از آفریقا را به خودشان برگردانند، از غنی
ترین مردم هستند، هر چند که باران نیارد.

www.x-shobhe.com

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

دو سؤال مطرح است، یکی راجع به رزاقیت خدا و دیگری علت مرگ و میر قحطی‌زدگان.

الف - اگر فرمود: «غصه‌ی روزی نخورید»، معنایش این نیست که فرموده باشد، هیچ کار و تلاشی هم نکنید، بنشینید تا از آسمان مائده بیاید.

ب - رزق فقط خوردنی، آشامیدنی، پوشیدنی یا پول و رفاه نیست، هر چه که از ناحیه‌ی خداوند متعال به مخلوقات و از جمله بشر (چه مادی و چه معنوی) افزوده می‌گردد، «رزق» است. حتی هوایی که تنفس می‌کنیم.

ج - خداوند متعال فقط رازق نیست، بلکه محیی، ممیت، رب، جواد و کریم نیز اوست؛ پس سایر کمالات و امکانات نیز همه رزق است و از خداست؛ اوست که حیات و ممات می‌دهد؛ حال آیا معنای غصه نخوردن این است که انسان به دنبال رشد مرتبه، حیات و وجود، رشد علمی، سلامتی، قدرت معنوی و مادی، سلامتی، فکر، اندیشه، برنامه‌ریزی و عمل نرود، چون از خداست؟!

د - اگر فرمود من رزاق هستم، نه دیگران، پس برای رزق مشرک نشوید؛ در ضمن فرمود که ظرفیت دریافت فیض را نیز در خود افزایش دهید. مگر نفرمود که کار و تلاش کنید: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. (النجم، ۲۹)» - مگر نفرمود: در نیکی تعاون داشته باشید و در گناه، همدیگر را یاری نکنید «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ - و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید. (المائده، ۲)» - مگر نفرمود: نماز بخوانید و زکات دهید و در همه‌ی امور، از پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) تبعیت کنید «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ - و نماز را برپا کنید و زکات را بدهید و پیامبر [خدا] را فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید. (النور، ۵۶)» - مگر نفرمود: حق سائل و محتاج و محروم را در اموالتان مشخص کنید «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ - و در اموالشان برای سائل و محروم حقی [معین] بود. (الذَّارِيَات، ۱۹)» ... و ده‌ها آیه‌ی دیگر در زمینه-ی اقتصاد و توزیع ثروت و رسیدگی به محرومان و ...

بشر نه تنها هیچ یک از این امور را رعایت نمی‌کند، بلکه ظلم هم می‌کند و در نهایت نیز خدایی که هیچ‌گاه بندگیش را ننموده، مقصر می‌خواند!

ه - قرار نیست که بین ۷ میلیارد انسان، فقط ۱.۵ میلیارد [آن هم اسماً و نه رسماً] مسلمان باشند و مابقی به خدا، رسول، کتاب، امام، اسلام، آموزه‌های دینی، اخلاق، انسانیت، تعاون، حقوق واقعی بشر و ... پشت کنند و هر ظلمی که دلشان خواست بکنند و هیچ اتفاقی هم نیافتند و دنیا همه گُل و بلبل باشد و در هیچ کجا فقر، گرسنگی، قحطی، آوارگی، جنگ، جنایت، استعمار، استثمار و ... دیده نشود.

و همچنین قرار نیست که بشر با دست خود حیات خویش و نسلها را به مهلکه بباندازد و بعد با «اگر ... پس چرا»، خدا را زیر سؤال ببرد.

و - نخواستیم ثروتمندان و صاحبان زر و زور لطفی کنند، اما آیا اگر سرمایه‌های آفریقایی توسط امریکا، انگلیس و کلاً صهیونیسم بین‌الملل به تاراج نمی‌رفت، باز هم فقیر و قحطی‌زده بودند؟ در نهایت بارش بارانشان کم بود، اما معادن زیرزمینی، محصولات طبیعی و معادنشان [از جمله الماس]، کم نبود.

آیا آبادانی انگلیس، امریکا و اغلب کشورهای اروپایی، به خاطر بارش باران است، یا چپاول ثروت‌های دنیا؟

مرتبط:

[اگر خداوند روزیسان است، پس چرا روزانه این همه آدم از گرسنگی می‌میرند؟!](#)

www.x-shobhe.com